

دست‌نشان سیاست انگلیس در ایران

تألیف
خان ملک‌ساسانی

دست‌نشان سیاست مجلس در ایران

تألیف
خان ملک‌ساسانی



انتشارات بابک

-
- * نام کتاب: دست پنهان سیاست انگلیس در ایران
 - * تألیف: خان ملک ساسانی
 - * ناشر: انتشارات بابک
 - * تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
 - * نوبت چاپ: سوم
 - * چاپ از: چاپخانه حیدری
 - * آدرس ناشر: میدان انقلاب - بازار ایران، طبقه سوم، شماره ۹۳
 - تلفن ۹۲۷۶۱۷
 - * تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۶۲

فهرست مطالب

۵	قتل گریبایدوف
۱۲	اسرار قتل قائم مقام
۱۶	آقاخان محلاتی و تجزیه کرمان و بلوچستان
۲۲	تجزیه لرستان و خوزستان
۲۷	شکار شیر
۴۶	جزائر بحرین
۵۷	رویتر چگونه امتیازنامه بانك شاهنشاهی را بدست آورد
۶۸	توپ بستن بگنبد امام هشتم
۷۲	تجزیه نفت زهاب از ایران
۷۸	بدستور سفارت انگلیس
۸۱	دو بلوف سیاسی
۸۲	چه دودمانهای کهنسال ایران
۸۶	رازهای پنهانی
۹۳	مسیو راوه بلژیکی، رئیس گمرک
۹۸	همه تذکره انگلیسی دارند!

قتل گریبایدوف وزیر مختار روس

چون ایران نادرشاه که یکصد میلیون سکنه داشت اسباب وحشت کمپانی هند بود لذا دولت انگلستان با یک برنامه معین و مرتب در صدد تجزیه ایران برآمد بعد از تهیه نقشه و تجزیه گرجستان و جنگهای ایران و روس که در ۱۲۲۸ بعدنامه گلستان منتهی شد همینکه ملاحظه کردند که ده سال بعد ایران هنوز باین اندازه قوی است که نایب‌السلطنه عباس میرزا قشون عثمانی را تار و مار کرده بایزید و یک لشکر و ملازگرد و بتلیس و موش و اخلاط و عادلجواز و ارجیش و خنوسن را تصرف نمود و ضمیمه ممالک ایران کرد و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی در شهر بتلیس خطبه بنام شاهنشاه ایران خواند و از طرف ذهاب محمدعلی میرزا دولت‌شاه تا حوالی بغداد متصرف شد.

دولت انگلیس که از یک قرن باینطرف برای اینکه مبدا روسها بدریای آزاد برسند همیشه از دولت عثمانی حمایت میکرد دراینموقع هم برای تضعیف ایران و کمک به عثمانی مصمم شد که کلیه قفقازیه را از ایران مجزا سازد. بدین منظور از یک طرف دربار روس را باقسام حیل برای تصرف قفقازیه تحریک و تشویق میکرد و از طرف دیگر بجاسوسان و خدمتگذاران ایرانی خود که همه وقت متأسفانه فراوان بودند بانضمام نقشه‌های عملیات خائنه بآنها وعده‌های سلطنت و امارت میداد.

از آنجمله است تحریکاتی که برای قتل ژنرال گریبایدوف وزیر مختار روس در تهران شده و باصف‌الدوله وعده امارت خراسان و افغانستان را داده‌اند.

آصف‌الدوله الهیارخان قاجار دولو که داماد فتحعلی شاه و خالوی محمد شاه میشد در ایام سلطنت مغفور سالاربار و از وزراء مقرب و با نفوذ دربار بود.

اجداد مشارالیه از زمان نادرشاه با اجداد فتحعلی‌خان قاجار

قوانلو همیشه در سر فرمانفرمایی استرآباد جنگها کرده و هزارها از یکدیگر کشته بودند چنانکه محمد حسن خان قاجار را هم در وقتی که با کریم خان زند جنگ میکرد یکی از خوانین دولو بقتل رسانید و خود از جانب کریم خان والی استرآباد شد بعد از مردن کریم خان زند آقا محمدخان قاجار با خوانین دولو در ورامین ملاقاتی کرده و با یکدیگر صلح کردند و خوانین دولو ظاهراً داعیه حکمرانی را کنار گذاشتند.

اما آصف الدوله برخلاف عهد و پیمان پدران سالهای دراز خیال سلطنت و امارت در دماغ پخته و بوسااثل داخلی و خارجی سعی داشت که طایفه قوانلو را خلع و سلطنت را بخانواده خود انتقال دهد لذا هر موقعی را که برای این مقصود مناسب میدید از هیچ کاری مضایقه نمیکرد چنانکه برای جنگ با روس او از علماء فتوای جهاد گرفت و عباس میرزا نایب السلطنه که می دانست او با اجانب روابط مخفی و مواضعه دارد مراسله ذیل را بمیرزا بزرگ مازندرانی وکیل کارهایش در طهران نوشت:

«فدوی میرزا بزرگ بدانند که معروض افتاد ارجمندی آصف الدوله داوطلب آوردن لشکر و قشون برکاب و حضور ماست این چه خواهش و خیال خام است آمدن او با قشون از برای ما هیچ حاصلی ندارد مگر ملالت خاطر مصلحت دولت و قوام خدمات و لشگرکشی ما در این سرحدات باطمینان بودن ارجمندی مذکور در دربار همایون است که مشغول نظم امور ما و سایر کارهای دولت باشد با وجود وزارت سرداری و دوری از خاکپای مبارک همایون حرام است شرح مفصلی بخود ارجمند نوشته ایم که هرگاه حسب الامر مأمور است نوشته ما را دست آویز کرده عرض کند و الا خود داوطلب است از این داوطلبیها بگذرد آن فدوی هم از محسنات التزام و اقامت دربار همایون ارجمندی را آگاه نماید ما هرگز راضی نیستیم بآمدن او در عهده شناسنده (مراسله مزبور نزد نگارنده است).

با وجود این مراسله و تأکیدات دیگر که عباسی میرزا بدربار فتحعلی شاه کرد و التماس نمود که او را برای جنگ باذربایجان نفرستند بخرج نرفت بفرمان فتحعلی شاه هیجده هزار سپاهی و

یکصد و ده عراده توپ باو سپردند و هنوز صلح بهم نخورده بود که مشارالیه بدون اجازه عباس میرزا از رود ارس عبور کرده بطرف شهر گنجه و رود زکم رفت و بدین ترتیب دولت ایران را بآن جنک کمرشکن و تجزیه قفقاز و عهدنامه ترکمان‌چای و تأدیه هشت کروور تومان خسارت کشانید و نخستین کسیکه در جلوی قشون روس فرار کرد همو بود که از رود زکم در حوالی شهر گنجه تا قریه دیزج حومه تبریز بلادرنک آمده و در آنجا پنهان شد چنانکه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در آن قصیده معروف درباره او فرماید:

بگریز بهنگام که هنگام گریز است

رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است

آن صلح بهم بر زن از جنک بدر زن

نه مرد نبرد است زنی قجه و هیز است

آن آهوی رم کرده که در یکشب و یکروز

از رود زکم آمده در دیزج و دیز است

از رود ارس بگذر و بشتاب که اینک

روس است که دنبال تو برداشته ایز است

برگشته بصد خواری و بیعاری و اینک

باز از پی اخذ و طمع دانک و قفیز است

نه دشمن رو سست و نه در جنک و جدال است

او تازه عروس است پی جمع جمیز است

ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد

حق نمک شاه و ولیعهد گریز است

سختم عجب آید که تو را با صد و ده توپ

رکضت بستیز آید و نهضت سه تیز است

آخر بمن ای قوم بگوئید کزین مرد

چیزی که شهنشاه پسندیده چه چیز است

بعد از معاهده ترکمان‌چای و تثبیت سلطنت در خاندان

عباس میرزا چون تمام خیانتها و کوششهای آصف‌الدوله بی‌نتیجه

ماند و روسها بلافاصله متوجه جنک با عثمانی شدند برای اینکه

هدف قشون فاتح روس را تغییر دهند و هنوز مرکب امضای معاهده

خشک نشده مجدداً مارشال پاسکویچ را بایران بکشانند بساط

کشتن جنرال گریبایدوف وزیر مختار روس را در طهران فراهم آوردند شرح این واقعه چنین است که آقا یعقوب ارمنی کسه از اسرای قدیم قفقازیه بود در جزو خواجه سرایان فتحعلی شاه محسوب و عاملی دیوان میکرد مبلغ خطیری از مال دولت حیف و میل کرده و باقی آورده بود آصف الدوله او را محرک شد که بموجب فصل سیزدهم معاهده ترکمان چای میتواند بسفارت روس رفته آزادی خود را بگیرد و بتوسط سفارت بفقازیه مراجعت کند و پول دولت را بخورد.

همینکه آقا یعقوب بسفارت متحصن شد مسئله آزاد کردن سایر اسرا پیش آمد و آقای یعقوب کسه در تمام حرمها اعیان و دیوانیان آمد و شد داشت صورت زنهای گرجی و ارمنی را که در ازدواج ایرانیان بودند بسفارت روس داد از آن جمله دو نفر زن گرجی در ازدواج آصف الدوله بود از یکطرف بسفارت روس فرستاد و از طرفی نزد علمای روحانی تهران فریاد و اشریعتا بلند کرد که این زنهای گرجی که مسلمان شده و در ازدواج مسلمین هستند و از آنها اولاد دارند چطور می توان بروسیه مراجعت داد.

گریبایدوف که خواهرزاده مارشال پاسکویچ بود در جنگها، روس و ایران بهمراهی خالوی خود بسمت منشی گری و مترجمی زبانهای شرقی آمده بود ولی متأسفانه خیلی جوان و کم تجربه و مغرور بود و از سیاست داخلی و خارجی ایران بطوریکه باید و شاید اطلاعی نداشت لذا اصلاً بحقیقت مطلب پی نبرده و بیسوده و بی موقع داخل یک کشمکش شد که هیچ صلاح نبود.

مرحوم میرزا مسیح استرآبادی مجتهد مسلم طهران بتحریر آصف الدوله بجهت وزیر مختار روس پیغام فرستاد که زنها را مسترد دارد لیکن محرکین مخفی آتش را دامن زدند و جمعی متعصب را بدور سفارت فرستاده و خواستند زنها را بزور بکشند این رفتار بی ادبانه بشئونات ژنرال گریبایدوف جوان سی ساله خواهرزاده مارشال گراف پاسکویچ فاتح قفقازیه و آذربایجان نماینده مختار امپراطور اعظم کل ممالک روسیه بر خورده بسختی افزود و امر داد که مردم را بقوه جبری از دور سفارت پراکنده کنند در آن گیرودار یک جوان چهارده ساله کشته شد و عمال آصف الدوله که در میان مردم بودند فریاد

کردند که آقا میفرمایند باید سفیر روس را بقصاص آن طفلک کشت. مردم بسفارت روس در همین نقطه که امروز معروف بساغ ایلچی است هجوم کردند مورخین دوره قاجاریه مینویسند عده مهاجمین يك صدهزار نفر بود، عده محصور شدگان در سفارت سی و هشت نفر بودند بعلاوه آقایعقوب ارمنی و دونفر زنهای آصفالدوله. همینکه گریبایدوف وضعیت را خطرناک دید آقا یعقوب را با دونفر زن از سفارت بیرون کرد که آتش فتنه بخوابد مردم آقایعقوب را قطعهقطعه کردند و زنها را بمنزل آقامیرزا مسیح بردند ولی بر جرئت و جسارتشان افزود از اطراف دیوار سفارت در میان شلیک تفنگ که از بام سفارت میشد بالارفته و هر که بدستشان آمد کشتند و گریبایدوف نویسنده و شاعر نامدار در این گیرودار مقتول شد از اعضاء و مستخدمین سفارت سی و هشت نفر و از مهاجمین هشتاد نفر در آن روز بقتل رسیدند و این واقعه در روز دوم شعبان ۱۲۴۴ بود و کاغذی که میرزا ابوالقاسم قائم مقام در شب دوشنبه ۲۵ شعبان ۲۶ بهمن همان سال از تبریز بتهران نوشته و درمنشآتش صفحه ۲۴۳ بچاپ رسیده مؤید دخالت آصفالدوله درخون گریبایدوف است.

قائم مقام در مراسله مزبور مینویسد:

«خداوندا چه ناسپاسی ما را گرفتار چنین نسناسی کرده و از ما خود چه کفران در وجود آمده که کیفر آن میبریم عامه و خاصه اهل ایران از دانی و قاصی و مطیع و عاصی از بادی و حاضر و مقیم و مسافر مسلمان و کافر هر یک بشری از شرور این دزد زن بمزد هتاک بی باک درمانده من جمله یکی از مفاسد قتل وزیرمختار روس با چند نفر از صاحب منصبان و کسان اوست هشت کرور تومان و آنچه مقدور بود از تفنگ و توپ و بد و خوب باز بهیاء و هدررفت.»

مالسوف نایب اول سفارت روس که خود را درگوشه ای پنهان کرده جان سلامت برده بروسیه رفت و دولت روس را ازسختی های بیموقع گریبایدوف و طرز رفتار او و تحریکات خارجی که در این قضیه شده بود مستحضر داشت امپراطور روس نیکلای اول بچند سبب از در ملایمت پیش آمد یکی آنکه بحقیقت دریافت که دولت ایران از این واقعه بکلی بی خبر و سخت متأسف است دیگر آنکه

چون پس از فراغت از جنگ با ایران بلافاصله بعثمانی اعلان جنگ داده و همه قشون خود را بدان طرف برده بود مبادا دولت ایران مجدداً با روس شروع بجنگ کند از در مسالمت پیش آمد و نقشه ای را که انگلیسها برای امارت خراسان آصف الدوله و نجات عثمانی کشیده بودند بکلی واژگون گردید از طرف آناتولی باسکویچ تا ارزنته الروم رفت و از طرف بالکان دیه سیچ سردار روس تا ادرنه دروازه استانبول را فتح کرد.

مارشال پاسکویچ از جبهه عثمانی مراسله دوستانه به عباس میرزا نوشته و برای ترمیم اینکار سه چیز تقاضا نمود.

اول یکی از شاهزادگان را برای معذرت نزد امپراطور روس بفرستند. دوم آقامیرزا مسیح مجتهد را از طهران تبعید کنند. سوم از اشخاصی که در قتل و غارت سفارت ذی مدخل بوده اند يك نفر بقصاص برسانند.

دولت ایران هر سه فقره را قبول کرده و انجام داد خسرو میرزا پسر عباس میرزا را برای عذرخواهی به پترزبورغ فرستاد یکنفر طالش را که در آن روز با شمشیر خونین دیده بودند قصاص کردند و با آقامیرزا مسیح مجتهد گفته شد که خوب است چندی بعثتات عالیات برود.

مرحوم میرزا مسیح از فتنه ای که عمال آصف الدوله بنام او برپا کرده بودند سخت رنجیده خاطر بود فوراً مصمم حرکت شد ولی کسان آصف الدوله و محرکین خارجی جهال طهران را تحریک کردند که نگذارند آقا از شهر بیرون برود و بمشارالیه گفتند که بعد از بیرون رفتن از شهر کارگذاران دولت شما را تسلیم مأمورین روس خواهند کرد و برای قصاص به پترزبورغ خواهند برد.

خوشبختانه این مرتبه دیگر آقا میرزا مسیح فریب نخورده برای التیام قضیه خود شبانه با لباس مبدل بعثتات رفت و این موضوع مطابق دلخواه طرفین ترمیم یافت و تیر آصف الدوله و اعوانش که میخواستند یکسال بعد از معاهده ترکمان چای ایران را مجدداً بجنگ روس بکشانند و خراسان را مجزا کرده و او را امیر خراسان بکنند بسنگ خورد.

ولی آصف الدوله از خیال سلطنت و امارت خراسان دست

نکشید به نقشه معین والی خراسان شد که با افغانه بسازد و به آرزوی دیرینه برسد میرزا ابوالقاسم قائم مقام را که در راه رسیدن بمقصود خاری عظیم میدید بتحریک او و هم کارانش که اسامیشان بزودی فاش خواهد شد بقتل رسانیدند آن وقت در حکومت خراسان چنان مقتدر شد که برای پسرش حسن خان سالار تهیه تاج و تخت میکرد و برعلیه دولت مرکزی علنی سرکشی و طغیان نمود و از سال ۱۲۶۲ تا سال ۱۲۶۶ آشوب و قتل و غارت آنجا را برپا نمود و خراسان را به خاک سیاه نشانید تا آنکه با رای رزین میرزا تقی خان امیر کبیر و بازوی توانای سلطان مراد میرزای حسام السلطنه سالار و اعوانش کشته شدند و آصف الدوله بحجاز و عراق متواری شد و رشته امیدهای دور و درازش پاره گردید و تمام خیانتها و جنایتها که در این راه مرتکب شده بود بی نتیجه ماند.

اسرار قتل قائم مقام

کسی که با نقشه تجزیه ایران مخالفت کرد

بعد از قتل گریبایدوف وزیرمختار روس مدت هفت سال آتش تحریکات دولت انگلیس برای تجزیه ایران در زیر خاکستر پنهان بود همینکه فتحعلیشاه از دنیا رفت آتش زبانه کشید و هریک از اولاد خاقان مغفور در يك قسمت ایران دعوی سلطنت کردند.

محمد میرزا که ولیعهد رسمی دولت بود و بجای پدر در آذربایجان فرمانروائی داشت در تبریز جلوس کرد.

در طهران شاهزاده علیخان ملقب بظل السلطان پسر بزرگ فتحعلی شاه با اسم عادلشاه تاجگذاری کرد و این شعر را سجع مهر خود قرار داد.

شکرلله که علیخان شه شد ظل سلطان بسو ظل الله شد در شیراز حسینعلی میرزا فرمانفرما در کاخ همایون بر تخت سلطنت نشست و بنام حسینعلی شاه قاجار سکه زد و رضاقلی میرزا نایب‌الایاله فرزند ارشد خود را ولیعهد کرد.

حسینعلی میرزا شجاع السلطنه خواست کرمان و خراسان را مجزا کند.

محمدقلی میرزا ملک آرا در مازندران ادعای سلطنت کرد.

و هریک از این مدعیان تاج و تخت ایران لشکر و استعدادی برای مبارزه حاضر کرده بودند.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام در میان این کشمکش و غوغا محمدشاه را برداشته و روانه طهران شد. در هریک از منازل عرض راه نمایندگان مختار شاهزادگان برای مصالحه و تحدید حدود مملکت خود نزد قائم مقام رفتند.

ظل السلطان آذربایجان را تا قزوین به محمدشاه واگذار میکرد و بقیه ایران را برای خودش نگاه میداشت (مقدمه کتاب حالت چاپ طهران).

حسینعلی شاه قاجار خوزستان و فارس را میخواست با همین

حدودی که معاهده ۱۹۰۷ برای منطقه بیطرف معین کرده بود. حسنعلی میرزا شجاع السلطنه کرمان را تا قائنات میخواست با همین حدودی که معاهده ۱۹۰۷ قرار داده بود.

قائم مقام هم با هریک از نمایندگان مختار بفرخور حالش رفتار میکرد یکی را بزدان می انداخت دومی را وعده خدمت میداد سومی را بتحریکات اجنبی برای تجزیه ایران واقف مینمود.

در اینوقت محمدجعفرخان کاشی صدراعظم عادلشاه نامه ذیل را بمیرزا مهدی ملک الکتاب عموزاده و داماد قائم مقام که در طهران و کیل عباس میرزا نایب السلطنه و محمدشاه بود نوشته است که مشارالیه نزد محمدشاه و قائم مقام به تبریز رفته آنها را از آمدن بطهران منصرف سازد باین طریق که بدون منازعه و خونریزی سلطنت ایران بین ظل السلطان و محمدشاه قسمت شود از آذربایجان تا قزوین بنا محمدشاه و بقیه ایران با ظل السلطان باشد. (نامه محمدجعفرخان)

سرکار ملک مبلغ یکم هزار تومان بجهت اخراجات راه و خرجی خانه شما ارسال شد که صرف نموده فردا انشاءالله بروید که تنخواه موجود است بهرکس میگوئید بدهند و مبلغ پنج هزار تومان هم بر ذمه من است که انشاءالله بعد از گذراندن امر مصالحه از سرکار اقدس گرفته بشما بدهم بغیر آنچه خود سرکار ایشان انعام مرحمت فرمایند و این در عوض این است که خون مسلمانان بدون سبب و جهت ریخته نشود همین نوشته نزد شما حجت باشد جواب را بخط خود بنویس که نوشته شما حجت باشد (لااله الاالله الملك الحق المبين محمد جعفر) (نامه مزبور نزد نگارنده است).

پیش از رسیدن محمدشاه بطهران بدستور قائم مقام ظل السلطان را در اندرون شاه توقیف کردند بعد از ورود محمدشاه بطهران بالتماس و استدعای دختران فتحعلی شاه از خونس درگذشتند و برایش حبس و تبعید مقرر داشتند.

برای دستگیری حسینعلی میرزا فرمانفرما، قائم مقام، منوچهر خان معتمدالدوله را یا قوای کافی بفارس فرستاد حسینعلی میرزا را تحت الحفظ بطهران فرستادند و رضاقلی میرزا نایب الایاله ولیعهدش باستظهار قونسول انگلیس به بوشهر رفت و از آنجا با دونفر از برادران خود نجفقلی میرزا و تیمور میرزا بلندن رفتند و دولت انگلیس

برای هرکدامشان ماهی سیصد تومان مقرری قرار داده به بغداد مراجعتشان داد.

رضاقلی میرزا نایب‌الایاله در سفرنامه خود بلندن مینویسد در حیات فتحعلی‌شاه از روابط پدرم با انگلیسها شاه را مستحضر کردند فتحعلی‌شاه پدرم را بتهران احضار کرد وقت رفتن این وصیت‌نامه را برای من نوشت:

«اکنون که شاه بکلی تولای ما را بدولت انگریز میداند اعتمادی بر ما و امورات ما نمیفرمايد لذا مصلحت برآن است که آن فرزند به بندر ابوشهر رفته قراری محکم و عهدی مستحکم با دولت علیه انگریز قرار داده و قلعه بوشهر را از هر حیث آذوقه و مستحفظ توپخانه آراسته لشکر دشتی و دشتستان و کوره و کیلویه و عربستان را جمع‌آوری نموده مستعد و مطبوع نشسته چنانچه برحسب تمنا از دربار پادشاهی مراجعت نمودیم فیها والا اگر شاه بفارس آمد و بخلا فرای ما امورات را مقرر فرمودند بعد از انصراف موکب‌هایم آن فرزند لشکر آراسته چون آتش سوزان از جای حرکت کرده خشک و تر سوخته عرصه را بر ساکنین بلاد تنگ سازد تا دستور سرکاری بآن فرزند برسد (نسخه خطی صفحه ۵۰ کتابخانه ملی ملک).

شجاع‌السلطنه و دیگر شاهزادگان عاصی را بدستور قائم‌مقام توقیف کرده بقلعه اردبیل فرستادند تا بعد از کشته شدن قائم‌مقام عموم شاهزادگان محبوس بدستگیری عمال انگلیس از قلعه اردبیل فرار کرده به بغداد رفتند و دولت انگلیس برای هر یک وظیفه و مقرری قرار داد و بعد از فوت شاهزادگانی که آلت تجزیه ایران شده بودند فرزندان‌شان وظیفه سالیانه پدران خود را از قنصلگری انگلیس در بغداد دریافت می‌داشتند.

پس بنا بر آنچه گذشت گناه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که نقشه چندین‌ساله تجزیه ایران را پاره کرد و همه تحریکات و مواعید را نقش بر آب نمود بخشیدنی نبود بدینجهت انگلیسها با دست عمال ایرانی خود او را متهم نمودند که خیال سلطنت دارد و بساط کشتن او را فراهم ساختند.

قائم‌مقام در ذیل نامه‌ای که کشتن خود را خبر میدهد به برادرش میرزا موسی‌خان مینویسد «هرگاه بخواهی بدانی احوال آینده خود

را بی‌رمل و نجوم و فال خواجه حافظ و مثنوی از روی تجربه و امتحان و بلدیت اوضاع میدانم پارچه کاغذی جداگانه نوشته‌ام همان را بر من وارد خواهی دید بدانی که از روی نادانی مبتلا نشده، غافل نیفتاده‌ام بدامش، بلکه همه این چاهها را در این راه میدانسته‌ام» (نامه مزبور نزد نگارنده است) محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در کتاب رؤیای صادقانه در شرح احوال میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام مینویسد:

«خدا و خلق داند که ترتیب نظام و نظم هرچه در ایران از اواسط سلطنت خاقان تا اواسط محمدشاه ظهور و وجود یافت بکاردانی پدرش میرزا بزرگ قائم‌مقام یا کاردانی خودش بود بایمان و تقریری که سبحان معروف سپراندازد و با انشائی که حریری مقامات خود را پنهان سازد مدعیان ولینعمت و ولینعمت‌زادگان خود را متقاعد نمود و گوئی از آن میدان با چوگان بلاغت ربوده که رقیبان بلکه حبیبانش ساحر خواندند و در جادوگری او سخن‌ها راندند مگر سحر جز این میکند که چند عشره فرزند بلاواسطه خاقان که هر یک خود را از احادالوف میدانستند از حق سلطنت خود دست کشیده و چون پاشکستان درگوشه خزیدند از کارهای او و پدرش قشون منظم نظامی است که در آذربایجان ترتیب دادند و اساس و اسامی نیکو بر آن لشکریان نهادند.

مهارت او در امور پلتیکی معروف است و تدابیر او بعد از فوت خاقان مشهور است مثل فرمانفرما و ملک‌آرا و شجاع‌السلطنه و رکن‌الدوله و ظل‌السلطان و سایر اعمام محمدشاه را بوصف‌های مختلف بر سر جای خود نشانند.

در علم و دانش و صلق و بینش او احدی را حرفی نبود از در سیادت و غرور صدارت او رامتهم کردند که داعیه سلطنت در سر دارد و حال آنکه امروز معلوم و آشکار است که چنین هوئی در سر نداشته است.

محمدشاه میخواست خالوی خود آصف‌الدوله را در کارهای مملکت دخالت دهد سایر معاندین او ابداع این مجعولات را مینمودند و از نقل این مقولات نامعقول هرروز برگزیدند خاطر محمد شاه می‌افزودند تا خرمن هستی او را بر باد داده و مهر سکوت بر آن دهانیکه به پهنای فک بود نهادند.»

آقاخان محلاتی و تجزیه کرمان و بلوچستان

همانطوریکه در منظومه شمسی عده‌ای از سیارات بدورخورشید میچرخند و آن قرص جهانتاب آنها را اداره میکند و نمی‌گذارد از مسیر خود بیرون روند. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام هم اعیان و سرکردگان ایران را بدور خود جمع کرده با فصاحت بیان و سحر قلم نمیگذاشت که از مسیر وطن‌پرستی خارج شوند.

بعد از قتل او بسبب نادانی و بی‌لیاقتی و بی‌ادبی حاجی میرزا آقاسی همه آن سیارات روشن از مسیر طبیعی خارج شده و هر یک بفکر سرکشی و تخریب منظومه افتادند.

آقاخان محلاتی از آنجمله است که سالها جزو مجنوبین قائم‌مقام و همیشه مطیع اوامر او بود بعد از کشته شدن قائم‌مقام او هم باغوازی انگلیسها که باو وعده سلطنت کرمان و بلوچستان داده بودند عصیان کرده و نقشه‌ای را که حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه باجرای آن موفق نشده بود خواستند بدست آقاخان انجام دهند.

در سال ۱۳۳۲ هجری قمری میان ملازمان میرزا خلیل‌الله پسر میرزا ابوالحسن معروف بسیدکهنکی مرشد طایفه اسمعیلی و اهالی یزد نزاعی درگرفت و میرزا خلیل‌الله در آن کشمکش کشته شد و از آنجا که از سادات حسینی بود و بواسطه ریاست بر اسمعیلیه در ایران و هندوستان اعتباری داشت فتحعلی‌شاه سرو جهان خانم دختر خود را با آقاخان پسر اکبر میرزا خلیل‌الله داده و حکومت قم و محلات را بمشارالیه واگذار نمود.

در صدارت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام آقاخان بحکومت کرمان رفت و قریب دو سال در آنجا حکومت کرد حاجی میرزا آقاسی که با کلیه بستگان و برکشیدگان قائم‌مقام دشمنی میکرد و همیشه در صدد توهین و آزار آنها بود آقاخان را بصورت بی‌ادبانه معزول کرده و بطهران احضار نمود.

آقاخان که از سوءرفتار جناب حاجی با برکشیدگان قائم‌مقام مستحضر بود از آمدن بطهران استنکاف کرده و در قلعه بم متحصن شد.

بالاخره پس از چندی بشفاعت فرمان فرمای فارس اطمینان یافته بطهران آمد و در شاهزاده عبدالعظیم اعتکاف جست و بنابر سیادت عمامه سبز برسر نهاد.

حاجی میرزا آقاسی یکی از رعایای آقاخان را بحضرت عبدالعظیم فرستاد که مشارالیه را بیاورد آقاخان از این معنی استنکاف داشت که بواسطه او بشهر بیاید ولی بناچار تمکین نمود با عمامه سبز بحضور حاجی میرزا آقاسی آمده مرخص شده بخانه خود رفت.

در این ایام است که سرتاسر ایران از سیاست سوء حاجی میرزا آقاسی هرج و مرج شده بود عمال انگلیس هم فرصت را غنیمت شمرده آقاخان را تشویق بعصیان کرده و سلطنت کرمان و بلوچستان را باو وعده دادند.

آقاخان برای الغاء شبیهه از محمدشاه اجازه خواست که با اهل و عیال از طریق بندرعباس و نجد زیارت مکه معظمه مشرف شود پس از حصول اجازه اهل و عیال و اہمال و ائفال خود را از راه بغداد بعقبات عالیات روانه داشت و بابتیاع اسبان عربی و غیره پرداخت و در مدت سه ماه تقریباً پانصد رأس اسب عربی تحصیل کرد و در هر جا سوار دلیری سراغ داشت او را ببذل وجوه فریفته دور خود جمع نمود و در رجب ۱۲۵۴ (شهریور) با ملازمان و برادران خود بجانب کرمان روانه شد چه هواخواهان و مریدان او در شهر بابک و آن حدود بودند.

خلاصه برای تسهیل مرام آقاخان توسط میرزا احمد کاغذساز اصفهانی فرمانی مجعول تمام کرد باین مضمون که ما آقاخان را حکومت کرمان دادیم اهل کرمان باید اطاعت او کنند و نوشتجاتی بر طبق آنفرمان باهالی کرمان نوشته اظهار داشت که من رخصت زیارت مکه خواسته بودم فرمان حکومت کرمان بمن رسید.

هنوز آقاخان وارد شهر کرمان نشده بود که از طهران قاصدی شش روزه بکرمان رسیده و برای فضلعلی خان قراباغی حاکم کرمان دستور توقیف آقاخان را آورد فضلعلی خان هم بلافاصله افواج و قوای ساخلوئی کرمان را در تحت فرماندهی برادر خود اسفندیارخان بتعقیب آقاخان فرستاد.

کوشش آقاخان برای فتح کرمان مدت ۱۴ ماه طول کشید در

شهر بابک و احمدی و لار و اسفندقه و جیرفت با قوای دولتی جنگهای مردانه کرد و جمع کثیری مردم بیگناه را بکشتن داد. در یکی از جنگها اسفندیارخان برادر فضلعلیخان هم کشته شد. زمستان ۱۲۵۵ فرارسید آقاخان به میناب و بندرعباس رفت و فضلعلیخان در کرمان متوقف شد.

در بندرعباس از طرف انگلیسها برای آقاخان چندین عراده توپ و قورخانه زیاد از اندازه آوردند اوهم برای تسخیر کرمان ایندفعه با خاطری جمع و استعدادی فراوان رو به کرمان نهاد.

این دفعه نیز قلاع محکم کرمان را از قبیل یزنجان و مشیز سنگر کرده و با قوای دولتی جنگهای سخت نمود بالاخره پس از ۱۴ ماه تلاش و کوشش در منزل **ریگان آخر خاگ نرماشیر از قوای دولتی شکست خورده از راه لوط بقندهار و بلوچستان رفته آنجا را تحت الحمايه انگلیس قرار داده و بهندوستان رفت.**

در اینجا اشاره ای بتاریخ بلوچستان که مردمانش از نژاد آریائی و زبانش ایرانی و همیشه جزو ممالک ایران بوده برای تبیین کلام بی مناسبت نیست.

در کتیبه بیستون که بفرمان داریوش کبیر نوشته شده بلوچستان که حد شرقی آن برود سند میرسیده هفدهمین ایالت شاهنشاهی ایران درج شده است بگفتار شاهنامه فردوسی اردشیر بابکان برای سرکوبی اشرار بدان حدود رفته و خسرو نوشیروان از گرجستان ببلوچستان رفته است.

تواریخ دوره صفاری، غزنوی، سلجوقی و صفوی همه شاهد این مثال است در دوره افشار وقتیکه اشرف افغان در ۱۱۴۳ از نادرشاه شکست خورد و بطرف قندهار فرار میکرد یکدسته بلوچ راه را بر او گرفته و با تمام همراهانش در سیستان قتل عام کردند بدین مناسبت نادرشاه نسبت بخان براهوی التفات پیدا کرد و پس از فتح هندوستان ولایت کاجی را نیز ببلوچها واگذار نمود. در ۱۱۵۰ نادرشاه در پیشاور نصیرخان پسر عبدالله خان برادر محبت خان حاکم بلوچستان را شکست داده او را دستگیر کردند سپس حکومت ایالت کابل و پیشاور را باو واگذار فرمود. چون خدایار خان عباسی صوبه دار سند شرفیاب رکاب اعلی

نگشته بود نادرشاه قصد تسخیر سند نمود حکمی به تقی‌خان حاکم شیراز مرقوم داشت که از راه دریا بسند آید و اردوی پادشاهی از راه بنکش روانه آن حدود شد.

اعاظم زمین‌داور بخدمت آمدند نادرشاه با جمعی از سپاه به عمرکوت رفت خدایار خان از عمرکوت بیرون آمده و فرار کرد او را گرفته بخدمت آوردند یک کرور زر و جواهر بجریمه فرار ضبط خزانه شد نادرشاه ولایت سند را سه تقسیم کرده یکی را بدو و دیگری را بشاهقلی خان داد و قسمتی که ببلوچستان اتصال داشت بمعجب خان حاکم بلوچستان داد و شکارپور و بعضی از مواضع جانب راست را بخوانین آن حدود واگذار فرمود.

در این هنگام عریضه تقی‌خان رسید و جواب یافت که معاودت نماید و سفاین در بندر عباس باشد تا حکم جدید رود پس از انتظام امور سند و بلوچستان در ماه صفر یکهزار و صد و پنجاه سه به قندهار نزول اجلال فرمود.

باری بخوانینی که نادرشاه حکومت بلوچستان داده بود سالیان دراز در آنجا حکمفرمایی کردند تا آنکه در ۱۲۵۴ یک صد سال بعد هنگام اولین جنگ انگلیس و افغان افسران انگلیسی به کلات رفتند که مساعدت حکمران را برای عبور از خاک بلوچستان بطرف قندهار تقاضا کنند در هنگام هجوم سپاهیان انگلیس سهراب خان حاکم کلات کشته شد جانشینش را چند سال بعد بلوچها به اتفاق نماینده سیاسی انگلیس بقتل رسانیدند و نصیرخان ثانی را بریاست انتخاب نمودند.

در ۱۲۵۶ که آقاخان محلاتی پس از یاغیگریهای طولانی در کرمان از سپاه دولت شکست خورده آرزوهای سلطنت کرمان و بلوچستان نقش بر آب شد و از راه قندهار به هندوستان فرار میکرد در بلوچستان بسپاهیان انگلیس رسید که آمده بودند کراچی را از بلوچستان انتزاع کنند و خان کلات مقاومت میکرد بطوری که در کتاب خاطرات آقاخان موسوم به عبرت افزا چاپ تهران مسطور است آقاخان مطلع شد که خان کلات خیال قتل ژنرال انگلیسی و شبیخون زدن بسپاهیان را دارد فوراً ژنرال را از این قضیه مطلع ساخت او هم تغییر مکان داده و از این خطر رست سیس آقاخان

و کسانش باتفاق قشون انگلیسی در قندهار و بلوچستان بکمک انگلیسها و بر علیه بلوچها جنگها کردند تا آنها خسته شدند آنوقت در ۱۲۶۰ آقاخان میانه افتاده و به بلوچها توصیه کرد که هرچه دولت انگلیس از بلوچستان میخواهد بدهند و در عوض موجب و مقرری بگیرند باین ترتیب خان کلات به تحت‌الحمایگی انگلیس رفت. در ۱۲۸۰ دولت انگلیس به بهانه اینکه میخواهد از راه خشکی خط تلگرافی به هندوستان بکشد تقاضای تحدید حدود بلوچستان کرد سر گلد اسمیت به بلوچستان آمد و سرحد فاصل کرمان و کلات را از سیستان تا کوهک بمیل خود تعیین نمود و بکوهک استقلال داد دولت ایران این دخالت بیجا را قبول نکرد و مسئله مسکوت ماند. ده سال بعد در ۱۲۹۰ انگلیسها به بیخ‌گور قشون آوردند و با ناصرالدین شاه مشغول مذاکره شدند باز هم به نتیجه نرسیدند آنوقت بدستور هندوستان نوروز خان خارانی ناحیه مشکل را تصرف کرد دولت ایران اعتراض سخت نمود بالاخره در ۱۲۹۳ کمیسیونی برای تعیین حدود تشکیل شد.

از طرف دولت انگلیس يك سرهنگ بریاست کمیسیون و دو سرگرد و يك سرهنگ بعنوان سر مهندس با چند نفر مساح و يك سروان رئیس اردو با يك دسته سرباز پیاده و يك اسکادرون سوار مأمور شدند. ماژور پرسی ساکس که بعدها ژنرال شد و در زمان جنگ بین‌المللی اول خواست در فارس پلیس جنوب درست کند آنوقت قونسول کرمان بود سفارت انگلیس او را بمعاونت کمیسیون مزبور معین کرد.

اما از طرف دولت ایران زین‌العابدین خان اسعدالدوله از طرف وزارت داخله و علی‌اشرف خان احتشام‌الوزاره از طرف وزارت امور خارجه و يك افسر زبان بسته از طرف وزارت جنگ معین شدند و هیچ معلوم نبود که ریاست کمیسیون با کیست اسعدالدوله مردی متقی و وطنپرست بود.

علی‌اشرف خان احتشام‌الدوله معتاد به مشروبات الکلی و پس از یکی دو گیلان سیاه مست می‌شد. اسعدالدوله پیشنهادات کمیسیون انگلیس را راجع به ناحیه مشکل و ایل یار احمدزای و جالسک قبول نمیکرد ماژور پرسی ساکس سابق‌الذکر که معاون

کمیسیون انگلیس در کتاب (مسافرت به ایران شرقی) در فصل تحدید حدود بلوچستان صفحه ۱۵۵ مینویسد «احتشام‌الوزاره را به چادر خود برده با او قرارداد محرمانه بستیم و در جلسه رسمی که با حضور اسعدالدوله تشکیل شد فقط از اختلاف علامات سرحدی صحبت کردیم و از موضوع این قرارداد محرمانه حرفی نزدیم اسعدالدوله اظهار خوشوقتی کرد من هم به صورت خود قیافه عبوس دادم.

باین ترتیب انگلیسها موفق شدند تا کنار رود سند را با دست آقاخان از ایران مجزا نمایند و سواحل رود مشکل و ایل یار احمدزای و جالسک که قبور پادشاهان صفاری در آنجا واقع است با دست احتشام‌الوزاره از ایران جدا کند.

اما هنوز خط حقیقی سرحد معین نشده و علامات سرحدی نصب نگردیده تا ایران فردا چه تصمیمی بگیرد.

کسی که سالیان دراز برای تجزیه لرستان و خوزستان از ایران مجاهدت کرده است.

چنانکه در مقالات پیشین شرح دادیم بعد از فوت فتحعلیشاه چندین نفر از شاهزادگان قاجاریه بتحریر انگلیسها ایران را خواستند تجزیه کنند.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام آن نقشه های جنایتکارانه را در هم نوردید انگلیسها هم بدست عمال خود قائم مقام را بکشتن دادند. بعد از قتل قائم مقام تا صدارت میرزا تقی خان فراهانی در ایران هرج و مرج سیاسی حکمفرما بود و جاسوسان انگلیس بدون هیچ مانع و رادعی در همه مملکت رؤسای قبایل و متنفذین را به یاغگیری و تجزیه ممالک ایران تحریک میکردند.

در خراسان افغانه را برای تصرف سیستان محرك میشدند. در مرو تراکمه را برای تصرف گرگان تحریک میکردند. در بغداد عثمانیها را برای تصرف جزایر بحرین مشوق میشدند. در ۱۲۵۳ هجری قمری که محمدشاه قاجار بخمال تنبیه افغانه عازم یورش خراسان گردید.

جنرال رالنسن که سابقا مستخدم ایران بود در سرحدات غربی ایران نقشه کشی میکرد. مستر رالنسن مشاق انگلیسی همراه قشون حسام السلطنه به خوزستان می رفت.

انگلیسها برای انصراف محمد شاه از سفر هرات از یکطرف علیرضا پاشا والی بغداد را محرك شدند که شهر محمره (خرمشهر) را خراب کند میرزا تقی خان فراهانی که برای اینموضوع بارزنة الروم رفت آن نسبتهای ناسزا را باو داده خواستند به کشتنش دهند. از طرف دیگر شاهزادگانی را که بتحریر خودشان بعد از فوت فتحعلی شاه میخواستند ایرانرا تجزیه کنند و قائم مقام همه را در

قلعه اردبیل زندانی کرده بود بطرف بغداد فرار دادند. در همین ایام اسف اشتمال مستر لایارد انگلیسی هم برای تحریک کردن محمد تقی خان بختیاری به عصیان بر علیه دولت مرکزی و تجزیه خوزستان و لرستان از ایران یکدفعه سر از بختیاری در آورد.

در میان تمام جاسوسان انگلیس باید اذعان کرد که پشتکار و استقامت مستر لایارد از همه بیشتر بود چون از سال ۱۲۵۲ تا سال ۱۲۶۷ مدت پانزده سال با لباس بختیاری برای تحریک و راهنمایی محمد تقی خان چهارلنگ به تجزیه لرستان و خوزستان از ایران نهایت کوشش را بجا آورد.

مثل بختیارها لباس میپوشید و دور کلاه نمیش مثل آنها یک لنگ می بست لجه لری را بسیار خوب حرف میزد و بطوری خود را شبیه آنها ساخته بود که در سال ۱۲۵۷ بارون دو بود نایب اول سفارت روس در تهران که برای تحقیق عملیات جاسوسان انگلیسی سفری به بختیاری کرد اتفاقا با مستر لایارد مصادف شده و از او پرسیده بود که شنیده ام جاسوسان انگلیس به بختیاری آمده اند مستر لایارد با زبان لری تکذیب کرده بود.

از سال ۱۲۴۶ یک جاسوس یهودی انگلیسی در بختیاری دعوی مسلمانی کرده اسم خود را درویش علی گذارده و زن بختیاری گرفته بود بعد از ورود مستر لایارد بآن صفحات مأموریت درویش علی پایان یافته بلندن احضار گردید.

لیدی شیل زن وزیر مختار انگلیس در تهران در سفرنامه خود بی ادبانه می نویسد:

«درویش علی وقت حرکت از ایران زن بختیاری خودش را با یک الاغ عوض کرده و چند شیلینگ هم از این راه منفعت برد».

لرد کرزن در سفرنامه خود بایران راجع به محمد تقی خان بختیاری چنین مینویسد:

«محمد تقی خان چهارلنگ از طایفه کنورس از نژاد اصلی رشیدخان برادر علیمرادخان بواسطه قوای شخصی خود به مقامات رسید ابتدا رئیس ایل خودش بود کم کم ریاست جانکی گرمسیر را بدست آورد و رئیس کل طوایف چهارلنگ شد».

ریاست محمدتقی‌خان را بسیاری از بختیاری‌های هفت‌لنک و بعضی از لرهای فیلی و کوه‌کیلویه قبول داشتند محمدتقی‌خان یکی از اشخاص نادرالوجودی بود که میخواست است بعالم انسانیت و تمدن بفهماند که در ولایت وحشی و دوره قدیم اشخاصی پیدا شده‌اند که صاحب عقاید عالیه و مردانگی و دارای سیاست بوده‌اند. محمدتقی‌خان قهرمان دلیر - تیرانداز قابل - سوارکار - شمشیرزن معروف بوده در زندگی مخصوص خود خیلی پرهیزکار در امور حکومتی بسیار ملایم در عقاید سیاسی آزاد صاحب قیافه نجیب در میان بختیاریها دزدی را بسختی موقوف نموده بود خیال داشت زندگانی ایلاتی را بدهقانی مبدل کند اهتمام نمود که تمام ایل بختیاری رایکجا جمع نماید.

مصمم بود تجارت را رونق دهد در باز نمودن راه کارون برای تجارت انگلیسها با مستر لایارد هم‌عقیده بود محمدتقی‌خان مالک جان و مال اتباع خودش بوده میتوانست ده الی پانزده‌هزار مرد جنگی مسلح حاضر کند که اقل سه هزار نفرش سوار باشند بعلاوه ریاست چهارلنک در سایر طوایف هم نفوذ داشته شهر دزفول در اطاعت او و شهر شوشتر در تصرفش بود دو دفعه بهبهان و یکدفعه هویزه را مسخرکرد درفلاحیه شیخ کعب را تغییر داد «الخ». باری یکرروز مستر لایارد به قلعه مالمیر که منزلگاه دائمی محمدتقی‌خان بود با لباس بختیاری و لهجه لری وارد شد و بزودی منتهای انس و الفت مابین او و خان چهارلنک برقرار گردید در اندرون محمدتقی‌خان میان زنهای خان نقشه تجزیه لرسستان و خوزستان را از ایران میکشید شبها برای زنهای خان قصه میگفت در جنگهای محمدتقی‌خان برعلیه دولت رئیس ستاد بود با خان به شکار شیر میرفت برای بیمارها طبابت میکرد هرچاچشمه نفت میدید در کتابچه خود یادداشت مینمود نقوش باستانی کوهستان بختیاری را کپی میکرد افسانه‌های یهود را در مغز مردم آن کوهستان جا میداد.

هروقت قشون دولتی مرکز توقفگاه خان را محاصره میکرد مستر لایارد از طرف محمدتقی‌خان برای شیوخ کعب که با انگلیسها روابط مخصوص داشتند پیغام میبرد از میان کوههای بختیاری

برای ملاقات با شاهزادگان فراری قلعه اردبیل و تحریک آنها بر علیه دولت بغداد میرفت.

(کلیه این وقایع و مطالب را لرد لایارد در سفرنامه خود مفصلاً شرح داده است).

بالجمله هنگامیکه انگلیسپهارجع بمحاصره هرات از طرف محمد شاه با دولت ایران قطع روابط کرده و جزیره خارک را اشغال کردند مستر لایارد در سفرنامه خود مینویسد:

«محمدتقی خان منتظر بود که استقلال پیدا کرده اطاعت کسی را نکند زیرا که سوار و پیاده بسیار در تخت فرمان خود داشت از اینجهت بود که دولت ایران از استعداد محمدتقی خان توهم داشت که یکدفعه طبل خودسری ننوازد و اعتبار دولت را از میان ببرد محمدتقی خان مایل بود بداند که اگر با دولت ایران بجنگد دولت انگلیس از او حمایت دارد و او را بقشون و اسلحه کمک مینماید یا بعد از تصرف ایران قسمتی از ایران یعنی خوزستان و بختیاری را باو وا میگذارد».

با این نقشه مستر لایارد از راه بهبهان و دشت زیتون به بندر بوشهر و از آنجا خود را با (بگاره) بجزیره خارک رسانیده و در سفرنامه خود مینویسد:

«بمحض ورود بطرف عمارتی که بیرق انگلیس داشت رفتم رئیس قشون انگلیس کلنل هنل وزیر و سفیر کمپانی هند در بوشهر وقتیکه سفیر انگلیسرا از تهران دولت انگلیس احضار کرد این شخص را رئیس اردوی خان نمود دکتر ماکنزی جراح اردو مرا در منزل خود دعوت کرد چهار روز مهمان دکتر بودم لذا برای کارهای محمدتقی خان مفصلاً خدمت کلنل شرح دادم اختصاراً بمن جواب داد در حق محمدتقی خان و کل بختیاری ها بدی نخواهد کرد جنک هم ما بین ایران و انگلیس منقطع نخواهد شد در باب راهی که محمد تقی خان بطرف هندوستان درست نماید اگر بتواند ضرری ندارد تمام کارها را فیصل داده در ششم جنوری مراجعت کردم».

خلاصه همین که غائله هرات تمام شد دولت منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان را مأمور گرفتن محمدتقی خان کرد که

در همه آن‌ها مستر لایارد حاضر بوده محمدتقی‌خان را دستگیر کرده به مرکز فرستادند چندی در میدان توپخانه زندانی و در همانجا فوت کرد اما مستر لایارد تا سال آخر صدارت میرزا تقی‌خان امیر نظام با امید تجدید نقشه در کوههای بختیاری ماند پس از مراجعت بانگلستان برای خدماتیکه انجام داده بود بمقام لردی رسید و بیست سال بعد سفیر کبیر انگلیس در اسلامبول گردید.

شکار شیر

در اندرون شاه سر پوشیده شکم دریده بود که تالار (طبنی) میگفتند شمال و جنوبش ارسی‌های متعدد داشت و در مشرق و مغرب بالای طاقچه‌های مقرنس و مذهبش روی گچ جنگهای ایران و روس را نقاشی کرده بودند.

جلو تالار يك حوض بزرگ مربع مستطیل بود که چندین فواره داشت. در طرف مشرق حوض درخت چنار کهن‌سالی بود که میگفتند شاه طهماسب صفوی هنگام بنای ارك تهران کاشته است و معروف بچنار امام جعفر صادق سلام‌الله علیه بود سایه این چنار همه فضا را میگرفت بشاخه‌های آن چراغ موشی و قندیل بسیار آویزان کرده بودند و هر وقت که کنیزان اندرون مستوجب عقوبتی میشدند بچنار مزبور پناهنده میگرددند.

يك صبح نیم‌رنك بهاری ناصرالدین‌شاه که تازه بسطنت رسیده بود زیر چنار روی چهارپایه کوتاهی نشسته با قلم آهنی و مرکب سیاه مشغول نقاشی بود. شاه جوان از ده سالگی عاشق هنرهای زیبا شده و بشعر و نقاشی علاقه‌مند و از خدمت چندین استاد استفاده کرده و این ایام نزد میرزا ابوالحسن‌خان غفاری تعلیم میگرفت در بیرون و اندرون هر وقت که شوق هنرهای زیبا بسرش میافتاد شعر میگفت و نقاشی میکرد.

در بیرون صورت وزراء درباریان و سفرا را می‌کشید و در اندرون شیبیه خانمها و کنیزان و خواجه‌سرایان را می‌ساخت که همه در نهایت شباهت بودند و زیر هر کدام يك جمله مناسب اوضاع و احوال آن شخص و یا شعری یادداشت میکرد. مثلا زیر صورت میرزا یوسف مستوفی‌الممالک نوشته بود: درویش است و شاهد باز. زیر صورت سامی افندی سفیر عثمانی نوشته بود: ترك و حدیث دوستی قصه آب و آتش است زیر صورت یکی از شاهزادگان درجه اول نوشته بود: دیوث است و پول‌پرست. صورت اغلب زنهای

اندرون را هم که طرف توجه بودند سیاه‌قلم ساخته بود. زیر صورت جیران نوشته بود: گر کسی سرو شنیده است برفتار این است. زیر صورت گلین خانم نوشته بود: گویند دهان غنچه تنک است اما نه به تنگی دهانت. زیر صورت شیرازی کوچک نوشته بود: آن سیه‌چرده که شیرینی عالم با او است. زیر صورت دلپسند خانم نوشته بود:

یارت آمد ای عاشق دین و دل مهیا کن

یا بعشوه راضی شو یا بغمزه سودا کن

زیر هر کدام هم امضاء کرده بودند مشقه‌العبدالفقیر ناصرالدین شاه قاجار از نقاشی که خسته شد با دو سه نفر از خانم‌های حرم که شاعره و اهل ذوق بودند بشعر خواندن مشغول شد و این غزل را که پریدوشین ساخته بود برای آنها خواند:

دل میبری و روی نهان میکنی چرا؟

خود میکشی مرا و فغان میکنی چرا؟

گر در کمین کشتن عشاق نیستی

تیر کرشمه را به کمان میکنی چرا؟

گر در خیال مرهم دل‌های خسته‌ای

آن تار طره مشک‌فشان میکنی چرا؟

هنوز غزل تمام نشده بود که حاجی سرور خان خواجه سرا تعظیم کرده بعرض رساند که امیرکبیر شرفیاب شد، شاه بمحض شنیدن این خبر غزل را نیمه‌کاره گذارده و از اندرون بیرون رفت. میرزا تقی‌خان در عمارت کلاه فرنگی که فتحعلی شاه در وسط گلستان ساخته بود قدم میزد. رسم امیر این بود که در برابر مردم کرنش تمام میکرد و دست بسینه می‌ایستاد ولی همین که باطاق خلوت میرفتند و تنها میشدند غدغن میکرد کسی وارد نشود آنوقت بدون اجازه می‌نشست و با شاه مثل يك استادی که با شاگردش حرف بزند صحبت میکرد و گاهی در کلام تشدد مینمود.

امیر گفت: آقا جان چه میکردی؟

شاه - مشغول نقاشی بودم.

امیر - کاشکی يك قدری تاریخ گذشتگان میخواندی و عبرت

میگرفتی و از آئین جهان‌داری با خبر میشدی. شعر و نقاشی پس از

خستگی دماغ خوب است.

شاه - شبها کتاب هم میخوانم.

امیر - چه کتابی؟

شاه - تاریخ سرجان ملکم را داده‌ام ترجمه کرده‌اند و شبها

میخوانم.

امیر - خواندن آن کتاب برای ایرانیان سم مهلك است. مرد که خیال کرده با این نامربوطها ممکن است بمقدسات يك ملتی دست‌درازی کرد و بشرافت و افتخارات آنها دستبرد زد و به مملکت آنها دست‌اندازی نمود، چه کسی اصلاً شما را باین خیال انداخت که بدهید آنرا ترجمه کنند؟

شاه - میرزا علی (شکوه‌الملک)

امیر - عجب معلوم میشود او هم با فرنگی‌ها مربوط است. فوراً قلمدان خود را کشیده و اسم او را یادداشت و سپس گفت: آقا جان اول باید از سیاست مملکت آگاه شوی، تاریخ گذشتگان و شرح حال بزرگان را بخوانی و هر وقت از اینها خسته شدی بشعر و نقاشی پردازی. چرا شاهنامه فردوسی، جهانگشای شاه اسمعیل، عالم‌آرای عباسی، تاریخ نادرشاه را نمیخوانی تا از رجال ایران با خبر باشی و این مسئله را بدان برای هرایرانی از عالی و دانی بهترین کتابها شاهنامه فردوسی است.

مطلب دیگر که میخواستم بگویم این است که وجود این اشخاصی که دور ورت هستند بسیار مضر است اولاً نوکرهای ولیعهدی که از تبریز دنبالت آمده‌اند باید همه را برگردانی زیرا که شما را کوچک دیده‌اند حالا آنطور که باید و شاید اعتناء نمیکنند دوم باید اشخاصی بدور خودت جمع کنی که با اجانب سرو کار نداشته باشند و تلقینات آنها را بگوش تو نکشند و تو را در امور مملکت بدبین نکنند و خود را دست‌نشانده اجنبی ندانند برعیت ظلم و ستم روا ندارند. در هرکاری رضایت خدا و ترقی و تعالی ایران را در نظر گیرند و در کارها بصیر و بینا باشند. دیگر آنکه يك کتابچه یادداشت داشته باش همیشه از حال اطرافیان با خبر باش، همه را بخوبی بشناس و تحقیق کن سر هر يك بکدام‌آخور بند است. بدون آزمایش بهیچکس اعتماد مکن، کاغذها و یادداشت-

هایت را محفوظ نگاهدار که دست کسی نیفتد. اسرار مملکت را با هر کسی در میان مگذار.

از وقایعی که باید آگاه شوی من بطور اجمال در این صفحه نوشته‌ام بدقت مکرر بخوان تا در کار مملکت روشن باشی. در خراسان حسن خان سالار باز چند سال است که یاعگیری میکند شهر مشهد و اغلب ولایات خراسان را تصرف کرده حاجی میرزا عبدالله خوئی متولی باشی آستان قدس و حسن خان چنارانی را بقتل رسانیده و بسیاری از سرکردگان خراسان را با خود همراه کرده است.

محمدتقی خان بختیاری چهارلنگ برطایفه هفتلنگ استیلا یافته و با رامهرمز و فلاحیه همدست شده اظهار عصیان و خودسری مینماید - در کردستان رضاقلی خان والی از اوامر دولت سرپیچی میکند - در قزوین سیف‌الملوک میرزا پسر ظل‌السلطان علیشاه یاغی شده و مأمورین دولت را جواب کرده است.

در تبریز حاجی میرزا احمد مجتهد خوئی حکم تکفیر شیخیه را داده اغتشاشی عظیم برپا کرده مردم شهر دو دسته شده بجان یکدیگر افتاده و جمعی مقتول و مجروح شده‌اند. در دنباله فتنه باب در هرولایتی بنیان ظهور و خروج پدیدار گشته است.

در بارفروش حاجی محمدعلی - در خراسان ملاحسین بشرویه - در تبریز - سید یحیی دارابی در زنجان ملا محمدعلی دهات و قلاع را سنگر کرده با قشون دولتی در جنگند. در اصفهان اهالی شهر با سپهدار طرف شده شیخعلی خان خلیج و افسران پادگان را بقتل رسانیده‌اند.

اغتشاش شیراز در دنباله فتنه سیدعلیمحمد باب بجائی رسیده که الواط شهر با فرمانفرمای فارس مخالفت کرده بپارک دولتی هجوم نموده پادگان شیرازهم دفاع نموده و جماعتی کشته شده‌اند. در اغلب این وقایع تشویق و تحریک بیگانگان مشاهده گردیده و دولت برای خاموش کردن آتش این فتنه‌ها به این نقاط قوای مسلح کافی و سرکردگان لایق فرستاده است.

امیر برخاسته بشاه خدانگهدار گفته در را باز کرده و در جلو

پیشخدمتها و درباریان يك تعظیم غرا کرده و بیرون رفت. شاه که باندرون رفت پس از ادای فریضه مغرب و عشاء امر داد که از کتابخانه شاهنامه فردوسی را آوردند که از نفایس عالم بود خط جعفر بایسنقری که درسنه ۸۳۵ برای بایسنقر میرزا نوشته جلد سوخته اعلا با نقاشی هائی که هر صفحه اش برای هنرمندان با خراج مملکتی برابری میکند آوردند همینکه باز کرد اول مایری نوشته بود:

« همه مرز ایران پر از دشمن است »
 « بهر دوره ای ماتم و شیون است »
 « دریغ است ایران که ویران شود »
 « کنام پلنگان و شیران شود »
 « همه جای جنگی سواران بدی »
 « نشستنگه شهریاران بدی »
 « کنون جای آشوب و جای بلاست »
 « نشستنگه تیر جنگ ازدهاست »

شاه مصمم شد که بمیرزا تقی خان آنقدر اقتدار و اختیار دهد تا مملکت را سروسامانی بخشد. ناصرالدین میرزای ولیعهد وقتی که محمدشاه فوت کرد یکسال بود که حکمفرمای آذربایجان شده و او را بسیار جدی و لایق شناخته بود همینکه پادشاه شد وعازم تهران گردید مشارالیه را همراه خویش آورده لقب امیرنظامی و اتابکی داده و صدراعظم کرد. امان جهان خانم ملقب به مهدعلیا که تا ورود بتهران یکصد روز نیابت سلطنت کرده بود این مقام را بیکی از وزراء که از دوستان دلباخته اش محسوب میشد وعده داده بود وقتیکه شاه بطهران رسید. بنا بمیل مهدعلیا، تمامی شاهزادگان و درباریان و بزرگان و اعیان بدیگری جز امیر تمایل داشتند. اما ناصرالدین شاه با اینکه هیچجه سال پیش نداشت بحرف های آنها وقعی نگذاشت.

مهدعلیا در زمان سلطنت سابق هم بواسطه ناخوشی و بیحالی محمدشاه هم در کارهای دولتی دخالت میکرد. اما پس از فوت شوهرش که صدروز طول کشید تا ناصرالدین شاه از تبریز بتهران بیاید وزارت خویش را به علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه داده چندین مهر

اسم برای زدن بفرامین و احکام کننده بود سجع یکی از مهرها این بود: (مهین مادر ناصرالدین شهم) و مهر دیگر: (شه جم نگین را مهین مادرم) و هرروز بدوستان و رفقای عزیز خود موجب و تیول خالصه و سیورغال و وظیفه میداد.

میرزا تقی خان که باناصرالدین شاه بتهران آمد اوضاع بی اندازه خراب و شیرازه دولت از هم گسیخته بود بودجه مملکت سالی دو کرور تومان کسر داشت امیر ناچار از اصلاح بودجه شروع کرد اول از موجب و مرسوم تمام طبقات نوکر اندرون مبلغ هنگفتی بکاست و احکام و فرامین مهدعلیا را لغو کرد و پهمه دستور داد که اوامر خانم را اجرا نکنند.

مهدعلیا بدو سعی نمود که دل امیر را بهروسیله هست ببرد او را دلداده خویش کند و خود را دلبر او سازد. اما امیر اهل این حرفها نبود و با عشوه و کرشمه از راه بدرنمیرفت خانم هم نمیخواست دست از فرمانروائی و خودسری بردارد لذا بخیال افتاد که ملکزاده خانم دکتر شانزده ساله اش را بامیر کبیر پنجاه و چهارساله بدهد که با او محرم شود و از این راه هرچه میخواهد بکند در ۲۲ ربیع اول ۱۲۲۵ ملکزاده خانم را برای «میرزاتقی خان اتابک اعظم امیرنظام عساکر منصوره کابین» بستند.

کلیه حسابهای خانم غلط درآمد زیرا امیر بعد از این مزاجت هم بهیچوجه روش خود را تغییر نداد و کماکان باحکام و سفارشات و توصیه های خانم واقعی نمی گذاشت خانم دانست که بهیچوجه نمیتواند براین فراهانی یک دنده مسلط شود و او را زیربار بکشد پس کینه امیر را بدل گرفت و بیست و دو روز بعد از عروسی امیر با عزت الدوله در وقتیکه دولت در خراسان با سالار مشغول زد و خورد بود و مریدان میرزا علی محمد باب در مازندران و زنجان آتش فتنه روشن کرده بودند بدستور اجانب و تحریک مهدعلیا و رفقایش روز یکشنبه یازدهم ربیع الثانی ۱۲۶۵ چندین فوج از سربازان پادگان مرکز بدون هیچ دلیل بر امیر شوریدند و عزل او را خواستار شدند و بشاه پیغام فرستادند که اگر امیر را معزول نکند هلاکش خواهند کرد سربازها دور خانه امیر را گرفتند که اگر استعفا ندهد بدرون خانه خواهند ریخت نوکرهای امیر دونفر را از بام زدند

مهدعلیا و طرفدارانش فوراً نزد شاه رفتند و گفتند برای خاسطر امیر کبیر که نمیشود چندین فوج را مقتول ساخت چون شاه گفته بود اگر امیر را بکشند همه سربازان را بدار خواهیم آویخت.)
 بشاه اصرار کردند که امیر را معزول کنید تا فتنه‌ها بخوابد.
 شاه گفت: «اگر امروز میرزا تقی‌خان را معزول کنم باید خودم هم از سلطنت دست بکشم چون هر روز عزل و نصب چاکران من بعهدہ لشکریان خواهد بود.» همدستان مهدعلیا که چنین دیدند ترسیدند که اگر امیر کشته شود شاه چندین صد نفر را بقتل برساند و راه اقدامات و تحریکات آتیه بسته شود.

لذا سربازها را آرام کردند در این هنگامه فقط چند نفر بیگناه تبعید شدند و صورت ظاهر آنها از آسیاها افتاد و میرزا تقی‌خان بیش از پیش طرف توجه شاه و در کلیه امور مستقل شد و لسی در نتیجه شورش سربازها مخالفین خود را کامل شناخته و برعهده جاسوسان و خبرنگاران افزود بطوریکه مخالفین نمیتوانستند نه مهدعلیا را ملاقات کنند و نه با او مکاتبه نمایند در همان ایام بامر میرزا تقی‌خان در همه شهر قراولخانه ساختند و اسم شب گذاشتند که از عبور و مرور شبانه مطلع باشد.

چیزی نگذشت که توازن بودجه مملکت از صرفه‌جوئیها برقرار گردید راه فتنه و فساد بسته شده امنیت حاصل آمد تجارت بجزیران افتاد و اقتدار دولت در داخل و خارج مسلم شد.

در راه حضرت عبدالعظیم در زمین‌های ری پیرمردی بحاجی‌علی پسر جعفر باغی داشت که دختر خود زبیده نام را در آنجا دفن کرده بود کسان و دوستان مهدعلیا خواب دیدند که زبیده خاتون دختر حضرت سیدالشهداء از کربلا بری آمده و در این نقطه مدفون شده است مهدعلیا را واداشتند که گنبد و بارگاهی در آنجا بنا کند و باسم سرکشی به بنائی باغ حاجی‌علی بن جعفر آمده و در آنجا همدستان به بهانه زیارت قبر زبیده خاتون بروند یا بصورت کازگر با او حرفهایشان را بزنند و یا بوسیله عملجات مکاتبه نمایند.

یکی از روزها وقتیکه مهدعلیا بسرکشی آمده بود یکی از زوار با خانم صحبت کرد و گفت تنها راهی که برای زمین زدن امیر بنظر

میرسد این است که همه کس در همه جا شهرت دهند که امیر خیال دارد شاه را معزول کند و خودش بجای او بنشینند. عادت شاه این بود یکساعت بغروب مانده باندرون میرفت دم اندرون پشت پرده قرمز خانم‌های حرم بزک کرده جواهر زده صف میکشیدند.

شاه که وارد میشد اگر تاستان بود توی باغ مینشست و اگر زمستان بود باطاق خودش میرفت و خانمها دورش جمع میشدند ولی بعد از خواندن نماز مغرب و عشا اجازه داد که خانمها بنشینند و ورق بازی کنند همگی فقط بازی ترم و بانک بلد بودند. شاه بهر کدام چند اشرفی و پنجهزاری داد که بازی کنند کنیزها هم وقتیکه میوه و شیرینی و غلیان میآوردند چند دقیقه پشت سر خانمها میایستادند يك كلفت یهودی که میگفتند مسلمان شده و از خانه خواهر گلین خانم زن منشی سفارت باندرون آمده بود پشت سر گلین خانم ایستاده بود ناگهان گفت خانم این صورت چقدر شبیه بامیر است. شاه متوجه شده بدست گلین خانم نگاه کرد دید شاه بيك است بی اختیار ابرو درهم کشید.

يك روز صبح شاه مشغول گل بازی بود حاجی سرورخان عرض کرد که رئیس تشریفات پیغام فرستاده که امروز چهار از دسته گذشته سفیر عثمانی شرفیاب خواهد شد بصندوقخانه رفته قباي صوف آبی پوشیده کمر بند زرین بایک قمه مرصع بسته کلیجه ترمه در بر کرده از اندرون بیرون رفت پس از آنکه وارد تالار شد یکی از پیشخدمتها عرض کرد قربان شنیدید که دیروز امیر کبیر چه کرده شاه پرسید راجع به چه؟ گفت در زمان حاجی میرزا آقاسی رسم بود وقتیکه سفرای خارجه پیشش میآمدند هر کس توی اطاق بود بایستی بیرون برود و اگر کسی از اطاق بیرون نمیرفت پیشخدمت کلاهدش را برمیداشت و از ارسى پرت میکرد توی حیاط.

دیروز که سفیر عثمانی بملاقات امیر رفته بود پیشخدمتها خواسته اند بطریق سابق رفتار کنند امیر نگذاشته و گفته است همه بنشینند سفیر هم دلخور شده و زود رفته است.

هنوز این صحبت تمام نشده بود که گفتند سامی افندی سفیر عثمانی شرفیاب میشود جناب سفیر پس از عرض مودت و یگانگی و

حفظ جهة جامعه اسلامی اظهار داشت که روز قبل برای ملاقات جناب اتابک اعظم رفته بودیم بسیار بما بی‌اعتنائی کرد اولاً اطاق را چنانکه سابقاً معمول بود برای پذیرائی ما خلوت نکردند، ثانیاً همینکه خواستیم با مشارالیه راجع بکارها وارد صحبت شویم اظهار داشت برای مذاکره کارهای دولتی وزیر خارجه معین کرده‌ام با و مراجعه نمائید و این رفتار بکلی برخلاف پروتکل سابق بوده است.

شاه با کمال ادب فرمود موضوع را تحقیق میکنم بعد باطلاع شما میرسانم سفیر که رفت پیشخدمتها و درباریان هر یک برخلاف امیر حرفی زدند: یکی گفت بما دیگر اعتنا ندارد حتی جواب سلامان را هم نمیدهد. دیگری گفت موجب مرا از سالی ده هزار تومان بدو هزار تومان تقلیل داده است. دیگری گفت خیالات خامی در سر دارد. در این بین گفتند امیر شرفیاب میشود بعبادت مألوف امیر کرنش تمام کرده و در اطاق را بستند.

شاه شکایت سفیر عثمانی را بیان کرد امیر گفت:

بیموقع نیست که شما را از جریان سیاست آنها باخبر کنم اساساً عثمانیها ما را هیچوقت دوست نمیداشتند و سبب اصلیش این بود که در مدت قرون گذشته تقریباً همه ممالک اسلام را تصرف کردند مگر ایران را که نتوانستند سلاطین سیاستمدار ایران همیشه با پادشاهان اروپا بر علیه عثمانیها متحد میشدند هر وقت که عثمانیها قصد تصرف ایران میکردند آنها از عقب هجوم میآوردند و هر وقت قصد تصرف اروپا را مینمودند ایران از عقب حمله میکرد و همین موضوع سبب انحطاط شاهنشاهی عثمانی گردید تا بکلی از بین رفت بدین جهت کینه ما را در دل نگاهداشته‌اند از اینها گذشته از وقتیکه دولت روس مطابق ماده ۳ عهدنامه ترکمانچای سلطنت ایران را در خاندان مرحوم نایب‌السلطنه تضمین کرد دولت انگلیس به عثمانیها که رقیب ایران هستند کمک میکند و در هر جا از آنها حمایت نموده و بر علیه ما از آنها تقویت مینماید و هر وقت که ما خواستیم با عثمانی تحدید حدود کنیم برای اینکه حدود سوق الجیشی آذربایجان بدست ایران نیفتد اخلاص کردند واقعه ارضروم و رسوائیها که بر سر من آوردند از آن قبیل است. میرزا جعفرخان مشیرالدوله که چندین مرتبه برای تحدید حدود رفت و بی نتیجه برگشت مگر

بخاطر ندارید.

دیروز که سفیر عثمانی با وزیرمختار انگلیس بملاقات من آمده بودند دیدم منتظرند که اطاق خلوت شود و صحبت کنند گفتم اگر برای تبریک نشان و حمایل که شاه مرحمت کرده آمده‌اید خلوت کردن لازم نیست از این ملاطفت شما نهایت تشکر را دارم و اگر برای انجام امور دولتی آمده‌اید وزیر خارجه معین کرده‌ام با وی مذاکره نمائید، اوهم دمج شد و رفت. حالا بشما شکایت آورده است اهمیتی ندارد، او طوطی است. چند روز قبل وزیرمختار انگلیس برای من پیغام فرستاده بود که ممکن است بین دولت و سالار که خراسان را بآتش کشیده واسطه اصلاح شود. من جواب دادم ایران مصر نیست که شما یک محمدعلی پاشای ثانوی بتراشید ما خدیو لازم نداریم.

یکی از روزها که شاه در اندرون نقاشی میکرد و صورت غلام بچه‌ها را میساخت سلطان خانم رقاصه جهان خانم وارد شد. مهد علیا سلطان خانم را به آقا علی اکبر تارزن سپرده بود که ساز مشق کند شاه هم با او نظر بازی میکرد همینکه چشمش به رقاصه افتاد گفت بیا ببینم چه یاد گرفته‌ای. سلطان خانم با گستاخی گفت: ببینم شما از استادتان چه یاد گرفته‌اید شاه صورتهائی را که ساخته بود نشان داد و فرمود: بیا صورت تو را هم بسازم، اما باید لخت شوی.

رقاصه تحاشی کرد و گفت: اگر شما نقاش خوبی هستید اول صورت آن یارو را که میخواهد شاه بشود بسازید.

شاه گفت: کدام یارو؟ رقاصه گفت: میرزا تقی خان. شاه با تعجب پرسید: این حرف از کجا درآمده و از کی شنیدی؟ سلطان خانم گفت: خدمت سرکار مهد علیا بودم نبات جهود که جواهر برای فروش باندرون می‌آورد اینحرف را گفت. نواب مهد علیا پرسیدند از کجا شنیدی؟ گفت: زن قونسول از من يك جفت گوشواره خواسته بود دیروز گوشواره‌ها را بردم این حرف را آنجا شنیدم.

شاه قدری بفکر فرو رفت و گفت: در هر صورت باید اول صورت تو را بسازم آنوقت صورت او را.

شاه با وجود اینکه از شنیدن حرف متانت و وقار خود را از

دست نداد ولی عصبانی شده دست از تقاشی کشیده و بگلستان رفت چیزی نگذشت که میرزا تقی خان شرفیاب شد همینکه دراطاق را بستند امیر در شکایت را از مهدعلیا گشود و گفت: سرکار نواب یک مشت اراذل و اوباش بی ناموس بیوطن دور خودش جمع کرده شبها با لباس مبدل از اندرون بیرون میرود و روزها در تمام امور مملکت دخالت بیجا میکند بعدیکه کار شکنیهای او و دوستانش باقتدار دولت لطمه زده و عملیات شبانه اش که البته شنیده اید آبروی مملکت را برده و مقام سلطنت را بی عظم و اعتبار کرده است. شاه میخواست مطلبی را که از سلطان رقاوه شنیده بود برای امیر بگوید ولی از سطوت امیر هم جرئت نمیکرد و هم خجالت میکشید و بخود می پیچید. امیر دریافت کرد و گفت مگر میخواهی چیزی بگوئی بگو شاه آنچه که از رقاوه شنیده بود بیان کرد. امیر گفت حالا که این نسبتها را بمن داده اند بناچار برای روشن کردن ذهن تو میگویم که بعلاوه هرزگیهای شبانه که البته خبر داری اخیراً برای بر باد دادن ایران با اجانب همدست شده و با اسم اینکه میخواهد بقعه ای در بی بی زبیده بسازد که بهیچوجه شجره و تاریخ و صحت و نسب او معلوم نیست اغلب روزها طرفداران و جاسوسان و کارکنان اجنبی صورت ظاهراً برای زیارت امامزاده ولی باطناً برای ملاقات سرکار نواب بدانجا میروند برای عزل من و خرابی ایران کنکاش میکنند چون کارهای من همه برای آبادی ایران و مخالف میل اجانب است. من در این مدت قلیل بودجه مملکت را مرتب کردم، قشون را نظم دادم، کارخانجات پارچه بافی شکر سازی و غیره و غیره بایران آوردم امر بساختن دارالفنون داده ام با دشمنان ایران به پیکار مشغولم همه این کارها برخلاف میل بیگانگان است آنها ایران را فقیر و بیچاره و هرج و مرج میخواهند و جهان خانم با آنها و کارکنانشان برای ویرانی ایران همدست شده است.

شاه پرسید: برای ملاقات نواب کیها به بی بی زبیده میروند؟
 امیر گفت: شاهزادگان - وزراء - اعیان - مدرسین - اطباء و درباریان از هر طبقه هستند که انگشت اجنبی آنها را میچرخاند و هرچه بهرکس نسبت میدهند از آنجا نشر میکنند مگر نبات یهودی نگفته بود که این حرف را کجا شنیده است؟ تو از تخمه عباس

میرزائی که چشم و چراغ ایران بود و هیچ حرفی را بدون منطق و دلیل نمی‌پذیرفت. من اسامی همه آنهائی که در بی‌بی زبیده جمع میشوند برای تو میگویم تو تحقیق کن ببین غیر از این است که من گفته‌ام. شاه کتابچه یادداشتی را درآورد و اسامی آنها را نوشت: سه نفر از شاهزادگان درجه اول بودند، یکی از علمای دینی اهل بحرین بود، سه نفر مازندرانی یکنفر رشتی، یکنفر شیرازی، یک نفر لواسانی و یکنفر آشتیانی، یکنفر تفرشی و یک نفر کاشی را اسم برد و علاوه کرد که هفته گذشته در خانه یکی از سادات هندوستانی که در طهران تدریس میکند با اسم استفاده از دروس او دور هم جمع شده‌اند. یکنفر فرنگی هم با لباس مبدل در میان آنها بوده که این مطالب را گفته است. امیر دست کرده از جیب بغل گزارش روز را که مأمورین خفیه باو داده بودند درآورده به عرض شاه رساند در آنگزارش نوشته بود:

«مسیو... خطاب بحضار کرده و گفت آقایان اولاً همه میدانید که میرزا تقی‌خان پسر آشپز است شماها که همه‌تان از قدیمیترین و بزرگترین خانواده های ایران هستید چطور راضی میشوید که یک پسر آشپز بر شما حکمفرمائی کند حقوق همه را قطع کند و به شما تشخص بفروشد.

ثانیاً گمان ندارم این مرد مسلمان باشد چونکه مسلمانان به سرنوشت و تقدیر قائلند و هرچیز را از خوب و بد از جانب خدا میدانند اگر با سلام اعتقاد داشت بایستی بداند که این اوضاع ایران از جانب خداست و کوشش بیجهت نکند و مردم را بزحمت نیندازد. ثالثاً این تاسیسات که میکند از قبیل کارخانه پارچه بافی و رنگرزی و شکر سازی و غیره برای این است کسه با سر تا سر فرنگستان رقابت کند از شما میپرسم آیا همچو چیزی ممکن است. رابعاً نتیجه عملیات او این است که بالاخره ایران را به جنگ بکشاند از همه بدتر قشون درست میکند که با همسایگان ایران جنگ کند و نور چشمان عزیز شما را بیجهت بکشتن بدهد پس به شما واجبست که این عرایض بنده را در میان مردم پراکنده کنید و نگذارید که او مقاصد خود را انجام دهد و در همه جا شهرت دهید که او خیال سلطنت دارد مثلاً از این‌راه میتوان شاه جوان را با او

دشمن کرده و بنتیجه رسیده»

فیروزخان خواجه که پشت در مذاکرات امیر را با شاه گوش میکرد فوراً برای جهان خانم خبر برد سرکار مهدعلیا تهیه اسم شب کرده شبانه با چادر و چاقچور نیم‌دار بمنزل همان وزیریکه با او سابقه داشت و جزء رفقای بی‌بی‌زبیده بود رفت او هم فوراً رفقای بی‌بی‌زبیده را خبر کرد همه جمع شدند و با این دستورالعمل همه موافقت کردند.

اول بابیها را مشوق شوند که در همه ایران اغتشاش را ادامه دهند دوم آتش فتنه سالار پسر الهیار خان و آصف‌الدوله که بتحریرک همین خائنین برپا شده بود دامن بزنند و بسالار وعده دادند که خراسان را از ایران مجزا کرده با هرات و قندهار سلطنتی برایش تشکیل دهند که خراسان را از ایران مجزا کرده با هرات و قندهار سلطنتی برایش تشکیل دهند چهارم به آقاخان محلاتی که تازه از ایران بهندوستان فرار کرده بود وارد مکتبه و مذاکره شوند که با اسمعیلیهای کرمان و قائنات دستور اغتشاش بدهد.

صبحی که شاه بدیدن سرکار نواب رفت مهد علیا به شاه گفت همه حرفهای امیر را برای من خبر آوردند او میخواهد که تو مرا بکشی آنوقت بگوید تو دیوانه شده‌ای و باین اسم تو را خلع کند و عباس میرزا را که با مادرش رفیق است بجای تو بنشانند خودش نایب‌السلطنه بشود و این مملکت را به پشت سگ ببندد خاصه که سلطان محمود میرزا ولیعهد تو بتازگی وفات کرده است. شاه بکلی منکر شده و گفت که هرگز امیر چنین پیشنهادی بمن نکرده و بیجهت شما را از او مظنون کرده‌اند. امیر آدم بسیار لایقی است و باید قدر او را دانست.

امیر برای اینکه شاه ممالک ایران را ببیند و رعایایش را بشناسد و دردهای هر ایالتی را بداند و ضمناً خاطرش از این حرفها منصرف شود تصمیم گرفت که شاه را از راه قزوین و بروجرد به اصفهان ببرد و افواج آنجا را که تازه بتفنگهای فالسقه مسلح شده بودند عرضه دارد شاه در اصفهان در عمارت هفت دست منزل کرده در کتابچه یادداشت نوشته بود:

«امروز، چهارم شوال در عمارت هفت دست اصفهان با کمال

خوشی هستیم. هفت دست و سعادت آباد از جاهای خوب بهشت دنیا است سمت مغرب تالار هفت دست بباغ نگاه میکند سمت مشرق زاینده رود و پل خواجو که بهترین بناهای روی زمین است و تالار سعادت آباد در فصل طغیان آب بهشت برین است آب در موقع طغیان تا کمر برج هفت دست را میگیرد».

رفقای بی‌بی‌زبیده توسط مأمورینشان ب مردم اصفهان یاد داده بودند که هر وقت شاه با امیر سواره برای تماشای شهر بیرون میروند بیکدیگر امیر را نشان بدهند و بگویند که آقا شاه است و این جوانک برادر زن شاه است.

یک روز یکی از علمای طراز اول اصفهان توسط یکی از کارکنان مهد علیا که در رکاب آمده بود عریضه بشاه نوشته و تقاضای مستمری و تیول و غیره کرده بود شاه عریضه را برای میرزا تقی خان فرستاد.

امیر در حاشیه نوشت: «در زمان مرحوم نایب‌السلطنه هر وقت از این قبیل اشخاص توقع بیجا میکردند مولای من مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام میگفت شاه سرباز لازم دارد، دعاگو لازم ندارد». این کاغذ باین تفصیل را هم رفقای بی‌بی‌زبیده بنظر علمای دین اصفهان رسانیده و آنها را با امیر طرف کردند.

بعد از مراجعت از اصفهان شاه اختیارات امیرکبیر را بیشتر کرد و امور کلیه و جزئیه را بکف کفایت او واگذار نمود. امیر یک تنه میخواست هم شاه را اداره کند هم سرتاسر ایران را آبد نماید و هم دست اجانب را از دخالت در امور مملکت کوتاه کند. تمام طبقات نوکر و زنبهای اندرون بواسطه تقلیل حقوقشان از امیر شکایت داشتند. ملاکین معتبر که سالها مالیات نداده بودند برای سختی امیر در وصول مالیات از او ناراضی بودند. دزدان شهری و قاطعان طریق به سبب امنیت و قدرت نظامی دولت در مضیقه افتاده بودند.

بیگانگان از پیشرفت روزافزون ایران در کلیه شئون مملکت مشوش و از آینده ملتی که صد سال پیش از آن آسیای غربی را به لرزه درآورده بود، نگران بودند و میرزا تقی خان چنان بلیاقت خود مغرور بود که تصور میکرد بر همه مشکلات فائق خواهد آمد.

اگر امیر چند نفر همکار کاردان صمیمی، وطنپرست و با ایمان داشت شاید در تمام نقشه‌هائیکه کشیده بود موفق میشد ولی در آن صد ساله‌ایکه از نادرشاه تا ناصرالدین شاه گذشته بود تبلیغات و تحریکات اجنبی چنان هموطنان میرزاتقی‌خان را بدنائت و جاسوسی و بیوطنی و بیدینی و هرزه درآئی و یاوه سرائی کشانیده بود که امیر با همه فراستش از این موضوع غافل مانده بود.

یک روز چند نفر از شاهزادگان درجه اول ببهانه شکایت از کسر حقوقشان شرفیاب شدند و شاه را از این اقتدار و استقلالی که بامیر داده ملامت کردند و حکایت نادرشاه و پسر شاه طهماسب دوم و قصه کریم‌خان و کیل و شاه اسمعیل سوم را به گوشش کشیدند و ملامت امیر کبیر را نسبت بعباس میرزا ملک‌آرا تعبیر و تفسیر دراز کردند حتی بطور مسخره میرزا تقی‌خان را طهماسب سوم خواندند. شاه سبب انتخاب این اسم را پرسید. گفتند طهماسب بیک جدش ناظر میرزا حسین وفا وزیر زندیه عموی میرزا بزرگ قائم‌مقام بوده به آن مناسبت چون خودش طرفدار اسامی ایرانی است و بخاندان صفوی اخلاص بسیار دارد پس از تاجگذاری اسم خود را طهماسب سوم خواهد گذارد.

از آنروز رفتار شاه با میرزا تقی‌خان تغییر کرد تا آنکه به کلی معزولش کرده امر کرد بکاشان برود. روزیکه میخواستند حرکتش دهند مهد علیا برای خداحافظی بخانه امیر آمد و خواست با او روبوسی نماید، میرزا تقی‌خان او را از خود دور کرده و گفت: «امیر عادت ندارد با جنده روبوسی کند». با این دشنامی که امیر رو بروی همه خویشاوندان باو داد مهد علیا چنان بی‌تاب و توان شد که بزمین نشست.

بعد از بردن امیر بکاشان میرزا آقاخان نوری که هم طرف توجه مهد علیا و هم طرف اعتماد سفارت انگلیس بود بصدارت رسید. وزیر مختار روس از این پیش‌آمد بسیار نگران شده، محرمانه عریضه‌ای بامپراطور روس نوشت و استدعا کرد که نامه به خط خودش بناصرالدین شاه بنویسد و تقاضا نماید که میرزا تقی‌خان را از کاشان احضار و دوباره بمسند صدارت بنشانند میرزا یعقوب خان پدر ملکم‌خان که مترجم سفارت روس بود از اینموضوع با خبر شد

و مخالفین امیر را مستحضر داشت و این مسئله مسلم بود که اگر نامه امپراطور روس میرسید ناصرالدین شاه امیر را مجدداً صدراعظم میکرد لذا همه مخالفین بدست و پا افتادند که پیش از رسیدن نامه امپراطور زندگانی امیر را بپایان رسانند.

همان شب که میرزا یعقوب خان این خبر را آورد، مهد علیا چادر سر کرده بمنزل وزیر معهود که از رفقای بی بی زبیده بود رهسپار شد، همینکه وارد شد همه همدستان داخلی و خارجی را در آن جا یافت که در اینباب مشورت میکردند وزیر گفت: اینکار باید بدست حاجب الدوله که فراشباشی است انجام شود ولی متاسفانه حاجی علیخان در جرگه ما نیست و از امیر محبت دیده ممکن است تن باینکار درندهد. اینکار امرصریح کتبی شاه لازم دارد والا هیچکس جرئت نخواهد کرد.

مهد علیا گفت: گرفتن دستخط و راضی کردن حاجی علیخان با من، اینکار را بعهده من بگذارید.

چهل روز بعد از بردن امیر بکاشان، سه شب اندرون را چراغان کردند و شیلان کشیدند و سلطان خانم رقاصه را برای اعتضادالسلطنه کابین بستند و همه مطرب های خوشگل و خوش آواز شهر را دعوت نمودند شاه که سرگرم باده ارغوانی شده و بسا عروس نظربازی میکرد، مهد علیا دستخط قتل امیر را از شاه گرفت و هنوز مجلس تمام نشده، روانه منزل حاجی علیخان شد.

حاجی علیخان مقدم که در آنوقت حاجب الدوله و فراشباشی بود، مردی بسیار خوش بنیه و خوش قیافه و خوش صحبت و بذله گو و شوخ بود. در خوشگذرانی و راحت طلبی و ظرافت شهرتی به سزا داشت. همیشه وقت غذا خوردن لباسهایش را عوض کرده و سر تا پا سفید می پوشیده و سر سفره ناهار و شام بایستی برایش ساز بزنند اما ساز را بیرون کوك بکنند. دو دسته مطرب زنانه داشت، یکی جان جان با سه دخترش سکینه و فرنگیس و فاطمه سلطان، جان جان ضرب میگرفت، سکینه کمانچه میکشید، فاطمه سلطان آواز میخواند و فرنگیس میرقصید و برای محرمیت فاطمه سلطان را صیغه کرده بود. دسته دیگر آقا جان سنتوری و کوکب سیپلو بودند که حبیب سنتوری معروف بسماع حضور که از نوابغ این صنعت

بود پسر کوکب و در خانه حاجیعلیخان بدنیا آمده بود.

همین بهارستانی که مجلس شورای ملی است، منزل حاجی علیخان بود که از خانباخان سردار ابروانی خریده بود هر ساله فصل آلبالو میداد قنادها آلبالو را روی درخت در شکر میگرفتند و ناصرالدین شاه را که نقل آلبالو دوست میداشت دعوت میکرد که با دست خودش نقل آلبالو از درخت بچیند.

حاجی علیخان بعموض آشنائی با فرنگیها و سیاست بازی همیشه بنائش مشغول بود و باین کار عشق بی پایان داشت چنانکه تیمچه حاجب الدوله در طهران با آن اطاق کذائی که در دنیا نظیر ندارد از بناهای اوست.

خان تازه از در خانه بمنزل آمده لباس عوض کرده مشغول شام خوردن بود، در را سخت کوبیدند پیشخدمت در را باز کرد. جهان خانم با چادر و چاقچور مندرس وارد شد. خان خواست کلاه بر سر بگذارد، خانم مانع گردید مدتها بود که رویشان بهم باز بود چون در زمان سابق که علیخان مقدم ناظر مادر شاه بود با او بمکه رفته بود و برای محرمیت مادر شاه را صیغه کرده بود آوازه مردی او در اندرون پیچیده و طرف توجه خانمهای حرم واقع شده بود و از آن تاریخ مکرر بر مکرر آن شیر ژیان زیر ناف را زیارت کرده بود.

سرکار نواب سازنده و خواننده را مرخص کرده و تفصیل را برای حاجی علیخان گفت، دستخط شاه را باو داده و اینکار را از او خواست. حاجی علیخان که یک جام شراب شیراز و یک عشوه دلپذیر فرنگیس را با دو عالم عوض نمیکرد و هرگز وارد سیاست و دسته بندیها نبود، سفارتخانهها هم از او انتظاری نداشتند زیرا که فرنگیها از زندگی و روحیه هرکس کماهو حقه اطلاع دارند و به هرکس همان کاری را رجوع میکنند که او را لایق آن کار میدانند بزرگترین شاهکارشان این است که از جزئیات زندگی اشخاص اطلاع حاصل کنند و او را کاملاً بشناسند لذا در جلسات بی بی زبیده هم قونسول صاحب گفته بود که حاجی علیخان بدرد ما نمیخورد، دل با ما ندارد و بکار خود مشغول است لیکن جهان خانم نظر به سابقه الفتی که مابین او و حاجب الدوله بود همکاری با او را به

عاهده گرفته بود.

حاجی علیخان از این تقاضای خانم سخت ناراحت شده و ابرو درهم کشید. جهان خانم اول با نرمی و خواهش خواست او را راضی کند. حاجی علیخان ساکت و بیچاره دست از شام کشید چشمها بزمین دوخته هیچ لب نمیگشود بناچار از سر سفره بلند شدند. خانم با وعده و وعید و بیم و امید خواست بطمعش بیندازد او التماس میکرد و بهیچوجه زیر بار نمیرفت بالاخره از راه تغییر و تشدد و تهدید درآمده و گفت اگر نوکر شاهی باید امر شاه را اجرا کنی والا چنین و چنان خواهیم کرد. حاجی علیخان التماس کرد که در این سرمای زمستان او را از این خدمت معاف کند، مهد علیا راضی نشد و گفت اینکار اصلا مربوط به فراشباشی است وانگهی از شاه باسم تو دستخط گرفته‌ام باید همین امشب بطرف کاشان حرکت کنی چون ممکن است شاه پشیمان شود و بفرستد دستخط را پس بگیرد. حاجی علیخان لباس پوشید و بیرون آمد. خانم او را سوار کرده و خودش باندرون برگشت.

از اتفاقات همانطور که مهد علیا پیش‌بینی کرده بود، نصف شب که شاه بحال آمد چندین غلام سواره و شاطر پیاده بخانه حاجی علیخان فرستاد که فردا صبح تا مرا نبینی حرکت نکن. کسان حاجی علیخان گفتند که سر شب از خانه سواره بیرون رفته است.

اما حاجی علیخان شب را بخانه پسرش واقع در ارك پناهنده شد بامدادان که روزهای آخر آذرماه بود بحضرت عبدالعظیم رفته، میرزا احمد جلودارش را بشهر فرستاد که علیخان نایب فراشخانه را همراه بیاورد سه نفری وارد قم شدند.

حاجی علیخان در قم ماند و بعلی‌خان نایب دستور داد که با میرزا احمد بکاشان برود و هرطور هست امیر را فرار بدهد.

میرزا احمد برای من حکایت کرد وقتیکه در فین کاشان من و علیخان نایب وارد حمام شدیم دستخط را بنظر امیر رساندیم میرزا تقی‌خان پرسید حاجی علیخان کجا است؟

علیخان عرض کرد که سرما خورده و در قم ماند و به چاکر دستور داد که هرطور هست شما را فرار بدهم. امیر گفت بسیار

غلط کرد معلوم میشود که هنوز مرا نشناخته است. امیر از مرک
باک ندارد و دستهایش را دراز کرد و بدلاک امر داد که رگهایش
را قطع کند.

جزایر بحرین

در سال ۱۲۷۸ سفیر ایران در اسلامبول به باعالی نوشته است: «مسطق و بحرین دو مکانی است که از هزاران سال قبل تا کنون متعلق بدولت ایران بوده است.»

سفیر انگلستان در سال ۱۲۷۸ از وزیر خارجه ایران تقاضا کرده است که دولت ایران جزایر بحرین را بدولت انگلیس اجاره دهد.

چند سند مهم سیاسی در باره اینکه بحرین متعلق به ایران است.

بزرگترین جزایری که امروز با اسم بحرین نامیده میشود موسوم به «اووال» است و در نزدیکی آن جزیره کوچکی واقع است که محرق میخوانند. طول جزیره اووال سی کیلومتر و عرضش ده کیلومتر است فاصله جزایر بحرین تا ساحل غربی خلیج فارس تقریباً یک فرسخ است.

در تمام سواحل غربی خلیج در زیر آب شور از لای سنگها چشمه‌های آب شیرین میجوشد و فقط در قسمت بحرین بیست و پنج چشمه آب خوشگوار در ته دریا زیر آبهای شور جاری است بعضی از آنها قریب بساحل و بعضی دیگر بیست و پنج کیلومتر دور از کناره واقع و در عمق پنج تا ده متر در ته دریا فوران دارند و اهالی غوص کرده مشکهای خود را از آن آبها پر میکنند.

در جزیره محرق که تقریباً وصل بجزیره اووال است زن‌ها و دخترها سبو بدوش از یک گذاری وارد آب میشوند. همینکه تقریباً پنجاه متر رفتند. از لای شکاف سنگی که بیرون از دریا است و آب شیرین میجوشد کوزه‌های خود را آب میکنند اما در سواحل احسا و قطیف اغلب چشمه‌هایی که میجوشد آب گوگردی گرم است.

خلیج فارس را برای پهناوری سطح آن که دو بیست و هشتاد و چهار هزار متر مربع است میتوان دریا نامید و الا عمق آن از چهل

تا هفتاد متر بیش نیست و باین جهت جزر و مد دریای عمان در آن تأثیری ندارد و اغلب جزایر آن از میان آبهای تنگ بیرون آمده و شن‌زار و مسطح‌اند برخلاف جزایر شرقی حدود مملکت فارس و ناصیه لارستان که در نزدیکی سواحل شبیدار واقع و عبارت از زمینهای ناهمواری هستند که آزادانه روی سنگها بوجود آمده‌اند در صورتی که جزایر غربی نزدیک مناطق گودالی واقع شده و فقط مختصری از سطح آب بیرون آمده و اطرافشانرا ماسه احاطه کرده است.

در سواحل غربی خلیج بین راس ماساندام و قلعه کنار پر از جزایر پست است که بحالبنات مینامند و جزیره اووال بزرگترین این جزایر است.

سابقاً جزیره مزبور دارای سی شهر و سیصد پارچه آبادی بوده است اما فعلاً دارای یکصد قریه و در حدود یکصد و پنجاه هزار سکنه است از این عده قریب چهل هزار نفر مرکب از ایرانی و عرب و هندی و ازوپائی در شهر منامه که پایتخت بحرین و در سمت شمال شرقی جزیره واقع است سکونت دارند و اکثریت اهالی را شیعه‌ها تشکیل میدهند.

شهر منامه در کنار دریا واقع و طول آن چهار کیلومتر است مقابر قدیم بحرین که از آثار ماقبل تاریخ است در سمت جنوب شرقی منامه واقع است همچنین قلعه الدیوان که از بناهای سلاطین ساسانی است.

جزیره محرق در سمت مشرق منامه واقع و تا آنجا با قایق نیمساعت راه است.

جزیره نامبرده که هشت هزار سکنه دارد مرکز ادارات بحرین از قبیل پست و برق و بهداری می‌باشد بواسطه نخلستان زیاد و فراوانی آب و زراعت بسیار هوای جزیره آوال تبخیز است ولی جزیره محرق بواسطه کمی اشجار بهتر و سالمتر است و نیز مرکز مدارس و نهضت ادبی در این جزیره و امریکائی‌ها از شصت و پنجسال قبل در اینجا چندین مدرسه افتتاح کرده‌اند.

محصول جزایر بحرین حبوبات و غله و لیمو و موز و انگور و انار می‌باشد بعلاوه محصول خرماى آنجا بدرجه‌ایست که میگویند

خرما به بحرین آوردن مثل زیره بکرمان بردن است سابقاً دوبار خرما را با يك بار گندم عوض می کرده اند.

خلیج فارس و دریای عمان از حیث حیوانات دریائی بزرگترین مناطق صید عالم محسوب میشوند و انواع کشتیها لاینقطع مشغول صیدند. در بحر عمان صیادها تا سیصد متر عمق طور می اندازند و سی چپل نفر طورها را که پر از حیوانات دریائی شده اند بسالا میکشند.

ماهیپائی که در آفتاب خشک میکنند بحرستان و هندوستان و افریقای شرقی میفرستند و ماهیهای کوچک را برای کود زمین مصرف می نمایند در دریای عمان گاهی ماهی «بالن» بطول بیست و هفت متر دیده شده و ماهیهای کوچک بقدری زیادند که گاهی در فضای چندین کیلومتر مربع رنگ آب دریا را مثل شیر یا خون میکنند و شبها برنگ شعله آتش میشوند و هنگامیکه قایق از میان آنها عبور مینماید يك خطی در وسط آن شعلهها ایجاد میکند و آثار فسفر در پاروی قایق چپها باقی مینمایند ماهی مدور مثل يك گل آتشی در هنگام عبور چنان روشن است که ببادبان کشتی انعکاس روشنائی میدهد.

در آبهای بحرین و در بحرالبنات اشتغال اغلب اهالی از اردیبهشت تا مهر ماه صید مروارید است. سفیدی صدفهایی که در بحرین صید میشود کمتر از صدفهای سرانندیب و ژاپون است ولی بزرگتر و صاف ترند رنگ طلائی مرواریدهای سرانندیب و ژاپون در مجاورت هوا بخصوص در مناطق حاره بزودی زایل میشود در صورتیکه تلئلؤ مرواریدهای بحرین بزودی از بین نمیرود. چنانکه معروف است خواص طبی مرواریدهای بحرین نیز از سایر مرواریدها بیشتر است.

با وجودیکه صید ماهی در اکثر نقاط دنیا تنزل حاصل کرده در خلیج فارس بهمان کیفیت سابق باقی است فقط در جزایر بحرین در حدود پنجاه هزار ملاح با دو هزار و پانصد سفینه بصید ماهی و مروارید مشغول اند. بنا بقواعد و رسوم محلی مروارید متعلق به عموم سکنه سواحل است وغواصهای خارجی را اجازه صید نمیدهند ولی منافع صید عموماً بکیسه هندوها و عربهایی میرود که به

غواصها پول قرض داده و آنها را اجیر کرده‌اند. منافع اصولاً بین صاحب قایق و غواص و عمله‌های کشتی قسمت می‌شود اما پیش از تقسیم همگی باید سهم خود را تسلیم طلبکار نمایند بطوری که حقیقتاً فقر و فاقه غواصها ترحم‌آور است. ترتیب غوص بهمان صورت ابتدائی باقی است غواصها همچنان بپای خود سنک می‌بندند و در گوششان پنبه آلوده بموم می‌گذارند و در آب از ده تا سی متر عمق فرو می‌روند و بعد از پنجاه شصت ثانیه با صدفها بالا می‌آیند و هر روز هشت تا ده مرتبه باینکار خطرناکی که ممکن است هر لحظه بماهی کوسه دچار شوند اقدام مینمایند ماهی مزبور تقریباً سالی سی‌هزار نفر از غواصها را هلاک میکند اصولاً در مجاورت چشمه‌های آب شیرین زیر دریا بهترین مرواریدها و آبدارترین صدفها یافت می‌شود و اهالی معتقدند که سبب پیدایش مروارید همان موادی است که آبهای شیرین تحت الارضی با خود می‌آورند و هر وقت باران شدید ببارد امید برداشت محصول فوق‌العاده دارند. حاصل سالیانه صید مروارید در بحرین سی میلیون تومان است در سواحل فارس و لارستان فقط در بندر لنگه و جزیره کیش مروارید صید میکنند و عایدات سالیانه آن در حدود یک میلیون و نیم تومان میباشد.

* * *

خلیج فارس از هزاران سال قبل مرکز تمدن آریائی‌ها بوده و سکنه شامات که یونانیان آنها را فنیقی مینامیدند و بغلط سامی تصور میکردند مسلم شده است که از خلیج فارس بشامات مهاجرت کرده و همگی آریائی نژاد بوده‌اند.

در دوره‌های سومری وختی وکاشی که همه‌شان آریائی بوده‌اند سواحل و جزایر خلیج فارس در تحت اقتدار آنان بوده و ایران در دوره‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی بکلیه سواحل خلیج فرمانفرمائی داشته است.

وستنفلد دانشمند آلمانی مینویسد:

«قبل از اسلام بحرین و سواحل غربی خلیج فارس در تحت سلطه ایرانیها بود و ایرانیها در نقاط مختلف آن مملکت قلاع مستحکم ساخته و پادگان نگاه میداشتند و مخصوصاً در سرحد

شمالی بمنظور حفظ آن حدود از چپاول اعراب بدوی پادگان بسیار داشتند. یکی از حکام ایران بنام اسپیدویه چنان بر آن نواحی مسلط شده بود که اعراب بادیه هم جرئت تاخت و تاز نمیکردند و سکنه بحرین را بنام او اسپیدگان مینامیدند در سال ششم یا هشتم هجری پیغمبر اکرم شخصی بنام علاءالدین عبدالله بن خضرمی به بحرین فرستاد تا به شیپوخت حاکم ایرانی آنجا ابلاغ نماید که یا دین اسلام قبول کنند و یا جزیه بدهند.

اعراب و قلیلی از ایرانیها اسلام آوردند ولی بعد از وفات پیغمبر از اسلام برگشته و مرتد شدند و یک شاهزاده ایرانی را به عنوان رئیس کل برگزیدند علاءالدین بن خضرمی با قشونی متشکل از ایرانیها و اعراب بمقابله آنها شتافت و آنها را شکست داد. در زمان بنی امیه بحرین جزء ایالت عراق گردید و عباسیان از بحرین و عمان و یمامه یک ایالت مخصوص تشکیل دادند.

از سنه ۲۵۰ هجری یکی از بزرگترین نهضت‌های ایران منتسب بقرامطه بدست عبدالله بن میمون اراجانی و سعید بن بهرام کناوه‌ای در بحرین شروع شده بر بحرین و یمامه ایرانیان حکمرانی کردند و از آنجا مدت سیصد سال خلافت بنی عباس را متزلزل نموده عراق و شامات رازیر و زبر کرده کلیه شمال افریقا را متصرف شده و بالاخره سلطنت مصر را بچنگ آوردند.

همچنین در زمان چنگیزیان جزایر بحرین جزو ایران بود و تیمور لنگ آنجا را قبل از بغداد تصرف نمود.

در ۹۱۳ هنگامیکه شاه اسمعیل صفوی در خراسان با اوزبکان جنگ میکرد پرتقالیها آنجا را متصرف شدند و مدت یکصد و پانزده سال در دست آنها بود تا در سال ۱۰۳۲ شاه عباس کبیر آنها را از خلیج فارس بیرون کرده و بحرین بتصرف ایران درآمد در فتنه افغان جزایر مزبور چندی بدست شیوخ عرب افتاد.

در ۱۱۴۸ نادرشاه آنجا را تصرف کرد و تا اواسط سلطنت ناصرالدینشاه هر ساله با پیشنهاد فرمانفرمای فارس پادشاه ایران حاکم آنجا را تعیین مینمود و فرمان همایون بافتخار او صادر می‌گردید.

از سال ۱۲۷۰ هر وقت یکی از دول اروپائی عثمانیها را

محرک میشدند پاشای بغداد بخیال دخل و تصرف در امور بحرین می افتاد و دست بتحریکاتی در آنجا میزد در اواخر سال ۱۲۷۷ به واسطه تحریکاتی که خارجیا بین اهالی بحرین کرده بودند اغتشاشی روی داده بود طهماسب میرزا مؤیدالدوله فرمانفرمای فارس مأموری برای اصلاح امور جزیره به آنجا فرستاد که آشوب طلبان را تنبیه نماید. جمعی از آنان بدولت عثمانی پناه بردند و عالی پاشا صدراعظم آن دولت بخیال دخالت در امور بحرین افتاد.

در ۱۶ شوال ۱۲۷۷ میرزا حسین خان سپهسالار سفیر ایران در اسلامبول بعالی پاشا مینویسد:

«مسقط و بحرین دو مکانی است که از هزاران سال قبل تا کنون متعلق بدولت علیه ایران بوده است و از دویست سال قبل الی حال چنین معمول است هرکس که در آنجا بزرگ و رئیس بوده ابتدا عریضه بدربار همایون شاهنشاه ایران مینوشته و فرمان ماموریت میخواست آنوقت مستقل در امر حکومت میگردد و همچنین هر وقت مردم از او شکایت میکردند و بدربار ایران عارض میشدند دولت ایران آنشخص را معزول میکرد عتوب هم به فرمان شاهنشاه ایران رئیس جزیره بحرین گردید لیکن چون نفاق و تزویر از او مشاهده شد و اهالی هم از ظلم و رفتار او بتنک آمدند بدولت ایران شکایت آوردند و مستدعی شدند که از ایالت فارس کسی به سرپرستی آنها برود و استدعای ایشان مقبول افتاد.»

در اواخر ۱۲۸۷ مامورین گمرک بغداد در خصوص تسابعت بحرینیها اشکالات کرده و میخواستند از آنها حقوق گمرکی مثل اتباع عثمانی دریافت نمایند. میرزا حسین خان در این باب سخت اعتراض کرد و بالاخره بعد از مذاکرات چند باب عالی بوالی بغداد تعلیمات داد که مثل سابق معمول داشته و بحرینیها را تبعه ایران بشناسند.

در اواخر ۱۲۸۱ نامق پاشا والی بغداد از اسلامبول تقاضا کرده که دو کشتی جنگی ببصره بفرستند دولت عثمانی هم فوراً دو کشتی روانه کرد. ورود کشتیهای جنگی عثمانی بخلیج فارس دولت ایران را بخیال انداخت که برای حفظ بحرین و مسقط قوای بحری تهیه نماید ناصرالدین شاه به حاجی شیخ محسن خان معینالملک کاردار

ایران در پاریس امر داد که قیمت کشتی جنگی و مخارج آن را تحقیق کرده صورت بفرستند که بفوریت برای خلیج خریده شود و ضمناً مراتب را برای اطلاع سفارت ایران در اسلامبول نوشته و میرزا حسین خان را امیدوار گردانید که عنقریب برای دولت قوه بحریه در خلیج فارس آماده خواهد شد.

در ۱۲ محرم ۱۲۸۲ میرزا حسین خان در جواب چنین مینویسد: «اولاً عثمانیها بهمین دو واپور (کشتی بخاری) قناعت نکرده دو کشتی دیگر را هم که تازگی در لندن ساخته‌اند از همانجا بصره روانه خواهند نمود و عدد قوه بحریه آنها در خلیج فارس عبارت از چهار واپور جنگی و دو کشتی بادی جنگی که از سابق در بصره داشته‌اند خواهد بود و تدبیری که اولیای دولت در خریدن کشتی و داشتن قوه بحریه در خلیج فارس می‌خواهند تهیه بفرمایند باعتبار فدوی کافی نیست زیرا که با این وضع مالیه از عهده قیمت آن نمی‌توانیم برآئیم و ثانیاً که سرکار اقدس همایون از بابت کثرت میل و اهمتامی که در حفظ مملکت و تحصیل اسباب ترقی دولت و ملت دارند که چند کرور بجهت ابتیاع چند واپور جنگی التفات فرمودند از مخارج مستمره و مخارج فوق‌العاده قوه بحریه اطلاع کامل ندارند با این مالیات‌هاییکه حالا در ایران متداول است از عهده مخارج و نگاهداری آنها نمیتوانیم برآمد و بالاخره هر قدر تنخواه از برای ابتیاع آنها داده شود و در تدارکات و لوازمات مثل دول فرنگستان مراقبت بعمل آید قوه بحریه ما باین زودیها آنقدر نمیتواند بشود که از قوه بحریه انگلیس و عثمانی مدافعه و مقاومت نماید خدای نکرده اگر محاربه و اختلافی فیما بین ما و آن دو دولت واقع شود اول ضرری که بما وارد بیاید ضبط و تصرف قوه بحریه ما خواهد بود پس عجالتاً تکلیف این است که جنابعالی (مقصود میرزا سعید خان وزیر امور خارجه است) با وزیر مختار انگلیس مذاکره بمیان آورده و بگوئید که دولت عثمانی قوه بحریه از برای خود بدون لزوم در خلیج فارس حاضر مینماید و این بدیهی است که قوه مزبور از برای محاربه با شما نیست زیرا که قوه بحریه شما در ظرف دو ساعت او را تمام میکند و از برای محافظه بنادر هم نمیتواند باشد بجهت اینکه در این دریا بجز شما کسی قوه بحریه ندارد و شما هم با

دولت عثمانی در کمال مودت و موالات میباشید و اگر از طرف دولت مشارالیهها بخواهد بحرین و مسقط که متعلق به ایران است تعدی یا اجحاف و اظهار تسلطی بشود چون شما امنیت این دربار را به عهده خود گرفته‌اید البته مانع خواهید شد پس وجود چنین قوه بحریه از برای دولت عثمانی در خلیج فارس ثمری نمیتواند داشت مگر يك اسباب تهدیدی بجهت بنادر دولت ایران بنا بر این دولت ایران حق دارد که مراجعه بشما که دوست طرفین هستید بنماید و از شما بخواهد چنین قوه بحریه را مانع شوید تا دولت ایران را از تجاوزات و تهدیدات عثمانیها تأمین نماید زیرا اگر هیچ يك از اینها را نمی‌کنید و دولت ایران وسیله اطمینان دیگری بجهت خود بجوید اسباب گله و کدورت شما نه‌شود چون میدانم دولت انگلیس وحشت دارد که اولیای ایران میخواهند یکی از جزایر خلیج فارس را بدولت فرانسه واگذار نمایند و در آن ضمن محافظه بنادر خودشان از آن دولت بخواهند.

همان ایام دولت فرانسه که از چندی باین طرف درصدد بوده که با دولت انگلستان در خلیج فارس و دریای هند رقابت نماید با دولت ایران داخل مذاکره میشود که یکی از جزایر خلیج فارس را از ایران نود و نه ساله اجاره کند و ضمناً در موقع لزوم برای حفظ جزایر و بنادر ایران در خلیج فارس مساعدت نماید و مسیو پوره را بسمت وزیر مختاری برای مذاکره بایران می‌فرستد انگلیس ها که از مذاکرات ایران و فرانسه مستحضر میشوند خود در صدد جلب اطمینان دولت ایران برآمده و سفارت انگلیس در تهران در تاریخ ۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۸۷ بمیرزا سعید خان وزیر امور خارجه مرأسله‌ای نوشته و تقاضا کرده است که دولت ایران جزایر بحرین را به‌دولت انگلیس اجاره بدهد.

وزارت امور خارجه این مسئله را از میرزا حسین‌خان سفیر کبیر ایران در اسلامبول مشورت مینماید و مشارالیه در پنجم ربیع الثانی ۱۲۸۷ مطابق پنجم ژویه ۱۸۷۰ تحت شماره ۲۴ چنین جواب مینویسد:

«در تلگرافنامه مورخه بیستم ربیع‌الاول ۱۲۸۷ مرقوم میدارید که» مدحت پاشا والی بغداد درباره بحرین خیالات فاسد دارد و می-

خواسته است واپور بجهت تصرف آنجا بفرستد بعد از آنکه دولت انگلیس بملکیت بحرین ایران اعتراف نمود و آنجا را ملك طلق ایران شناخت دولت عثمانی چه حقی دارد که واپور به آنجا بفرستد و در خیال تصرف باشد درصدد منع او برآید» دز جواب عرض می-نمایم آن حقی که شما بیان میفرمائید از درست کاری و حقیقت شناسی نشات مینماید و آن حق امروز در دنیا وجود ندارد چنانکه مکرر شفاهاً عرض نموده ام اخذ حق یا حفظ حقوق یا ایجاد حق بجهت خود بسته بقوه سرنیزه و استعداد قدرت بریه و بحریه است بعد از آن که دولت انگلیس حق ملکیت بحرین را بدولت علیه مکتوباً و علناً اعتراف نموده بجهت بقا و حفظ آن حق دو چیز لازم است یا وجود قوه بحریه کامل یا تفویض محافظه خارجی جزیره مزبور بقوه بحریه انگلیس چنانچه تا بحال هم امنیت خلیج فارس را دولت مشارالیها بعهده خود گرفته بود، چون شرط اول که داشتن قوه بحریه است هنوز بجهت دولت علیه موجود نیست و اگر هم بخواهند حاضر فرمایند موقوف به شرایط و مدت است باعتقاد بنده اصلح و انطباق باحوال و صرفه دولت علیه این است که محافظت خارجی جزیره مزبور را بموجب فرمان همایون سه ساله یا پنج ساله بعهده کماندان قوه بحریه انگلیس در خلیج فارس بگذارند و بجهت انجام اینکار هم خود جنابعالی می توانید در طهران با سفارت انگلیس مذاکره فرمائید و هم تعلیمات. بسفارت دولت علیه در لندن مرقوم دارید که با اولیای دولت انگلیس مذاکره و قرار او را بدهند در اینصورت اعتقاد بنده در این است که دولت انگلیس ممنوناً این تکلیف دولت علیه را قبول خواهد نمود زیرا که اختلال امنیت خلیج فارس مغایر منافع انگلیس است و هیچوقت راضی نخواهد شد که امنیت آنجا بر هم بخورد و بجز این فقره عجالتاً چاره و مفری بجهت دولت علیه بنظر نمی آید زیرا اگر امروز مدحت پاشا بساین خیال است و یقین بدانید اگر واهمه انگلیس نباشد هیچ مذاکره و مخابره ای پاشای مشارالیه را با اطمینان از عدم قدرت بحریه ایران مانع نخواهد شد بر فرض او سکوت نمود فردا شیخ کویت دوتا بقله خواهد فرستاد یا امام مسقط يك کشتی جنگی میفرستد و این قبیل کارها تنها با حرف و زبان انجام پذیر نمیتواند بشود و هرروز اغتشاش حواس

بجهت دولت موجود است آنچه بعقل ناقص بنده میرسید معروض داشتم.

فدوی حسین

ایضا خطاب بمیرزا سعیدخان وزیر امور خارجه:

«فدایت شوم راجع ببحرین همانطوری که در عریضه پنجم ربیع الثانی عرض نموده‌ام اختیار داخله آنجا باید بدست مامور مصلح و بی‌طمع و بی‌غرض دولت علیه ایران و اختیار محافظه خارجی آنجا از طرف دولت علیه بجهت مدت معینه باید تفویض بانگلیسها بشود مشروط باینکه بامور داخله جزیره بهیچوجه مداخله نداشته باشند. زیاده عرضی ندارم فدوی حسین»

شکست سیاست فرانسه در خلیج فارس

چنانکه در بالا دیدیم دولت فرانسه که در خلیج فارس بخیال رقابت با انگلیسها افتاده بود همینکه امپراطوری فرانسه برناپلئون سوم مسلم شد در صدد برآمد که نقشه‌های ناپلئون اول را راجع بهندوستان و خلیج فارس تا حد امکان تعقیب نماید. بدین منظور مسیو پوره را با دستورهای سری بسمت وزیر مختاری بایران فرستاد.

در آن تاریخ میرزا آقاخان نوری که سابقاً تبعه دولت انگلیس شده بود صدراعظم ایران بود لذا بمسیو پوره چندان بی‌اعتنائی نمود که مشارالیه در نهایت دلگیری بدون گرفتن نتیجه از ایران رفت.

بعد از رفتن او کنت دوگبینو برای تعقیب همان نقشه بسمت وزیر مختاری فرانسه بایران آمد و بدولت پیشنهاد کرد که جزیره کیش یا جزیره خارك نود و نه ساله بدولت فرانسه اجاره داده شود که آنجا را مرکز قوای دریائی قرار دهد و در موقع لزوم برای حفظ همه جزایر ایران در خلیج فارس مساعدت نماید.

چون دولت انگلیس را از این مذاکرات خبر دادند بلافاصله سفارت انگلیس در اسلامبول دست باقدماتی زد که دولت عثمانی یکی از انگلیس‌پرستان بنام که با ایران هم دشمنی تمام داشته باشد بوالگیری بغداد بفرستد.

بدین منظور بدو نامق پاشا و سپس مدحت پاشا که بصفات مذکور در فوق متصف بودند بوالیگری بغداد مأمور شدند.

در اواخر سال ۱۲۷۷ هجری قمری بسبب تحریکاتی که از طرف قونسولگری انگلیس در بین‌النهرین با مساعدت والی بغداد در بین اهالی جزایر شده بود در بحرین آشوبی برپا شد فرمانفرمای فارس، حاکم آنجا را معزول کرده و مأمور جدیدی بآنجا فرستاد که آشوب‌طلبان را تنبیه نماید.

جمعی از آشوب‌طلبان به عثمانیان پناه برده و خواستند دولت عثمانی را در سایر جزایر بحرین مداخله دهند و حاکم معزول را بوساطت آنها منصوب نمایند چنانکه در بالا دیدیم سفارت ایران تقاضای مزبور را رد کرده و بدولت ایران پیشنهاد نمود که جزایر بحرین را سه‌ساله یا پنج‌ساله بدولت انگلیس اجاره بدهند.

(ناظرین سیاسی همان ایام مراسلات و پیشسهادات میرزا حسین‌خان را دلیل بر خدمتگذاری صمیمانه او نسبت بدولت انگلیس و یکی از خیانت‌هایی که بایران نموده تلقی نموده‌اند).

باری ناصرالدین شاه پیشنهاد میرزا حسین‌خان را خیانت به مملکت دانسته و بوزارت امور خارجه امر داد که با دولت فرانسه مشغول مذاکره شود دولت انگلیس که از نظریات شاه مطلع گردید از یکطرف در تاریخ ۱۵ ربیع‌الاول هزار و دویست و هشتاد و هفت سفارت انگلیس در تهران مراسله‌ای بمیرزا سعیدخان وزیر امور خارجه نوشته و تقاضا کرده است که جزایر بحرین را بدولت انگلیس اجازه بدهند و از طرف دیگر با تحریکات و دسیسه‌های بی‌پایان جنک بین فرانسه و آلمان را راه انداخته و در اجاره کردن بحرین تعلل نموده تا فرانسه شکست خورده (ذی‌حجه ۱۲۸۷) و دستش را برای همیشه از خلیج فارس کوتاه کرده است.

رویتر چگونه امتیازنامه بانك شاهنشاهی را بدست آورد

در سال ۱۲۹۰ هجری قمری حاجی میرزا حسینخان سپهسالار و صدراعظم براهمنائی و دلالی میرزا ملکمخان مستشار صدارت عظمی امتیاز انحصار کشیدن راه آهن و تراموای در تمام ایران بعلاوه انحصار استخراج تمام معادن و امتیاز جنگلها انحصار آباد کردن زمینهای بایر انحصار حفر قنوات در تمام ایران - کندن مجاری آب ساختن شتر گلو و تمام مسائل مربوط به آبیاری - ساختن آسیا و کارخانجات امتیاز دایر کردن بانك دولتی - امتیاز ساختن هرگونه راه - کشیدن خط تلگراف در سرتاسر ایران به بارون دورویتر انگلیسی یکی از صرافان یهودی لندن واگذار کردند.

میرزا حسینخان بعداز دادن این امتیاز کذائی که بنظر دنیا عجیبترین امتیازی آمد که دولتی تمام منابع ثروت خود را به اجنبی واگذار کند ناصرالدین شاه را برای سفر اول بفرنگ برد در غیبت شاه از ایران چندین دسته مخالف که منافعشان بکلی با یکدیگر مختلف بود برضد میرزا حسینخان تشکیل شد بخصوص که او را در تحت نفوذ و تاثیر ملکمخان و مشارالیه را مرتد و آلت انجام مقاصد دولت انگلیس میدانستند.

دولت تزاری روس هم که از دادن امتیاز فوق به يك کمپانی انگلیسی سخت ناراضی بود مخالفین را تشویق مینمود.

بعد از مراجعت شاه به ایران چون مردم برضد میرزا حسینخان شورش نمودند و علما و مجتهدین در فسخ و نسخ امتیاز مصر شدند در رشت میرزا حسینخان از صدارت معزول شد در منجیل حسنعلیخان گروسی وزیر فواید عامه بامر شاه تلگرافی برویتر کرد که چون از موعد اجرای فصول امتیازنامه شما گذشته و هنوز اقدامی جدی از طرف شما نشده دولت ایران آن امتیازنامه را باطل میداند.

در مدت مسافرت شاه بفرنك بدستورالعمل معلمین و چند افسر انگلیسی بقدر نیم فرسخ از جنگل بریده و راهی مسطح کرده و آنها که از رویتر رشوه گرفته بودند تدلیس نمودند در دو سه روزه توقف در رشت به تقریبی شاه را بحوالی آن نیم فرسخ راه مسطح شده برده و میرزا حسینخان که هنوز خود را معزول نمیدانست بواسطه همین عمل هزار لیره دیگر تلگرافی برویتر حواله کرده او را از شدن کار تبریک گفت و اظهار داشت که اعلیحضرت همایونی شخصاً با تشریفات سلطنتی بسرکار رفته و خیلی تمجید فرمودند.

تلگراف صدراعظم مشعر بر اجرای امتیازنامه رویتر و تلگراف وزیر فوائد عامه در انکار شروع بفاصله چهار روز در لندن برویتر رسید و از آنجا که رویتر به حسب ظاهر شروع بکار نموده و از صدراعظم ایران سندی در دست داشت معین است تلگراف وزیر فوائد عامه را خالی از اهمیت مینمود لذا رویتر همان وقت در روزنامه های انگلستان پروتست کرد که من مبلغها خرج کرده ام که شروع بکار نموده و سند صحیحی که مصدق من است از شخص اول دولت در دست دارم حالا یکی از وزراء درجه سیم ایران چنین تلگرافی بمن مینماید.

پروتست رویتر را تمام اهالی انگلستان صحیح دانسته و او را محق شمردند و در همه روزنامه ها نوشتند دولت ایران یا باید امتیازنامه رویتر را معتبر بداند و در اجرای فصول آن با او همراهی نماید یا باید مبلغی را که او خرج کرده با منافع آن رد کند و امتیازنامه خود را پس بگیرد.

يك دو سال از این مقدمه گذشت مأموری همیشه از جانب رویتر در تهران بود و سالی هفت هشت هزار تومان از او موجب دریافت مینمود بهرمجلس و محفل ورود میکرد اول حرف او پروتست و دادخواهی رویتر بود بیش از پنجاه مرتبه این تفصیل بحضور شاهنشاه عرض شد اغلب وزراء بحضور شاهنشاه عرض کردند که باید کار رویتر را یکطرفی کرد و مهمل و معوق نبایند گذاشت.

هر وقت شاه چیزی در اینباب بمیرزا حسینخان میگفت او

عرض مینمود خاطر مبارك در مسئله رویتر آسوده باشد هیچ از این فقره چیزی نفرمایند.

اما رویتر مطلب خود را بپارلمان انگلیس عرض و رجوع کرد وکلای پارلمان صورت امتیازنامه را خواستند و بدقت ملاحظه کردند دیدند رویتر فی الحقیقه دولت ایران را فریب داده این بود که جمعی از رجال انگلستان و وکلای پارلمان و اعضای مجلس او را گفتند دولت ایران در امضای این قرارنامه منتهای بلاهت را بخرج داده و نسنجیده این عمل را نموده چون کبری که هیچ نشنود. این تصدیق اعضای مجلسین انگلستان سبب شد که پروتست رویتر در لندن فایده نبخشیده و کاملاً مایوس گردیده مأموری که در طهران داشت و هرساله مبلغی باو میداد بلندن طلبید و از خیال افتاد.

هفته سال از این مقدمه گذشت و حرفی در اینباب زده نمیشد در سال ۱۳۰۷ هجری قمری که میرزا علی اصغرخان امینالسلطان وزیر اعظم ایران بود سر درامادولف وزیر مختار انگلیس بایران آمد محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در کتاب رؤیای ضادقانه مینویسد: «استاد و معلم مکر و تلبیس و فریبنده ابلیس الخناس اللذی یوسوس فی صدورالناس گرگ باران دیده یا روباه حيله باز مسیو ولف از جانب دولت انگلیس به وزیر مختاری و اقامت در دربار ایران مأمور گردید؟»

آن مکار محتال و برادر خوانده دجال تا امینالسلطان را دید شناخت و فهمید که آلت چه کارها در مملکت تواند شد و چه نیرنگها بتوسط او میتواند بزند چه اسباب مساعدی بدست او آمد - چه موقع مناسبی و چه زمانی - چه عرصه و چه میدانی قاصر است که میتواند مقاصد صدساله انگلیس را بدست این وزیر اعظم مجرا داردو آن پیر کهنسال چنین حالی و مجالی را غنیمت شمرد. انگلیسها ملتی مغرورند و مدبر و متمول و متکبر میباشند اما تکبر تا آنوقت است که خود را بی نیاز می بینند بمحض اینکه پای احتیاج بمیان آمد سر عجز و مذلت برآستان خاکساری میگذارند و این خضوع و فروتنی را تدبیر و عقل می شمارند برهرفرومایه ای عبد نویسند و دست هرنایاکی بوسند در تسلیم و بعدگی تا آنجا حاضرند که قوادی کنند و نزدیکان خود را بدور آن پیوندند مختصر

در اوقات حاجت از بذل هر قدر مال و هر نوع امتیاز چنان حاضرند که گوئی بنده و چاکرند در ظاهر سازی و مهمانی های ساختگی غلو مینمایند هم طیب میشوند و هم پرستار هم دواساز و هم مرهم گذار. مشیرومشار شفیق و مستشار حتی اگر درسفر باشند شاگرد قاطرچی و یتیم چاروداری مینمایند می بخشند و بذل میکنند و انفاق مینمایند در ایثار خودداری ندارند راه فنوت و مروت میسپارند چه شرح دهم انگلیسی تا محتاج است اول خدماتش تحفه و هدایای نفیس است چون از عالم احتیاج بیرون آمد زایدالوصف صرفه جو و خسیس است تا کار دارد مثل شتر بار میبرد و خار میخورد احتیاج که تمام شد شیر افریقا است و بر و بحر را در زیر نگین دارد چه وقتی بخاقان یا طغرل تکین می گذارد.

باری روزی مستر ولف مسئله امتیاز رویترا با امین السلطان به میان گذاشت و اظهار داشت امتیازی را که میرزا حسین خان قزوینی در صدارت خود داده بود همینطور لاینحل مانده و این تأخیر و تعویق بالمال برای دولت ایران خالی از مضرت نیست چه ضرر دارد کاری که اسلاف شما نتوانستند انجام دهند شما درست کنید و این گوی را از میدان ببرید و این نیک نامی با اسم شما بماند و اگر اینکار را صورت دهید هم بدولت متبوعه خود خدمت کرده اید و هم دولت انگلیس را بخود رایگان نموده اید.

حکیم طولوزان حکیمباشی مخصوص شاه که با رویترا خصوصیت و رابطه داشت معجلا تلگرافی بلندن کرد و رویترا برآن داشت که بی درنگ مأموری به طهران فرستد دو سه ماهی طول نکشید که پسر رویترا با جیبی پراز اسکناسهای بانک انگلیس بطهران آمد و عریضه ای بحضور همایون عرض و انجام و اتمام کار گذشته را استدعا نمود.

ناصرالدین شاه زایدالوصف تعجب کرد که قریب هفده سال از این مقدمه می گذرد و در اینمدت هیچ حرفی از رویترا شنیده نمیشد حال چه شده که باز شیر یاد نیستان افتاده.

میرزا ملکم خان که از ۱۲۹۰ تا این تاریخ که ۱۳۰۷ باشد متوالیاً وزیر مختار ایران در لندن بود. چون ابتدا یعنی وقت دادن امتیاز به رویترا پنجاه هزار لیره از او رشوه گرفته بود و ایندفعه

هم که پسر رویتر بطهران می‌آمد برای آنکه پشت‌بندی برای خودش درست کرده باشد باز بوجهی مسبیل ملکم را چرب کرده آن ارمنی آبهستن هم نوشتجات مفصل از لندن به طهران میفرستاد که دولت انگلیس چنین و چنان میگوید و مطالب چند اظهار مینماید و در باب حقوق ثابتۀ رویتر جداً ایستادگی دارد.

حیلۀ ولف و وسوسه وزرای تدهین شده ناصرالدین‌شاه را بر آن داشت که حکم بانعقاد مجلس فرمایند و اینمطلب را در مجلس مذاکره نمایند و جوابی که لازم است به پسر رویتر بدهند. بحکم همایونی مجلس شورائی منعقد و اشخاص ذیل اعضای آن بودند:

نایب‌السلطنه امیرکبیر - عضدالملک صاحب دیوان - مشیر -
الدوله - امین‌الدوله - امین‌السلطان - مخبرالدوله - قوام‌الدوله -
امین‌حضور - اقبال‌الملک - حکیم‌الممالک - اعتمادالسلطنه.
هنوز گفتگوئی در مجلس نشده بود که ناصرالدین‌شاه ورود و نطق افتتاحیه‌ای عجیبی ایراد فرمودند:

«شما را امروز برای این مطلب باین مجلس احضار فرموده‌ام که گوش بعرض رویتر بدهید به‌بینید چه میگوید واقعاً ذی‌حق است یا بی‌حق اگر حق دارد چاره چیست اگر ندارد جواب شافی صریح باو بدهید مخصوصاً به‌ریک از شما می‌سپارم که عداوت و غرض که با هم دارید کنار بگذارید و فقط صرفه دولت و منفعت قاطبه اهل ایران را منظور و ملحوظ دارید که بعد از ده سال دیگر بیوه زنان ایران که پادشاه آنها هستم نفرین نکنند و پیرمردها لعنت نمایند. من شما را در حل و عقد اینکار امین و مختار نموده‌ام شما به‌ریک مسئول هستید و مجبور نیستید که همین امروز جواب بدهید و رأی خود را اظهار کنید مسئله مهم است و عجله لازم نیست امروز تفصیل را بشنوید درست بخاطر نگاه دارید بخانه‌های خود که رفتید با دوستان و آشنایان بلکه با بقال و عطار سرمحلۀ خود در اینباب سؤال و جواب نمائید پس از آن که خیالات پخته شد هرچه بنظرتان آمد بنویسید و اوراق مسطوره را ده پانزده روز دیگر با خود باینجا بیاورید در مجمع بنمائید تا صحیح از سقیم جدا شود و مسئله بدرستی حل گردد.»

مرحوم اعتمادالسلطنه در اینجا برای تکمیل موضوع اعضای مجلس شورای سلطنت را یکایک معرفی میکند:

«رأس رئیس این هیئت نایب‌السلطنه شاهنشاه زاده است متصف بصفات طاهری و باطنی از السنه زبان آلمانی و فرانسه میدانند در رن‌پرستی و شاهدبازی سرآمد روزگار خود است و بسا هر مردی که مباشرت کند او را بدرجه سرهنگی یا سرتیپی میرسانند. امین‌الدوله میرزا علیخان مردی دانا و ماهر در کلیه امور است در پلتیک نسبت بملکم‌خان ارمنی شاگردی دارد گرچه خود ملکم حاکم بی‌عمل و زنبور بی‌عسل است در صورتیکه متصف است بصفات رذیله پلتیک‌دانی او را انکار نمیتوان کرد در وقتیکه غرض و مرض نداشته باشد راهنمای ماهر است اما چون پای فایده و تصور بعضی منافع بمیان آمد علمش نیز چون عملش هیچ میشود.

سوم عضدالمملک علیرضاخان است از منسوبان پادشاه است خوشبخت و مالدار در خست و امساک باعلی درجه اشتهار، اما متدین و ظاهرالصلاح و پاک فطرت و پاکیزه سیرت در راه خدمت پادشاه از بذل جان و مال عزیز مضایقه ندارد صرف در راه خدا و خداوندپرستی میسپارد به تمام معنی شخص نازنینی است.

اما عامی و بحث و بسیط است در بیسوادی و بی‌خبری بدرجه افراط و تفریط متشرعی است که نه اصول میداند نه فهم مسائل فروع میتواند حتی قرآن و دعا را غلط میخواند.

از پولیتیک و علم روابط خارجی بی‌بهره است و بی‌اطلاع فقط دلش باین خوش است که مردم باو احترام زیاد نمایند و ویرا به بزرگی و شأن بستایند.

چهارم - میرزافتحعلی‌خان صاحب‌دیوان که مال و مکنت بی‌حساب دارد تنباکو و آب لیموی معطر شیراز خاصه شراب خلر که هوش از سر مهتر و کهتر میرباید شمال کشمیری و زر جعفری میدهد و هرچه میخواهد میگیرد خوان و خانه‌اش نیز آراسته و گسترده است ۷۰ سال عمرخود را درحکومت و مأموریت‌های بزرگ گذرانده. پنجم - میرزا عباسخان قوام‌الدوله در محاسبه و سنوال و جواب باحکام مهارت و سررشته دارد.

لیکن طبع لثیم و نفس خسیس طوری او را پست کرده که

ابداً قابل اعتنا نمیباشد زنده است و هست اما چنان است که نیست هر قدر پیرتر میشود برخست و لثامتش میفزاید طمعش نیز از کرامت حضرت مرتضی علی زیادتر میباشد. هر روز رو بتزاید است و حرصش همواره در تصاعد از چنین هیچکسی کسی را باک نیست.

ششم - یحیی خان مشیرالدوله است این یحیای قزوینی در بذل از یحیای برمکی گرو میبرد اما در طمع هم آنقدر علو و یا غلو دارد که دست عباس دوس بآن بلندی که میدانید بدامنش نمیرسد به پرروئی و زورمیگیرد بابرام والتماس میدهد سرتاپا غلط و دریک گام سه مرحله بخط مینماید فرانسه خوب میداند و در کلیه کارها زرنگی دارد.

هفتم - علیقلی خان مخبرالدوله وزیر علوم است که بوئی از علم بمشامش نرسیده و ذائقه اش مطلقاً این طعم را نچشیده برای سلطنت مستقله و مملکت مستبده چنین وزیر علومی هم لازم است از وجودش نه شری حاصل شود نه خیری مطلقاً بهیچ چیز معتقد نیست.

میخواهد آسوده و بی درد سر فارغ از زحمت و ضرر در عمارت مزین خود بنشیند خوش بخورد و خوش بنوشد نرم بیفتد و گرم بپوشد اندوخته وافر و مال و مایه متکاثر خود را بعیش صرف نماید نه عقب کسی برود و نه کسی دنبال او بیاید.

هشتم - میرزا محمدخان اقبال الملک او شخصی است مداهن و چاپلوس مفسد مدبر و مفتن و مزور، نه در امور و مأموریت خارجه کاری و نه در خدمات داخله راه آوردی دارد مثل او مثل خس و موج دریاست و از هر طرف که او را بر د برده.

نهم - آقا علی امین حضور است که از بی حیائی و بی تعصبی ضرب المثل است و در وفا و انسانیت از هرقلیلی اقل - پایه بی شرمی را بجا بلند گذاشته و رایت بدعملی را از بالای ثریا و فرقدین افراشته خیلی حالات او بشخص امین السلطان شبیه است در حقیقت برادر دینی و روحانی اوست.

دهم - میرزا علینقی حکیم الممالک پسر حاجی اسمعیل جدیدالاسلام است او مردی است طنبیب و امینی حبیب رفیق شفیق

مهربان نزدیک بدل و خوش زبان چنانکه در تملق و مداهنه مشهور است و اسمش در طومار خوش آمدگویان مذکور برای خدمتگذاری هرکسی از اعلی تا ادنی و برای هر خدمت از علیا تا سفلی حاضر است از جاروب کشی تا رتبه امارت و مقام صدارت هر چه باو رجوع شود حرفی ندارد و انکار را بوجهی میگذارد دشمن ترین مردم بشخص وی خود اوست چه از بی مبالاتی کارش بقدری تو در تو است که با مواجب گزاف و دخل کلی هرگز نشده که چیز داشته باشد در تحصیل نقود در هر راه میدود و هر کاری میکند با وجود این اغلب گرسنه و پریشان است احتیاج او را بکردن کارهای ناشایسته و امیدارد از بیچارگی برخلاف خود و رسم انسانیت راه می رود هر بیوه زنی متمولی را برای خوردن مال خواستگار است و هر یتیم و بیمار با مکتبی را پدر و پرستار.

یازدهم - اعتماد السلطنه محمد حسن خان دارای همان صفات است که معاویه در تعریف عبدالله بن زبیر به پسر بدگوهر خود یزید پلید بیان کرده و گفته مثل روباه فرار میکند و مثل شیر حمله مینماید.

دوازدهم - امین السلطان نمدانم طاعون مصرش خوانم یا وبای هند بلائی بود که بجان دولت و ملت افتاد و ایران را بباد فنا داد جامع تمام ردائل و فاقد کلیه فضائل است.» این بود بیان حال دوازده نفر که در مجلس شورا حاضر شدند

تا جواب پسر رویتز بدهند اما شرح مجلس شورا در باب انجام کار رویتز قبل از همه امین السلطان پاکتی از کیف خود در آورده و پیش از آنکه نوشتجات را به حضار نشان دهد گفت بر تمام اهل مجلس معلوم باشد که من در این کار مطلقاً و اصلاً مداخله ندارم به کلی بیغرض و بیطرفم اوقاتیکه در جاجرود بودیم پسر رویتز توسط حکیم باشی طولوزان عریضه ئی بخاکپای همایونی ارسال داشت و استدعای اتمام کار گذشته پدر خود را نمود عریضه آن این است که میبینید ادعایش در سر امتیاز راه آهن است صورت حسابی نیز با عریضه فرستاده و مبلغیکه به جهت امتیاز اول خرج کرده و بمصرف لوازم و اسباب راه آهن رسانیده و آنچه را که بمردم تعارف و تکلیف داده در آن معین ساخته آن مبالغ را هم که داده حساب کرده و بر

اصل افزوده است موافق این صورت دولت ایران قریب يك كپور تومان پول این مملکت به رویتز مقروض است باید تنخواه و طلب او را داد و سندی که در دست دارد از او گرفت در صورتیکه دولت ایران برای دادن این طلب و وجه خسارت رویتز حاضر نباشد رویتز خود راه چاره دیگر بدست آورده و فکر کرده که برای دولت ایران سنگینی و سختی ندارد بلکه فایده و منفعت عاجل هم دارد و آن فکر و چاره این است که باو اجازه داد شود بانکی دور ایران دایر نماید اگر این امتیاز باو داده شود امتیاز نامه اولی خود را که سند دعاوی اوست بدون اینکه مطالبه دیناری بکند رد مینماید و سلب هرگونه حقوق خود را نوشته میدهد بلکه مبلغی هم در عنوان مسئله تقدیم خواهد نمود.

بانکی که میخواهد دایر نماید بانك شاهنشاهی ایران می نامد فصول و شرایط آنرا هم نوشته ملاحظه فرمائید آراء هرچه قرار گرفت بحضور شاهنشاه معروض دارند تا امر اعلی صادر شود مقصود این است که شخص من در اینکار ملاحظه ندارد فقط حامل نوشتجات پسر رویتز و مبلغ امر همایون است.

قرارنامه را که بفرانسه بود و میرزا نظام مهندس الممالک ترجمه سراپا غلط و غیرمفهوم نموده بود قرائت کردند امین الدوله با اصل آن مقابله و تطبیق مینمود باقی اهل مجلس هیچ نمیگفتند تا قرائت قرارنامه انجام رسید و نوبت اظهار رأی شد از حضرات آنها که چیزی از مسائل بانك و ثروت ملی نمی فهمیدند بعضی خرافات که ابدآ ربطی نداشت بهم بافتند برخی که اندك با خبر بودند چون پسر رویتز بلاواسطه یا بواسطه حکیم طولوزان بآنها وعده کرده و بطمع انداخته به تمجید پرداختند و گفتند برای دفع شر رویتز بهتر از امضای امتیازنامه بانك چیزی بنظر نمی آید اعتمادالسلطنه گفت اولاً باید دانست که ترجمه این قرارنامه با اصل مطابق است یا نیست زیرا که در جزئی تفاوت و اختلاف ترجمه و اصل بسیار اتفاق افتاده که خسارت کلی وارد آمده بعد از آن چند نسخه از آن اسکتاپ نمایند چنانکه اعلیحضرت فرمودند هر يك از حضار نسخه با خود بمنزل ببرد و در خانه سر فرصت فقرات آنرا ملاحظه کند و مطالب آنرا بسنجد بعد هفته آینده باز

جمع شده هرکس را هرچه بنظر آمد در مجلس اظهار نماید. روز بعد پس از خوردن ناهار باز مجلس منعقد شد اعتماد السلطنه گفت مطلبی را که دیروز مطرح و مذاکره گردید دو فقره بود یکی آنکه به بینیم رویتر حق مطالبه خسارت امتیازنامه هفده سال قبل را دارد یا ندارد و اگر دارد فقره ثانی این است که به اصل و ترجمه و شرایط قرارنامه او رسیدگی شود بوجه صحیحی دولت از این بمخصه فارغ گردد و ما اصل را کنار گذاشته خود را مشغول فرغ می‌نمائیم.

نایب السلطنه پسر شاه گفت من هیچ کاری باینکارها ندارم تکلیف حاضرین است که در مسائل مشکله خوض کنند و رأی و عقیده خود را اظهار دارند.

صاحب دیوان گفت ما بمطالب امتیازنامه اولی مربوط نیستیم پس با وجود بی‌خبری چگونه می‌توانیم رأی بدهیم و عرضی در این باب بکنیم چه میدانیم چه بوده و چه شده است. امین‌الدوله خلاصه وقایع را از اول تا آخر بیان کرد و در آخر اضافه نمود اکنون ده سال است حرفی در این باب زده نمیشود مگر این ایام که مطلب را تجدید نموده‌اند من جهت این تجدید را نمیدانم.

امین‌السلطان گفت ادعای رویتر باخگری ماند که زیر خاکستر باشد بنجرد وزیدن بادی مختصر روزی باز میشود و شعله میکشد همه حضار تصدیق کردند.

اعتماد السلطنه گفت چه ضرر دارد بدانیم این مبلغی را که رویتر اصلا فرعا مطالبه میکند صرف چه کرده از جواب‌ها معلوم شد از این مبلغ پنجاه هزار لیره میرزا حسین‌خان سپهسالار گرفته پنجاه هزار لیره میرزا ملکم‌خان بیست هزار لیره حاجی محسن‌خان معین‌الملك که سفیر لندن بوده بیست هزار لیره یحیی‌خان بشیرالدوله ده هزار لیره اقبال‌الملك و پنجاه هزار لیره هم دیگران که دست‌اندر کار بودند مختصر قریب دویست هزار لیره تعارف داده است و یکصد هزار لیره خرج کرده است. اعتماد السلطنه پیشنهاد کرد آنهاائی که رشوه گرفته‌اند پس بدهند از میرزا حسین‌خان هم مکنت زیادی مانده مسترد دارند بقیه را دولت در ظرف چهل و پنجاه

سال به قسط‌السنین پردازد و کلك کار رویترا کنده شود بعضی از حضار که از رویترا حامله بودند خوششان نیامد و همه در مخالفت با امین‌السلطان موافقت کردند و در همان مجلس قرارداد را مهر کرده و عاجلا بامضای همایون رسانیدند خلاصه بانگی در ایران ایجاد کردند که شوکت و ثروت و سرمایه دولت و رعیت را بباد دادند.

توپ بستن بگنبد امام هشتم هم بتحریرك انگلیسها بوده است ...

همینکه روسها در مدت نیم قرن به تدریج آسیای وسطی را متصرف شدند و در سال ۱۳۰۳ هجری قمری به پامیر رسیده و با ساختن راه آهن ماوراء خزر بسرحدات هندوستان رسیدند انگلیسها بوحشت افتادند.

در معاهده ۱۹۰۷ هم که نصف بیشتر ایران سهم آنها شد و انگلیسها از این تقسیم ناراضی بودند خصوصاً که قائلان در منطقه آنها قرار گرفت و روسها تا دزد آب خط تلگرافی کشیدند. حدود روسیه در آسیای وسطی به واخان و شوخان و دروازه بدخشان رسید که معابر پامیر به هندوستان پنجاب از آنجا و سکنه آن نواحی همه ایرانی و شیعه و فارسی زبانند.

چون دولت انگلیس در برابر فشار امپراطوری روس قشونی که بتواند از هندوستان دفاع کند نداشت بفکر این افتاد که احساسات دینی کلیه مسلمانان دنیا را علیه روسها برانگیزاند و همه را برای آنها دشمنان آشتی ناپذیری بسازد.

نقشه بی احترامی بمقام امام هشتم علیه السلام در آنوقت تهیه شد که بلافاصله بعد از معاهده ۱۹۰۷ بموقع اجرا گذاردند.

در آن ایام وسائل اجرای این نقشه از همیشه فراهم تر بود زیرا ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگوزلو یکی از شاگردان اوکسفورد هم کلاس و دوست لرد کرزن نایب السلطنه ایران بود - رکن الدوله علینقی میرزا که او را بنقش دیوار تشبیه کرده اند والی خراسان بود. روسها در مشهد يك پادگان مهم داشتند محمد یوسف خان افغانی هراتی که با انگلیسها سابقه همه چیز داشت و در ساخته کاری و جاسوسی کهنه کار بود ~~نمایشگاه~~ ظاهرآ بروسها بسته و منتظر دستور بود - سید محمد طالب الحق برادرزاده سیدعلی آقای یزدی

را که در همه جا از جمله عمال انگلیس بود بمشهد فرستاده بودند که با محمد یوسف همکاری کند.

جنرال قونسول روس پرنس دابیزایک مرد هشتاد ساله‌ای که ریشش از سرناف گذشته و روزی چند ساعت به تمیز کردن ریش خود میپرداخت نماینده امپراطوری روس بود ماژور سایکس جنرال قونسول انگلیس مردی سیاسی مزور و کارآزموده بود روحانیون مشهد نیز دو دسته شده و برای رقابت با یکدیگر طرفدار روس یا انگلیس شده بودند.

آغاز قضیه هائله از اینجا شروع شد که محمد یوسف خان با جمعی رجاله و اوباش بی مقدمه بازار را بستند و برای اشتباه کاری گفتند که محمد علی میرزا را به سلطنت میخواستیم، کم کم جمعیت محمد یوسف خان زیاد شد اختیار شهر مشهد بدست او افتاد در مسجد جمع شدند رفتند بیرق و علم و دسته راه انداختند آزادانه میگشتند حکومت پفیوز هم از آنها هیچگونه جلوگیری نمیکرد پس چرا صحن‌های متبرکه و گنبد مطهر را بست قرار دادند؟

رئیس شهربانی مشهد در ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۰ بایالت مینویسد: فدوی متحیر است که با یکصد نفر پلیس حاضر کشیک که یکماه و نیم حقوقش نرسیده و گرسنه است شهر را منظم نگاهدارد کمسریها را حفظ کند یا نواقل از دروازه‌ها بگیرد و یا دفاع کند.

(نقل از کتاب حدیقه الرضویه)

عقلای قوم هم هرچه بناصرالملك نایب السلطنه وخامت اوضاع راتلگراف میکردند او مثل همیشه جواب میداد که بمن مربوط نیست. نیمه شب دکان یکی از اتباع روس را در محله بالا خیابان زدند این قضیه را روسها بهانه کرده دسته دسته قزاق میان شهر متفرق کردند و ژنرال رودکو فرمانده قشون روس اعلامیه صادر کرد که اگر اشرار تا ۴۸ ساعت متفرق نشوند بقوه قهریه آنها را متفرق خواهد نمود.

با این اعلامیه محمد یوسف خان فریاد میزد هرگز روس جرئت ندارد که باین بارگاه توپ به بندد اینها پولتیک است بر فرض سوء قصدی کند ما حاضریم از برای مقاومت چه همه چیزمان حاضر است. (حدیقه الرضویه)

باری روز شنبه دهم فروردین سال ۱۲۹۱ خورشیدی سه ساعت بغروب آفتاب مانده صدای شلیک توپها بلند شد و تا یکساعت از شب رفته صحنها و گنبد مطهر را بمباران کردند.

پنجاه و نه گلوله بگنبد و مناره‌های مسجد جامع اصابت کرده بود گنبد مطهر سوراخ سوراخ شده آئینه‌های درون حرم همه شکسته و ریخته کتیبه ایوان مسجد جامع که خط بایسنقر میرزا پسر گوهرشاد و از نفایس عالم بشمار میرود خراب شده گنبد مسجد جامع با شراپنل همچون غربال گردیده یک قطعه زمرد پنجاه مثقالی که رویش کنده شده بود بنده شاه ولایت عباس از بالای ضریح مفقود شده درون حرم سه نفر زن و شصت و یک نفر مرد مقتول و خسارت مادی چندین میلیون تومان وارد شده است.

میرزا مرتضی قلیخان نائینی متولی باشی که مردی راستگو و درستکار بود میگوید سه روز قزاقها درب‌های صحن و حرم را بسته بودند چون عده زیادی از شهرها و ممالک دور دست برای زیارت آمده بواسطه پیش‌آمد این حوادث از فیض تشریف محروم بودند تصمیم گرفتم وسیله‌ای برای تشریف زوار بدست آورم چه زوار درب صحن ازدحام غریبی کرده بودند من بدین خیال میان صحن نشسته بودم کسی آمد و گفت مبارک علی‌شاه معروف بشاه صاحب نایب و منشی قونسولگری انگلیس میخواهد تو را ملاقات کند از ملاقات اظهار کرد قونسول انگلیس نصیحتاً بشما پیشنهاد میکند خوب است در حرم مدتی بسته باشد.

گفتم: فایده اینکار چیست؟

جوابداد: هرگاه در حرم بسته باشد و اهل آستانه به عنوان سوگواری و ماتم‌داری مدتی بمانند خبر باطراف و اکناف میرسد مسلمانان هندوستان آنگاه مظالم روسها و جسارتشان به آستان قدس بر همگان معلوم میشود و نزد تمام ملل فضیحت میشوند.

گفتم: روسها را شما تحریک کردید که این پیش‌آمدهای سوء

رخ داد.

گفت: ما؟

گفتم: بلی شما بودید که بروسها گفتید رعایای ما امنیت ندارند و بروسها نوشتید که چون قشون شما پیشقدم و در خراسان حاضر است ما دست نکار نم‌کنم و ه گاه شما آسایش رعایای ما را

تأمین نکنید ناچاریم قشون از هند وارد کنیم.
 اخیرا روسها از شما سند گرفتند که شما موافقید و آنها را
 گول زدید و من خودم از آن کاغذ مستحضرم.

(صفحه ۲۲۵ کتاب حدیقه الرضویه چاپ مشهد ۱۳۲۷ خورشیدی)
 چندی بعد از این واقعه هائله نگارنده این سطور بمشهد
 مشرف شدم. مرحوم میرزا مرتضی قلیخان که پدر بر پدر با خانواده
 من دوستی شتند عین مطالب مندرجه در کتاب حدیقه الرضویه را برای
 من نقل کرد بعلاوه اضافه نمود:

بعدها که شاه صاحب را دیدم میگفت که این واقعه در شیعه‌های
 هندوستان بسیار تاثیر کرده و همه آنها از روسها رنجیده و
 مکدر شده‌اند ولی بدانید که علمای ایران برای توپ بستن بیارگاه
 امام رضا علیه السلام فتوا داده بودند.

در جواب گفتم: فقط يك ملعون با این کار فتوا داد و چون میدانم
 که تو وقایع را ضبط میکنی و بقلم می‌آری اسم آن ملعون را به تو
 می‌گویم.

خلاصه ماژور سایکس قونسول انگلیس در تاریخ مختصر ایران
 ترجمه سعادت نوری صفحه ۱۹۷ مینویسد:

«نحوست و مشثومیتی که نصیب دولت روسیه شد و هیچ
 موقع زیادت‌تر از موقع بمباران حرم مشهد مقدس نبود این جسارت و
 بی حرمتی برای روسیه بغایت گران تمام شد زیرا ایرانیان از دولت
 روسیه متنفر گردیده و هنوز هم اظهار نفرت می‌کنند ما نیز که با
 دشمنان آنها دست اتحاد داده بودیم از این انضجار بی نصیب
 نماندیم.»

چگونه روس و انگلیس میدان نفت زهاب را از ایران تجزیه کردند...؟

سرحدات ایران و عثمانی از پیش از بایندریه و صفویه و هم افشاریه همیشه غیر ثابت بود گاهی ایرانیان تا سرچشمه فرات و حدود سوریه تصرف میکردند و گاهی عثمانیها تا تبریز و همدان میآمدند.

بعد از نادرشاه که پای انگلیسها در هندوستان باز شد ایران بزرگ و آباد با یکصد میلیون جمعیت در مجاورت هندوستان خطرناک بود لذا همه روزه در صدد تضعیف و تجزیه آن برآمدند تا آنکه بتدریج قفقازیه و افغانستان و آسیای وسطی را از ایران جدا کردند.

بعد از امضای معاهده ترکمانچای که دولت امپراطوری روس سلطنت ایران را در خانواده قاجار تضمین کرد انگلیسها هم حامی و پشتیبان عثمانی شده و بهیچوجه مایل نبودند که اختلاف سرحدی ایران و عثمانی خاتمه پذیرد تا آنکه در دوره سلطنت محمد شاه منازعات عشایری سرحدی باعلی درجه رسید و در سال ۱۲۵۹ میرزا تقیخان فراهانی (امیر کبیر) برای رفع اختلافات و تعیین حدود مامور ارزنة الروم گردید و پس از سه سال معطلی بتحریر انگلیسها آن رسوائی را که همه میدانند بر سر میرزا تقیخان در آوردند که معاهدهای منعقد نشود، بالاخره با ثبات عزم میرزا تقیخان در هر پیشآمد معاهده ارزنة الروم در تاریخ جمادی الثانی ۱۲۶۲ بسته شد.

بعد از مراجعت میرزا تقیخان بایران میرزا محمد علی خان شیرازی خواهرزاده میرزا ابوالحسنخان ایلچی که از خدمت گزاران انگلیسها بود برای مبادله عهدنامه باسلامبول رفت و در آنجا يك کاغذی برخلاف متن معاهده از مشارالیه گرفتند دولت ایران اعتراض

کرده و اظهار داشت که میرزا محمد علیخان مثل يك قاصدی عهدنامه را باسلامبول آورده و هیچگونه سمتی برای نگاشتن چنین مراسله‌ای نداشته است.

ولی مخالفت انگلیسها در مدت یکصد سال برای تعیین حدود ایران و عثمانی همچنان ادامه داشت و سبب مخالفتشان دو چیز بود: یکی آنکه میان دو همسایه همیشه اختلافات باقی باشد تا آنها با استفاده‌های منظوره موفق شوند.

دوم چون حمله بخاك عثمانی از حدود آذربایجان سهل تر از حدود قارص میباشد مایل بودند که حدود آذربایجان همیشه در دست عثمانیها باشد.

در کمیسیونهای سرحدی ۱۲۵۹ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۵ - ۶۹ و ۱۲۹۳ که از طرف نمایندگان ایران و عثمانی تشکیل شد و نمایندگان روس و انگلیس هم بعنوان دول واسطه حضور پیدا کردند بسبب نظریات فوق نتیجه حاصل نشد بعد از ۱۲۹۳ که آلمانها در ممالک عثمانی نفوذ بسیار حاصل کردند و با دولت عثمانی متحد شدند و امتیاز ساختن راه آهن بغداد و راه آهن تا سرحدات آذربایجانرا گرفتند و در صدد اشغال نقاط سوق الجیشی آذربایجان برآمدند و از شوال ۱۳۲۳ تا ذیقعدہ ۱۳۳۰ در مدت ناخوشی و مرگ مظفرالدین شاه و اعطای مشروطیت - سلطنت محمد علی شاه و توپ بستن به مجلس شورایی و خلع مشارالیه از سلطنت و فرمانروائی انجمن سعادت اسلامبول و غیره و غیره عثمانیها بتدریج تا کنار دریاچه رضائیه را اشغال کردند.

بطوریکه در کتاب (تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی) متعرض شده‌ام یکی از علل اصلی معاهده ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس مسلما اتحاد آلمان و عثمانی بود که در نتیجه اتحاد مزبور خاورمیانه بدست آلمانها می افتاد و جنگ ۱۹۱۴ احتراز ناپذیر بنظر می آمد بنا بر این عثمانیها برای سهولت حمله به قفقازیه حدود سوق الجیشی ایرانرا اشغال میکردند.

دولت امپراطوری روسیه که از این دست اندازی نگران بود برای تحدید حدود ایران بابعالی مشغول مذاکره شد.

در مدت هفتاد سال که دولتین واسطه مابین دو دولت همسایه مایل برفع اختلافات سرحدی نبودند برای این بود که از بودن

اختلافات استفاده می نمودند.

اما در ۱۳۳۰ که جنگ بین المللی اول در پیش بود دولت روس برای استحکام قفقازیه در برابر نقشه های آلمان و عثمانی راضی به تعیین خطوط سرحدی گردید. لذا باصرار دول واسطه دولتین ایران و عثمانی نمایندگان خود را تعیین نمودند.

آقای نصرالله خلعت بری اعتلاءالملک که آنوقت در وزارت امور خارجه تهران مدیر اداره عثمانی بودند در ذیحجه ۱۳۲۹ به نمایندگی دولت ایران تعیین شده به اسلامبول رفتند و در مدت ۹ ماه بدستور اجانب با نمایندگان عثمانی به تبانی و مجامله وقت گذرانده و نتیجه نگرفتند.

همینکه دول واسطه از نتیجه مذاکرات دول همسایه مایوس شدند در بیستم رجب ۱۳۳۰ در لندن سفارت روس و وزارت خارجه انگلیس بسفیر کبیر عثمانی یادداشتی داده و تقاضا کردند که به فوریت قشون عثمانی ولایات و نواحی ایران را که اشغال کرده است تخلیه نماید و خط سرحدی با ایران را هرچه زودتر معین کرده و از طرفه زدن پرهیز کند.

در ۱۳ شوال ۱۳۳۰ سفارتین روس و انگلیس در تعقیب یادداشت بیستم رجب که در لندن داده بودند شرحی به بابعالی نوشته بموجب اسنادی که در مدت هفتاد سال گرد آمده خطوط سرحدی ایران را مطابق استاتوکو تعیین کرده و تقاضای ختم مسئله را نمودند.

در ذیقعه ۱۳۳۰ تحت فشار بطرزبورغ عثمانیها ایران را تخلیه کردند ولی برای تعیین خط سرحدی به ماطله میگذرانند بالاخره پس از نه ماه که از تاریخ یادداشت لندن میگذشت سعید حلیم پاشا وزیر خارجه عثمانی در نهم ربیع الثانی ۱۳۳۱ بمسیو دوگیرس سفیر کبیر روس در اسلامبول نوشت که با تعیین خطوط سرحدی باین شرط موافقت مینمائیم که در طرف زهاب زمینهای نفتخیز ایران بما واگذار شود باستثنای قصبه قصر شیرین که در قرارداد دولت روس با آلمان راجع براه آهنی که روسها میخواهند از آذربایجان بزهاب بکشند و قصرشیرین آخرین ایستگاه آن خواهد بود بقیه اراضی شمال و جنوب زهاب باید بدولت عثمانی داده شود.

در ۱۹ ربیع الثانی سفارت روس در جواب مراسله فوق به بابعالی می نویسد:

در مسئله زهاب مضمون مراسله باب عالی را باطلاع پترزبورغ رسانیدم هر جوابی که رسید ابلاغ خواهد شد ولی بعقیده سفارت اعلیحضرت امپراطور روس تقاضای باب عالی برای صلح و آسایش آینده سرحدات غیرمکفی است و اگر نواحی شمال و جنوب زهاب عثمانی واگذر شود، قصر شیرین از خاک ایران جدا خواهد ماند و اگر تنک گرا در دست عثمانیان افتد برای رفتن از قصر شیرین بایران باید از خاک عثمانی عبور کرد بعلاوه نواحی مزبور که مابین رود الوند و مندلیج واقع میباشند مسکن ایلات سنجابی و کلهر است که همه آنها شیعه هستند دیگر آنکه برای دولت ایران مشکل است که زمینهای نفت خیز چپاسرخ را که بیک کمیانی انگلیسی امتیاز داده سالیانه منافع بسیار عاید خزانه ایران می شود بدولت عثمانی واگذار نماید!

و نیل سفارت روس در ۱۳ جمادی الاول ببابعالی مینویسد:
در تعقیب یادداشت ۱۹ ربیع الثانی نظریات دولت متبوعم را راجع بسرحدات زهاب و نواحی شما و جنوبی آن باطلاع میرسانم راجع بزمینهای نفت خیز چپاسرخ دولت روس در نزد دولت ایران وساطت خواهد کرد که آن ناحیه را بدولت عثمانی واگذار کنند بشرطی که حقوق و امتیازات کمیانی انگلیسی در آنجا محفوظ بماند بموجب امر پترزبورغ اصولی را که تحدید حدود از آن قرار خواهد بود ذیلا باطلاع میرسانم:

۱- مفاد ماده سوم معاهده ارزنة الروم راجع بحفظ استاتوکو همه جا منظور خواهد شد مگر در زهاب.

۲- راجع بخط سرحدی سیروان و مندلیج بطوریکه با محمود شوکت پاشا مذاکره شده نظریات عثمانی قبول خواهد شد یعنی نفت میدان که در طرف راست آب نفت واقع است بدولت عثمانی واگذار خواهد گردیده.

اما انگلیسها که در این ایام سفیر کبیر خودشان را بلندن احضار کرده و یک شارژدافر در اسلامبول گذارده بودند راجع بزهاب و نفت چاه سرخ روسها را در پترزبورغ راضی کرده آنها را پیش انداخته و خودشان را بی سرو صدا در سایه آنها قرار داده بودند.

سرژرارد لوتر تخصص نفت طرحی برای درج در پروتکل سرحدی تهیه کرده و توسط شارژدافر انگلیس بدولت عثمانی داده بود و پروتکل سرحدی باین ترتیب در ۱۷ ذی‌حجه ۱۳۳۱ در اسلامبول بامضاء رسید.

حدود سابق ایران با خاک عراق مطابق معاهده ارزنة الروم و استانبوکو از رود الوند از نقطه (کاتی‌بز) تقریباً بخط مستقیم بطرف شمال نزدیک نقطه (بریخی) برود سیروان میرسید این خط سرحدی که در نقشه ضمیمه بشکل قراولخانه‌های متعدد نموده شده، علاماتی است که در سال ۱۲۸۷ هجری قمری که ناصرالدین‌شاه به عتبات عالیات مشرف میشد در طول سرحد گذارده‌اند که پس از عبور از آن خط دولت عثمانی به شلیک توپ و مراسم پذیرائی مبادرت ورزد.

چنانکه در نقشه ملاحظه میشود دول واسطه از قراولخانه اول کوه آق‌داغ خط سرحدی را بسمت مشرق بقریه (قوره‌تو) برده و از آنجا تا تنک حمام وسط رودخانه قوره‌تو را سرحد قرار داده بطرف شمال برده‌اند.

بی‌اعتنائی بحدود و حقوق ایران بحدی بوده که بهیچوجه مراعات اصول ترسیم حدود سیاسی دومملکت را ننموده حتی آب‌ریز آنها را در نظر نگرفته‌اند و بطوریکه در مکاتبات فوق و نقشه ضمیمه ملاحظه میکنید اینقسمت خاک ایران را (دول واسطه!) فضولتاً مستبدانه بدلخواه خود برخلاف متن صریح معاهده ارزنة الروم به همسایه واگذار کرده‌اند.

این ناحیه‌ای را که بامضای آقای نصرالله خلعت‌بری اعتلاء الملك نماینده ایران که دول واسطه برایگان و بدلخواه خود از ایران جدا کرده‌اند در حدود ۴۸ فرسخ مربع مساحت دارد در ارتفاع ۴۸۰ متر از سطح دریا در پای کوه آهنگران واقع است محل چپاسرخ مرکز نفت در کنار رودی است که به کردی (چم‌چپاسرخ) میگویند چهار کیلومتر بطرف شیب رودخانه قریه کان شیرین است که هیچده کیلومتر با قصر شیرین فاصله دارد و خط سرحدی ایران و عثمانی مطابق معاهده ارزنة الروم یک سلسله کوه کوتاهی است معروف به آق‌داغ که تا چپاسرخ ۲۴ کیلومتری فاصله دارد و سرحد حقیقی ایران و عراق آنجا بوده است.

این معدن نفت چپاسرخ نقطه مرکزی رگ نفت پشت کوه لرستان است و ناحیه زهاب پر است از آثار و یادگارهای ایران باستان از جمله نقاطی که از ایران جدا کرده اند (حوش کوری) است که بفاصله شصت کیلومتر در شمال قصر شیرین واقع است و یکی از قصور خسرو پرویز در آنجا دیده میشود.

این نکته نیز ناگفته نماند که معدن نفت چپاسرخ را انگلیسها کشف نکردند بلکه از هزاران سال باینطرف از آن محل ایرانیان نفت استخراج میکرده اند مسیو دو مرکان فرانسوی در سال ۱۳۰۷ یعنی ده سال پیش از امتیاز نفت داری در سفرنامه خود مینویسد: «در چپاسرخ چاهی است که هفت متر عمق دارد دهنه آن شش متر و انتهای عمق آن سه متر و نیم است که با سه نردبان هفت متری پائین میروند و نفت بیرون می آورند و به قصر شیرین از قرار یکمن یکتومان می فروشند».

بدستور سفارت انگلیس در زندان شهربانی

محبوس شد ؟

هنگام شروع جنگ بین‌المللی اول میرزا ابوالقاسم‌خان مهم‌الملك از طرف وزارت امور خارجه كارگزار مهم خارجه كرمان بود. سال جنگ عده‌ای از اسرای آلمانی و اطریشی که روسها به سیبری برده بودند بتدریج از سرحدات خراسان فرار کرده و بایران آمده تحت فرماندهی سروان نیدرمایر که در اصفهان تجارت میکرد گروهانی تشکیل داده بکرمان رفته بانك شاهنشاهی آنجا را غارت کرده قالیه‌ای کمپانی زیکلر انگلیسی را فروخته با آن پولها برای انقلاب بطرف افغانستان و هندوستان رفتند.

در اسفند ۱۲۹۶ شمسی که انگلیسها بغداد را متصرف شدند و از سه طرف جنوب ایران را اشغال کردند مهم‌الملك را بجرم دوستی با آلمانها در کرمان دستگیر نموده پیاده در جلو اسب سواران هندی بشیراز و از آنجا بتهران آورده در شهربانی زندانی کردند.

میرزا آقاخان ترجمان‌الدوله پدر زن مهم‌الملك پیرمرد موقر محترمی بود که چهل سال در خدمت بدولت عمر تلف کرده و با من سابقه دوستی و الفت داشت ترجمان‌الدوله برای استخلاص داماد خود هردری را زده و بهرکس متوسل شده بود همه در جوابش گفته بودند (این شخص بامر سفارت انگلیس در محبس است چگونه میتوان او را خلاص کرد).

کارکنان وزارت امور خارجه هم از شنیدن اسم مهم‌الملك فرار میکردند که مبادا بگوش سفارتهایها برسد و مسئول واقع شوند. بعد از آنکه ترجمان‌الدوله از همه‌جا مأیوس شد سروقت من آمد از گریه و زاری دخترش این پیرمرد مو سفید اینقدر ناراحت بود

که مرا هم متأثر کرد و از من قول گرفت که برای رهائی دامادش هر چه میتوانم دریغ نمایم.

در آنوقت وثوق الدوله رئیس الوزراء بود یكروز که بحضور شاه میآمد من از مرحوم سلطان احمد شاه استدعا کردم که در اینباب رئیس الوزراء چیزی بفرمایند. آن مرحوم هم برای استخلاص مهمالملك امر اکید فرمود ولی مدتی گذشت و نتیجهای ظاهر نشد ترجمان الدوله هم هرروز دست بدامن من بود.

در آن ایام سفارت انگلیس هنوز به جاسوسان ایرانی خود حقوق ماهیانه مرتب میداد و آنها را بچهار دسته تقسیم کرده بود حداقل حقوقشان دویست و پنجاه تومان و حداکثرش هزار تومان بود که این خدمتگذاران سری هرماهه از بانك شاهی دریافت میداشتند.

برخلاف این سی ساله اخیر که حقوق ماهیانه جاسوسان بصورت انعام موقت در آمد و کمپانی نفت سابق از هرکس که خدمت شایستهای دیده بود او را دعوت به آبادان میکرد و پس از پذیرائی شایان يك جام زرین پر از لیبه طلا که باصطلاح (فول کاپ) میگفتند بخدمتگذاران صمیمی انعام میداد.

باری من که برای جمع آوری تاریخ معاصر ایران همیشه در جستجوی اطلاعات و شناسائی مردم بودم متأسفانه اغلب باین خدمتگذاران سفارت را می شناختم لذا بسراغ یکی از آنها که از درجه اول بود و ماهی هزار تومان میگرفت و امروز نمیدانم وکیل مجلس شورایملی و یا عضو مجلس سنا است رفتم بلکه این گره بدست او گشاده شود او جوابهایی گفت که مرا مأیوس کرد..

من از این جواب یکه خورده و پکر از خانه او بیخداحافظی بیرون آمدم و بمنزل یکی از دوستان عزیزم که او هم بسبب کمک کردن بآلمانها قنصل انگلیس از خانه وزندگی و املاکش بیرون کرده و در تهران سرگشته و حیران مانده بود رفتم.

آن دوست که مرا اینقدر متأثر و پریشان دید سبب پرسید ماجرا را حکایت کردم گفت من هم برای چاره کار خودم هردری را زدم باز نشد بالاخره بمن گفتند مستر چرچیل رئیس اداره شرقی انگلیس معشوقه ای دارد که همه گرهها را او باز میکند من هم با زحمات زیاد با آن خانم آشنا شدم و امشب اینجا میآید

تو هم بیا و موضوع را با او در میان گذار.

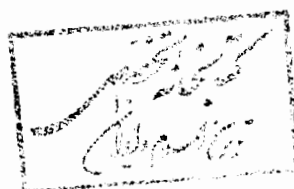
(مخفی نماند که این مستر چرچیل با رئیس‌الوزراء فعلی انگلیس از یک خانواده نبودندعموی او در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه در سفارت تهران رئیس اداره شرقی بود او هم بعد از عمویش سالیان دراز در موقع تأسیس مشروطه و معاهده ۱۹۰۷ تا اواخر جنگ بین‌المللی اول در تهران رئیس اداره شرقی انگلیس بود و زبان فارسی را مثل ادبای ایران میدانست).

خلاصه آنشب خانم مزبور بمحل معهود آمده در خلوت‌خانه‌ای از چادر سیاه بیرون شده با هزاران ناز و طمطراق وارد اطاق شد بقول حکیم قآنی: دلبر و دلجوی و دلفریب و دل‌آرا - بود با سخن گفتن خود و آوای نرم شوخ و بذله‌گو و در هر جمله‌ای شعر مناسب فارسی شاهد می‌آوردمن که او را اهل صحبت و شیفته ادب و صنعت دیدم آنچه شعر در توصیف زیبایی هر یک از اعضای انسان بخاطر داشتیم برایش خواندم و چون خانواده‌اش را بنظر تاریخی میشناختم داستانش از پدر بزرگش بیاد داشتم که چگونه میرزا حسینخان سپهسالار را در زمان صدارتش زبون و بیچاره کرده بود برایش نقل کردم.

هنوز پاسی از شب نگذشته بود که از شعر و شوخی و از حرفهای پا به‌پا - رسمیت و تکلف را از میان برداشتم و یک رنگی بمیان آوردم آنوقت آن دوست عزیز که هزاران رحمت برروانش باد (بنابر تباریکه کرده بودیم تا من جاده را بکوبم و راه را برای مذاکرات او باز کنم) گفت ببخشید شب جمعه است من بروم نماز بخوانم و برگردم همینکه او بیرون رفت من نرم نرمکه موضوع مهم‌الملك را آنطوریکه در دل يك زن جوان مؤثر شود مطرح کردم او پس از اندکی تأمل گفت برای خاطر تو اقدام میکنم و پس فردا صبح خانه خودش خواهد بود.

همانطور هم شد مهم‌الملك بیچاره که چندین ماه در زندان شهربانی مانده و چون با سیاست انگلیس مخالفت کرده بود بایستی در زندان بمیرد!! صبح روز موعود بخانه‌اش رفت.

نظر باینکه مهم‌الملك را در کرمان دستگیر کرده بودند ترجمان‌الدوله بسلیقه من یکجفت قالیچه کرمانی خوب برای خانم هدیه فرستاد.



دوبلوف سیاسی...!

پس از جنگ کریمه ۱۲۷۲ روسها سیاست خشونت آمیز خود را نسبت به عثمانیها تغییر دادند.

در ۱۲۷۸ سلطان عبدالعزیزخان بسلطنت رسید مشارالیه که همه ایام جوانی را بشکار مشغول شده بود از پیشرفت ایام عقب مانده و هنوز بحکومت استبدادی تمایل داشت و هرگز قبول نمیکرد که يك تبعه بتواند در اختیارات کامله که از خداوند بسلطان ودیعه رسیده دخالت کند و حدی بگذارد.

ژنرال اغناتلیف سفیر کبیر روس در اسلامبول از موقع استفاده کرده با کمال تردستی منظره دلربای جمع آوری و متحد ساختن عموم مسلمانان دنیا را بمساعدت روسیه در تحت لوای عثمانی از نظر سلطان گذرانید و مستحسن واقع شد بعدی که سلطان عبدالعزیزخان همیشه میگفت که جز ژنرال اغناتلیف دوستی ندارد. ژنرال مزبور چنان سیاست روس را در اسلامبول جلو انداخت که سیاست رقیب کاملاً تحت الشعاع قرار گرفت.

در ایران هم بواسطه جنگ هرات و دخالت انگلیسها در امور افغانستان ایرانیان رنجیده خاطر شده و سیاست انگلیس در اینجا هم مثل عثمانی بدون تأثیر شده بود.

لرد لایارد سفیر کبیر انگلیس که در زمان محمد شاه و اوایل ناصرالدین شاه از ۱۲۵۸ تا ۱۲۶۹ مدت ۱۱ سال از اصفهان تا خوزستان برای تحریک کردن و شوراندن خوانین بختیاری بعصیان و طغیان برعلیه دولت مرکزی برای انصراف دولت ایران از قشون - کشی بهرات در کوههای بختیاری بسر می برد.

این ایام سفیر کبیر انگلیس بود میرزا حسین خان سپهسالار هم که با انگلیسها روابط مخصوص داشت در پایتخت عثمانی سفیر کبیر ایران بود و با یکدیگر نهایت دوستی داشتند.

دربار عثمانی و بابعالی نسبت بانگلیسها توجهی نمیکردند و

کارهای مربوطه بدولت و اتباع انگلیس در حال وقفه مانده بود. در آن زمان ناصرالدین شاه در مرکز قریب یکصد هزارسرباز داشت و در مجاورت خاک عثمانی سرحدداران مقتدر قوی پنجه با لشگریان قراوان زندگی میکردند.

در ماکو و آزارات مرحوم تیمور آقا بود - در کردستان امان - الله خان در لرستان ابوغداره و قس علیپدا.

لرد لایارد که در آن ایام متجاوز از هفتاد سال داشت اطباء انگلیسی تجویز کردند که باید بجای مرتفعی برود و چندی راحت کند. بنای سفارت ایران هم که مرتفع ترین نقاط شهر بود تازه به اتمام رسیده بود.

اطباء چنین تجویز کردند که سفیر کبیر انگلیس چندی در سفارت ایران منزل گزینند تا بهبود حاصل کند.

میرزا حسین خان هم رسماً از لرد لایارد دعوت کرد و لرد مزبور بسفارت ایران آمد و با حسین خان عکسها انداختند.

از این همسیمیت و یکانگی عثمانیها بخيال افتادند که شاید بین دولتین ایران و انگلیس اتحادی حاصل شده باشد از طرف سلطان هرروز و هرشب باحوالپرس لایارد میآمدند و در مدتی که در سفارت ایران منزل داشت عثمانیها را بوحشت انداخته و همه کارهای عقب افتاده را انجام داد.

چند روز پیش در روزنامه اطلاعات چشم بعکسی افتاد که مستر ایدن در وسط نشسته يك طرفش آقای کوپرولو وزیر خارجه عثمانی و طرف دیگرش مستر آپسن نشسته است بلوف سیاسی لرد لایارد بخاطر آمد که در میان اینهمه عکسها که در لیسبن انداخته شده این یکی را انتخاب کرده اند و میخواهند امروز ترکیها را بچشم مابکشند...

چه دودمانهای کهن سال ایران در این نیم قرن اخیر به دست عمال شرکت سابق نفت برچیده شدند

اینروزها در هر محفلی اسمی از هزار خانواده در ایران برده میشود، هم آنهایی که به کمک اجانب و پشتیبانی آنها همیشه وزارت و وکالت و سناتور و حکومت و ریاست و تجارت همه در دست آنها است خون مردم این مملکت را می مکند و با جنبی خدمت میکنند هم آنها ایران را بدین روز انداخته و در هر دوره هم بر سر کارند با محمد علی میرزا مجلس شورای ملی را بتوپ می بندند با آزادی طبایان مجلس را افتتاح میکنند در کودتا شرکت مینمایند و حالا بعد از نهضت ملی هم آنها هستند که پست های حساس مملکت را در دست خواهند داشت.

بدو باید دانست که دودمانهای خدمتگذار اجنبی از یکصد خانواده هم تجاوز نمیکند چون همه آنها با چندین خانواده از هم جنسان خود وصلت کرده و یکی شده اند.

پس عده این خانواده ها مطابق آماری که در دست است در درجه اول بیست خانواده بیشتر نیست و در درجه دوم شاید هشتاد خانواده قدیم و جدید آن که هنوز ریشه کامل نندوانیده و سر سلسله ها در قید حیات اند.

چون اغلب افراد این خانواده ها ادعای وطن پرستی میکنند و در میان مردم صورت حق بجانب بخود میدهند و ظاهراً از آزادی و استقلال و ترقی مملکت و نهضت ملی و غیره سخن میگویند و در مواقع لازم از دولت بریتانیا هم استفاده میکنند برای شناختن ایشان محکی در دست است که هیچگاه استثنا ندارد و آن محک این است: هر خانواده ای را که می بینید افراد آن از یکصد سال باینطرف در این مملکت همیشه بدون وقفه مصدر کارند بدانید که همگی آنها از خدمتگذاران بریتانیای کبیرند و در تهران سفارت انگلیس

همیشه پشتیبان آنها بوده است و با تبلیغات غیرمستقیم سفارت و یا توصیه‌های مستقیم شرکت سابق نفت و یا بسبب نعل وارونه زدن سفارت بر سر کار آمده و مانده‌اند.

دوازده نفر از اشخاص سرچنبان ایران که با کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در تهران برای مقتول ساختن میرزا تقی خان امیرکبیر همکاری و همراهی کرده بودند اولاد و اخفادشان پس از یکصد سال که از قتل امیرکبیر میگذرد هنوز روی مسندها نشسته و حساس-ترین پست‌های این مملکت را اشغال کرده‌اند و اسناد خدمتشان هم پشت در پشت در سفارت محفوظ است.

اداره تبلیغات شرکت نفت در اوایل امر هرچه میخواست بشود بتوسط کارمندان زبردست خود شهرت میداد مثلاً پس از فوت عضدالملک نایب‌السلطنه که مستوفی الممالک و ناصرالملک برای نیابت سلطنت نامزد شده بودند در هر مجلسی که وارد میشدند میشنیدند که از مستوفی الممالک بدمیگفتند و از ناصرالملک چه تعریف و تمجیدها میکردند حرفهایی که تا آنوقت بگوش ایرانیان نخورده بود.

خود من وقتی از اسلامبول بایران آمدم در هر مجلسی که وارد شدم اشخاص ناشناسی را میشنیدم که بقول خاقانی شیروانی مرا همچون الف‌های اطعنا پیش و پس طعن قرار داده‌اند و نسبت بمن از گفتن هرگونه سقط و ناسزا خودداری نداشتند و هم‌قطاران من هر جا مرا میدیدند فرار میکردند که با من هم کلام نشوند روزی یکی از ناسزاگویان گفتم آیا شخصی را که باو این نسبت‌ها را میدهید میشناسید؟ گفتم بخدا نمیشناسم ولی چندی است در همه محافل باو دشنام میدهند و وزارت امور خارجه میخواهد او را به محاکمه دعوت کند.

فوراً فهمیدم از کجا آب میخورد: چون در اسلامبول به تقاضا-های سفارت انگلیس توجهی نمودم پا دافره میگرفتم و در سن چهل و پنجسالگی از خدمت دولت باز نشسته میشدم.

باری اینها روش تبلیغات غیرمستقیم سفارت بود.

اما قسم دیگرش که بصورت نعل وارونه مستقیم اجرا میشد: سرلشکر حبیب‌الله خان شیبانی که میخواست باروپا برود بملاقات من آمد گفت آمده‌ام که برای همیشه خداحافظی کنم.

گفتم برای همیشه چرا؟

گفت: در يك مهمانی رسمی وزیر مختار انگلیس در حضورشاه تعریف و تمجید بسیار از لیاقت نظامی من کرده است آیا دیگر میتوانم در این مملکت زندگی کنم.

با هزاران تأسف یکی از لایق‌ترین افسران ایران که کلیه کلیه صفات فرماندهی در او جمع بود از وطنی که می‌پرسستید بآوارگی افتاد و هیچ معلوم نشد بکجا رفت و چه برسرش آمد. چه دودمانهای کهن سال ایران در این نیم‌قرن اخیر بدست عمال شرکت سابق نفت برچیده شده‌ند.

باری هر يك از این مطالب و وقایع که اشاره‌ای بدان شد فصلی از تاریخ معاصر ایران است که من باین اختصار نوشتم تا سخن بدرازا نکشد حال که بساط شرکت نفت جمع شد و پیشوایان ملی افراد این خانواده‌های منتسب باجنبی را بخوبی میشناسند به‌بینیم آنها را از خدمت خارج میکنند یا باز هم وزارت و سناتوری و وکالت و سفارت در دست آنها باقی می‌ماند در نتیجه باید دید حالا چند نفر از آقایان تذکره انگلیسی دارند؟

رازهای پنهانی

چندین سال بود قلم مرا ملامت میکرد که چرا نیازهای سیاسی خودت را جمع‌آوری نمی‌نمائی و منتشر نمی‌کنی کمتر کسی در ایران میزیسته که شش تن از شاهنشاهان ایران را دیده و باعشق و علاقه بوطن پنجاه سال در سیاست عمر گذرانیده و اهل ادب و تاریخ باشد.

چرا زندگی مظفرالدین شاه را نمی‌نویسی که بدبختی فعلی ایران از آنجا سرچشمه میگیرد؟

گفتم برای اینکه آبروی جماعتی میریزد.

گفت چرا کتاب (چهارده سال با سلطان احمد شاه) را منتشر نمی‌کنی؟ گفتم هنوز زود است.

گفت چرا تاریخ (روابط سیاسی ایران و عثمانی) را که سی سال برای جمع‌آوری آن زحمت کشیده‌ای بچاپ نمی‌رسانی؟ گفتم باید از وزارت امور خارجه پرسید.

گفت (چرا خاطرات اسلا مبول) را بطبع نمی‌رسانی؟ گفتم بگوشه آبروی یار برمخورد.

گفت (چرا خاطرات اسلا مبول) را بطبع نمی‌رسانی؟ گفتم وزارت امور خارجه رسوا میشود.

گفت چرا لیست جاسوسان سفارت انگلیس را در ایران با شرح احوالشان منتشر نمی‌کنی مگر تصور مینمائی مناسب‌تر ازحالا وقتی پیدا خواهی کرد که مردم ایران تشنه شناسائی آنها باشند؟

حقیقت اینست که برای این‌کار دیگر بهانه و عذر نداشتیم و تسلیم قلم شدم و گفتم عجلالتا شمه‌ای در این زمینه مینویسم تا خاطر عاطر او را راضی کرده باشم و الا ذکر همه آنها کتابی جداگانه لازم دارد.

اینک قسمتی از یادبودهای دوره جنک بین‌المللی اول را که محتوی اسامی چندین نفر از این جاسوسان است منتشر میکنم و

چون لازمه شناسائی موضوع تقریباً از پنجاه سال قبل آغاز میشود
از آنجا شروع مینمایم و باله التوفیق.

وقتیکه سلطان حمیدخان ثانی برای تشکیل مدارس نظام
عثمانی افسران آلمانی را باسلامبول دعوت کرد از سفارت ایران هم
تقاضا نمود که جوانان ایرانی را به آن مدارس بفرستند از جمله
اشخاصی که بمدرسه حریبه عثمانی داخل شده و بدرجه افسری
رسید یکی حسینخان پسر میرزا طاهر تبریزی مدیر روزنامه اختر
بود که از شاگردان خوب ژنرال فون در گلتز پاشای آلمانی محسوب
می شد.

در زمان سفارت پرنس ارفع الدوله که مظفرالدین شاه باسلامبول
رفت ستوان یکم حسن اختر را به سمت آجودانی بایران آورد.
در آنزمان ارتش دولت شاهنشاهی فقط عبارت از یک فوج
گارد مخصوص بود که پا برهنه و بی لباس در کوچه ها میگشتند.
حسینخان اختر مامور شد که در میدان مشق آنها را تعلیم بدهد
چون خودش را شبیه ویلهلم دوم امپراطور آلمان ساخته بود و
سبیلها را تا پای چشم سربالا میکرد در میدان مشق هر وقت که
مثل آلمانها با صدای رسا و مهیب فرمان میداد سربازها شیشکی
می بستند.

چند مرتبه باولایای وزارت جنگ شکایت برد آنها هم خنده
کردند در نتیجه حسین اختر از این خدمت مایوس شده و استعفا نمود.
مدتها دوید تا حقوق عقب افتاده را بگیرد و بالاخره امیر بهادر
جنگ دویمست تومان حواله بازار کرد ایامی بود که پول نقره ایران
بسبب فعل و انفعال حاجی امینالضرب شکسته بود و برای هر
یک تومان نقره معادل پنج تومان پول سیاه میدادند یکروز حسین
اختر با چندین نفر حمال که هر کدام یک جوال سنگین بر دوش
داشتند بمنزل من آمد و خواهش کرد که پول سیاهها را برایش
تبدیل کنم.

بعد از این یاس و حرمانی که در ایران نصیبش شد بهلند
رفت و در آنجا با اسم این که از نجبا و آزادگان ایران است زن متمولی
گرفت و براحتی در لاهه زندگی میکرد.
در جنگ بین المللی اول که آلمانها مملکت بلژیک را متصرف

شدند مارشال فون در گلتز پاشای سابق الذکر از طرف دولت آلمان نایب السلطنه بلژیک شد. حسین اختر خود را باو رسانید مارشال مذکور هم با روی گشاده او را پذیرفت و سفارشنامه برنیس اداره شرقی آلمان در برلن نوشته او را از هر جهت توصیه کرد. آلمانها هم مشارالیه را بمعیت يك خانم جاسوسه زیبای دلربای بلژیکی با چند صندوق بیست فرانکی طلا از آن پولهایی که بابت غرامت جنک ۱۸۷۰ از فرانسه گرفته بودند با مقداری تفنک و فشنک و دوربین و زین اسب و غیره بایران فرستادند.

صبح تابستان من در حیاط نشسته بودم حسین خان با کلاه فرنگی و عینک آبی وارد شد پس از روبوسی و تعارفات معموله ماموریت خودش را باینطریق بیان کرد که از طرف آلمانها برای تشکیل يك قشون پانزده هزار نفری بایران آمده تا ملحق بقشون دوک دومکلنبورک بشود که با لشگری مرکب از سربازان آلمانی و عثمانی از بغداد بطرف هندوستان رهسپار خواهد شد قشون متشکله در تهران نیز باید ضمیمه آن شود و گفت برای انجام این کار هرچه پول لازم بشود در اختیار دارد.

ضمناً اضافه نمود برای رسیدن بمقصود فعلا انجمن سری باسم درفش کاویان تأسیس کرده و تاکنون چندین نفر عضو گرفته است. سپس از من تمنی کرد ناهار را به مهمانخانه پاریس واقع در خیابان علاءالدوله سابق بروم و با چند تن از اعضای حزب آشنا شوم. فردای آن روز که من برای ناهار رفتم بغیر از خانم جاسوسه بلژیکی که در صدر میز میدرخشید سایر مهمانها عبارت بودند از اسمعیل خان امیر مؤید سواد کوهی، وثوق السلطنه دادور، عبدالحمید خان سردار مقتدر کاشانی، علی اصغر خان زرین کفش از شاگردان مدرسه سیاسی - میرزا رفیع خان ارفع السلطنه و چند نفر دیگر در وسط غذا پیشخدمت آمد چیزی بگوش ارفع السلطنه گفت مشارالیه بیرون رفته و پس از چند دقیقه آشوب و غوغا دم در مهمانخانه بلند شد و صدای دشنام و سقط شنیده میشد همه مهمانها از سر میز بیرون دویدیم يك زن و يك مرد یهودی را مشاهده کردیم که هر کدام افسار الاغی بدست داشتند و ارفع السلطنه آنها را فحش میداد و كتك میزد آن بیچاره ها همی التماس میکردند و میگفتند پسر جان

سر حضرت موسی نزن خدا را خوش نمی‌آید که با پدر و مادر اینطور رفتار کنی در کاشان شنیدم که تو از آمریکا آمدی خودمان را بسا هزار زحمت به تهران رسانیدیم سالها آرزوی دیدنت را داشتیم... هرچه آنها از این قبیل حرفها میزدند ارفع السلطنه همی فحش میداد و به پیشخدمتهای مهمانخانه امر میکرد که آنها را بزنند.

بالاخره بسر ناهار برگشتیم. ارفع السلطنه که در همان مهمانخانه منزل داشت باطاقش رفته و در را بروی خود بست بعد از چند روز شنیدم که مستر رفیع بعد از مراجعت از آمریکا بخودش لقب ارفع السلطنه داده و بسمت مترجم انگلیسی در نظمیة مستخدم شده و دختر مکرّم الدوله تفرشی که از مأمورین عالی وزارت کشور بود برای خود عقد بسته است مکرّم الدوله که این موضوع را شنید برای ارفع السلطنه پیغام فرستاد که اگر دخترم را بی‌درنگ طلاق ندهی این راز را افشا خواهم کرد او هم بلافاصله طلاقش داد. در همان ایام مستر لوکفر یهودی انگلیسی از طرف خزانه دار بلژیکی رئیس مالیه کرمان شده ارفع السلطنه را بسمت مفتش کل مالیه همراه خود بکرمان برد و از آنجا بشیراز انتقالش داد ارفع السلطنه در شیراز اسم کوچک خودش را مظفرالدین گذارده و مدعی شده که در شیراز متولد گردیده است در همین ایام جنگ بین-المللی اول خاتمه یافت و انگلیسها بفرماندهی ژنرال سرپرستی ساکس پلیس جنوب تشکیل دادند و او را با درجه سرهنگی در پلیس جنوب پذیرفتند و از طرف انته‌لیژان سرویس ریاست شعبه جاسوسی پلیس جنوب رسماً بایشان محول گردید.

و نیز در همان ایام سعادت فرجام است که باخانم فروغ السلطنه همشیره آقای علی‌اصغرخان حکمت ازدواج کردند و از این مزاجت دختری پا بعرصه وجود نهاد کمکم داستان واقعه مهمانخانه پاریس در شیراز هم مشهور شد آن خانم هم از ایشان طلاق گرفت.

پس از برجیده شدن بساط پلیس جنوب آقای ارفع السلطنه از شیراز به تهران آمده اسم خودش را (خان فرخ) گذاشته و از اول تاسیس دانشگاه بسمت استاد زبان انگلیسی در دانشگاه تهران تدریس میفرمایند و فعلاً رتبه ده دانشیاری دارند و ماهیانه در حدود هشتصد تومان حقوق دریافت میدارند.

و هنگامیکه در وزارت فرهنگ آقای علی‌اصغرخان حکمت در

دوره دوم دانشجو برای تحصیل باروپا میفرستادند دانشجویان ایران را با نظریه و توصیه ایشان انتخاب کرده‌اند. سال گذشته هم آقای ارفع‌السلطنه خان فرخ از طرف لژ فراماسونهای تهران بسمت نمایندگی مامور حضور در لژ انگلستان گردیدند.

برگردیم بانجمن سری درفش کویان. در آن ایام من اسما معلم شاه و رئیس مترجمین دربار بودم اما در حقیقت مونس و همدم و هم نفس مرحوم سلطان احمد شاه و همیشه ملازم خدمت او میبودم بعلاوه هرگز استقلال فکری ام اجازه نمیداد که خود را کورکورانه مطیع دسته و جمعیتی بنمایم اما گاه گاهی برای ملاقات آن خانم جاسوسه بلژیکی بانجمن سری مزبور سری میزدم.

یکشب برای آنکه مرا تحت تأثیر بیشتری قرار دهند، شاید عضویت انجمن را بپذیرم با چشمان بسته مرا در درشکه‌ای نشانیده بعد از هزار پیچ و خم کوچه‌ها بزرزمینی هدایتم کردند که در آنجا عده‌ای از افسران ژاندارمری ایرانی و سوئدی هم حضور داشتند اما این بازیها در من هیچ تأثیری نداشت زیرا که بغیر از اسمعیل خان امیر مؤید بشرافت و ناموس ملی هیچیک از اعضاء اعتماد نداشتم.

یک روز علی اصغر خان زرین کفش بمنزل من آمد گزارشی برای وزیر مختار آلمان بزبان فرانسه تهیه کرده، دربار سلطان احمد شاه را مرکز جاسوسی انگلیسها قلم داده اسامی جمعی را که برای انگلیسها جاسوسی می‌کنند ذکر کرده و تقاضا نموده بود که این کانون جاسوسی را سفارت آلمان برهم بزند.

این گزارش نامه مانند را بمن داد و گفت چون من بقدر کفایت زبان فرانسه نمی‌دانم خواهش دارم شما انشاء و املاي آنرا تصحیح کنید من هم خواستم با مداد اصلاحش کنم خواهش کرد که با قلم در صفحه جداگانه بنویسید اما من شرط احتیاط را از دست نداده در بین سطور همان کاغذ تصحیح کردم و دادم رفت.

چندی از این واقعه گذشت جنک بین‌المللی اول تمام شد من موقت از طرف وزارت دارائی مامور خراسان و سیستان شدم. از

سمنان تا تربت حیدری را روسها اشغال نظامی کرده بودند و از تربت حیدری تا سیستان و بلوچستان تحت اشغال انگلیسها بود. هسنس خزانه‌دار کل بمن گفت چون بحدود هندوستان میروید خوب است پیش از حرکت مستر مارلینک وزیر مختار انگلیس را ملاقات کنید من به‌مستمر چرچیل رئیس اداره شرقی انگلیس در ایران تلفن کرده وقت ملاقات خواستم پس از ملاقات جناب وزیر مختار مستر چرچیل مرا دعوت بجائی کرد در ضمن صرف چای صحبت از انجمن **درفش گاویران** و جاسوسه بلژیکی به‌میان آورد من ساکت ماندم و خواستم بخنده و شوخی سر موضوع را هم آورده و خود را آشنا نسازم. مستر چرچیل از سر میز بلند شده آن کاغذی را که من بین السطورش را تصحیح کرده و به‌علی‌اصغرخان زرین‌کفش داده بودم از کشو میزش بیرون آورد و گفت در این هملکت چیزی از ما پنهان نمی‌ماند. چون نظر شما را نسبت به آن انجمن میدانستم با رفتن شما بحدود هندوستان مخالفت نکردیم.

آقای علی‌اصغر زرین‌کفش که از نژادهای مشکوک ساکن کردستان میباشند از آن تاریخ تاکنون با پشتیبانی شرکت سابق نفت همیشه در سر کار بوده و با همکاران هم مسلک دارای مشاغل مورد استفاده شرکت مزبور بوده‌اند.

در ۱۳۰۲ رئیس کابینه وزارت امور خارجه بودند.

در ۱۳۰۷ وقتیکه علی‌اکبر داور تشکیل عدلیه (دنیا پسند)

داد آقای زرین‌کفش را رئیس دیوان جنائی کرد.

در ۱۳۰۹ ایضاً در وزارت عدلیه علی‌اکبر داور ایشان معاون

وزارت دادگستری شدند.

در ۲۹ فروردین ۱۳۱۲ کابینه جدید بدین ترتیب بمجلس

شورایملی معرفی شد: ذکاءالملک فروغی وزیر خارجه - سید حسن

تقی زاده وزیر مالیه - علی منصور وزیر طرق - علی اکبر داور وزیر

عدلیه - علی اصغر زرین‌کفش کفیل وزارت داخله.

بالجمله علی اصغر زرین‌کفش در ۱۳۱۰ از طرف دولت ایران

بسمت کمیسری شرکت نفت بلندن رفته و چندین سال در آنجا با

این سمت توقف نموده بعد از شهریور ۲۰ زمان فرمانروائی دکتر

میلسپو در وزارت مالیه آقای زرین‌کفش کفیل وزارت دارائی شدند

و اکنون در دوره حکومت ملی آقای دکتر مصدق ایشان رئیس هیئت

نظارت سازمان برنامه میباشند بیچاره مردم ساده لوحی که خیال می کنند دست عمال شرکت نفت از این مملکت کوتاه شده است.

اما حسین خان اختر - چند نفر وردارو و رمال حقه باز با اطلاع سفارت انگلیس با اسم جمع - آوری سوار دور آن بدبخت جمع شده پول های هنگفتی درآوردند و یکمشت اسامی روی کاغذ تحویلش دادند.

واقعه هفتم محرم ۱۳۳۳ هجری قمری و مهاجرت سلطان احمد شاه باصفهان و خاک عثمانی پیش آمد چند روز پیش از حرکت وزیر مختار آلمان از تهران حسین اختر هم! باتفاق سرهنک کنت کانتیس اتاشه نظامی آلمان با عده معدودی سوار و مقداری تفنگ و فشنگ و چند صندوق پول طلا از تهران بعزم کرمانشاهان حرکت کردند ولی خانم جاسوسه بلژیکی در تهران ماند.

کنت کانتیس که افسر لایق و فعال بود پس از حرکت از تهران بکلی مفقودالامر شد حتی از اسب و اسلحه اش هم برگه ای بدست نیامد بعدها شنیدیم که در عرض راه مامورین انتهلیژان سرویس کلکش را کردند و شهرت دادند که چون از زحماتش برای خدمت به آلمان نتیجه نگرفت خود را با اسب و اسلحه آتش زد!!

حسین خان اختر چندی در حدود ایران و عثمانی میزیست پس از آنکه انگلیسها بغداد را تصرف کردند بسوریه رفت در آنجا آلمانها که از رفتار و کردارش مظنون بودند در بیرون دروازه شهر حلب بدارش آویختند.

اما خانم جاسوسه که در تهران مانده بود وقتی که روسیه بالشویکی شد و شاهزاده دیمتری پسر عموی امپراطور روس بایران پناهنده گردید و جمع کثیری از متمولین روسیه نیز بایران آمدند سفارت انگلیس خانم جاسوسه مزبور را مامور جاسوسی روسهای مهاجر نمود و سپس از طرف انتهلیژان سرویس مامور اسلامبول شد.

چگونه مسیوراوه بلژیکی رئیس گمرک را از شیراز بیرون کردند.

هرساله ماه رمضان حاجی تاج واعظ نیشابوری بشیراز می-
آمد و در مسجد آقا باباخان بر منبر میشد. حاجی تاج سیمائی دلکش
و صدائی گیرنده و گرم داشت اشعار مناسب میخواند خود نیز شعر
نیکو میگفت قلندری در مسلک درویش و عرفان بود- از مواعظش
تعصب کورکورانه احساس نمیشد چون مردم شیراز هم اکثر از همان
خیره بودند به او رغبت بسیار داشتند.

رمضان آن سال جناب حاجی بعات مالوف در مسجد آقا
بابا خان به منبر میرفت و مسجد از مستمعین پر میشد.

آقای فال اسیری که نه از زهد و علم بلکه بزور چماق میخواست
مجتهد مسلم شیراز شود و برای جلوس بر مسند ریاست روحانی
فارس حاضر بود بهر کاری مبادرت ورزد تا شهرتی تمام حاصل
کند بنا بر این با هرکس از ارباب عمایم که معرفیتی داشت یا
طرف توجه عامه واقع میشد حسادت میورزید و دشمنی ابراز مینمود.
روز هفتم رمضان حاجی تاج به منبر رفت پس از خطبه معمولی
این غزل خواجه را با لحنی سحرآمیز درآورد:

دل میرود زدستم صاحب‌دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

تا رسید به این شعر:

آن تلخ وش که صوفی ام‌الخبائثش خواند

اشبهی لنا واحلسی من قبله العذا را

دسته‌ای از اعوان فال اسیری که در لباس اهل علم پای منبر
بودند فریاد و اشریعتاً بلند کردند یکی از آخوندهای وردست آقا
بالای پله دوم منبر رفته فریاد کرد ایها الناس این شعر کفر است
چون پیغمبر اکرم را صوفی خطاب کرده که مفهوم این شعر این است

با وجودیکه پیغمبر ما شراب را ام‌الخبائث نامیده برای من از بوسه دختران گوارتر است لذا شاعر گوینده زندیق و واعظ خواننده آن کافر است.

جمعی از الواط شیراز که در کنف حمایت آقای فال اسیری بودند حاجی تاج را از منبر بزیر کشیده عمامه‌اش را مثل طناب بگردنش انداختند و از بازار بمسجد وکیل که آقا در آنجا نماز میخواند کشیدند.

هریک از اطرافیان جناب آقا مجازاتی برای حاجی بیچاره پیشنهاد کرد یکی گفت خوب است ریشش را بتراشند و جایش سفیدآب و سرخ‌آب بمالند - دیگری گفت خوب است ماست سرش بمالند و در توی بازار بگردانند - سومی گفت بهتر از همه این است که پایش را فلک کنند و پانصد چوبش بزنند - چهارمی گفت که از شیراز تبعیدش کنند و التزام بگیرند که دیگر به دارالعلم نیاید.

ملا غلوم معروف بعلامه که از طلاب باسواد بود اشعار فارسی و عربی بسیار حفظ داشت و در زمره ادبا و ظرفا محسوب میشد قیافتی عجیب برای خود درست کرده بود یعنی در ایامی که ریش و سبیل احترامی تمام داشت او ریش و سبیل و ابرو و موی سر همه را می‌تراشید صورتی زمخت و قامتی بیرون از اندازه بلند داشت بی مهابا بطرف آقا شتافت جناب آقا متوجه ملا غلوم شده عقیده‌ا را پرسید آخوند که متاهل نبود و بشاهد بازی معروف پیشنهادی بس عجیب و نگفتنی کرده آقا را بخنده درآورد - فرمودند برو گم‌شو هرچه می‌خواهی بکن...

سپس آقای فال اسیری فرمودند بدوا باید مومنین بروند و قبر خواجه حافظ زندیق ملعونرا خراب کنند.

قبر خواجه در شمال شرقی شهر وسط گورستانی است که کریم‌خان وکیل پادشاه زند دور آن حصار کشیده و در میان باغی متصل بگورستان ایوانی بلند و خانقاهی عالی - روی سنک قبر مرمریشم ماندی بطول دو ذرع و عرض سه چارک و قطر نیم گز نصب کرده که در روی آن در متن و حاشیه این دو غزل را به خط نستعلیق زیبا نقر کرده‌اند.

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم
 طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
 یارب از ابر هدایت بسرسان بارانی
 پیشتر زآنکه چو گردی زمین برخیزم
 بولای تو که گر بنده خویشم خوانی
 از سر خواجگی کون و مکان برخیزم
 گرچه پیرم تو شبی تنک در آغوشم گیر
 تا سحر که زکنار تو جوان برخیزم
 تو میندار که از خاک سر کوی تو من
 بجفای فلک و دور زمان برخیزم
 سرو بالا بنما ای بت شیرین حرکات
 کز سر جان و جهان دست فشان برخیزم
 روز مرگم نفسی مهلت دیدار بده
 تا چو حافظ ز سر کون و مکان برخیزم

و غزل دیگر این است

تا زمیخانه وی نام و نشان خواهد بود
 سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
 حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است
 ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود
 بر زمینی که نشان کف پای تو بود
 سالها سجدم صاحب نظران خواهد بود
 برو ای زاهد خود بین که زچشم چو توئی
 راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود
 عیب مستان مکن ای خواجه در این کهنه رباط
 کس ندانست که رحلت بچه سان خواهد بود
 چشم آندم که زشوق تو نهد سر به لحد
 تا دم صبح قیامت نگرا نخواهد بود
 بخت حافظ گر از این گونه مددخواهد کرد
 زلف معشوقه بدست دگران خواهد بود
 مردم رجاله با تیشه و کلنک در خانقاه را شکسته بسر
 گورستان ریختند اول کسی که بسنک مزار رسید با تیشه‌ای که در

دست داشت گوشه آن سنگ را پراند دومی که آتش تعصب همه وجودش را میسوخت بیچاره تصور میکرد اگر فرمایش آقا را زودتر از دیگران بانجام رساند زودتر از آنها به بهشت میرود خواست بر آن دیگری تقدم جوید از شدت شوق چشمانش قدم خود زد در حال آنشخص تبه کار اولی که با تیشه گوشه سنگ را شکسته بود در خون غلطید مهاجمین از کرامت خواجه در وحشت افتادند یکی از درویشان وارسته که در خانقاه بریاضت مشغول بود این غزل خواجه را که هر شعرش يك عالمی است با صدائی جان بخش خواندن گرفت. عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

که گناه دیگری بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که گشت

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت
سر تسلیم من و خاک در میکده ها

مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت
نا امیدم مکن از سابقه روز ازل
توجه دانی که پس پرده که خوبست که زشت
نه من از خانه تقوی بدر افتادم و بس

پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل
تو چه دانی قلم صنع بنامت چو نوشت

باغ فردوس لطیف است و لیکن زنهار
تو غنیمت شمر این سایه بید و لب گشت
حافظا روز اجل گر بکف آری جامی

یکسر از گوی خرابات برندت به بهشت
تأثیر این غزل روح افزا سحر آسا بود مردم یکباره کله خورده
و پریشان حال بمسجد وکیل برگشتند.

در آن ایام امناء دولت ایران گمرک سرحدات را در برابر
دویست گرور تومان که از دولت روس امپراطوری قرض کرده بودند
گرو گذاشته و روسها هم جمع آوری عایدات گمرک را به بلژیکی ها
واگذار کرده و مسیو نوز را برای ریاست کل گمرک به ایران آورده

بودند و مشارالیه هم مسیو راوه بلژیکی را بریاست گمرک فارس فرستاده بود.

انگلیسها اجازه نمیدادند کارکنان و نمایندگان دولت روس یا بجنوب ایران بگذارند و در آنجا آفتابی شوند موقع را مفتنم شمرده نخواستند جوش و خروش مردم بی نتیجه بماند از طرف قونسول انگلیس برای بیرون کردن مسیو راوه بلژیکی به آقای فال اسیری اشاره‌ای شد آقا هم فوراً خطاب بملت فرموده گفتند از قراریکه شنیده‌ام این فرنگی رئیس گمرک متجاهر بفسق است و نسبت به اولیا الله اطاله لسان مینماید و در مخالفت با شرع مبین معتمد است منجمله هر شب زنان مسلمه را بمنزل خود میبرد لذا این کافر زندیق را باید از دارالعلم شیراز تبعید نمائیم.

مردم آشوب طلب هم فوراً به اداره گمرک ریخته مسیو راوه را گرفته سوار خرش کرده و از شهر بدرش کردند و سر ایسن هنگامه حکومت معزول شد اما انگلیسها بمقصود خود رسیدند.

همه، تذکره انگلیسی دارند!

در دوره مشروطیت حسینقلی خان نواب که تبعه انگلیس بود وزیر امور خارجه ایران شد و با بوالفتح میرزا سالارالدوله که تذکره انگلیسی داشت وعده تاج و تخت ایران داده بودند.

جد سوم حسینقلی خان نواب در زمان نادرشاه افشار از مازندران به هندوستان افتاده بود هنگامیکه انگلیسها بر هندوستان مسلط شدند او را بخدمت گرفته و مامور یکی از صوبه‌های دهلی نموده بودند.

در سال ۱۲۷۴ پس از شورش سپاهیان هند که هندوستان کاملاً بتصرف انگلیسها درآمد این خانواده را بشیراز کوچ دادند. جعفر علی خان و حیدر علی خان سالها در شیراز متنبابا و با وکیل‌الدوله انگلیس بودند.

حسنعلی خان نواب که با آن دو نفر برادر بود از ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵ هجری قمری در تهران رئیس اداره شرقی انگلیس و سیاست بریتانیای کبیر در ایران کاملاً در دست او بود عباسقلی خان و حسینقلی خان پسران جعفر علی خان که هر دو در لندن بزرگ شده بودند و تذکره انگلیسی داشتند بایران آمدند عباسقلی خان در اداره شرقی سفارت انگلیس مستخدم شد و پس از فوت حسنعلی خان جانشین او گردید.

حسینقلی خان در ۱۳۰۷ موقع امتیاز تنباکو از طرف کمپانی مامور جمع‌آوری تنباکوی فارس بود بعد از بهم خوردن امتیاز تنباکو داخل چه خدماتی شد میگذریم.

بعد از رفتن محمد علی شاه بسفارت روس یکمرتبه حسینقلی خان نواب وزیر امور خارجه ایران شد.

و در تمام مدت جنگ بین‌المللی اول وزیر مختار ایران در برلن بود برای چه انگلیسها در موقع جنگ ایشان را به برلن فرستادند یکی از مسائل مهم سیاست بین‌المللی است که در جای

خود نوشته شده است.

اما شاهزاده ابوالفتح میرزا سالا الدوله که کلیه قتل و غارت مغرب ایران را بدستور انگلیسها انجام میداده همیشه مثل شیرینی (به بخشید) زنجیر کرده در خارج از مرز ایران نگاهش میداشتند و هر وقت سیاست‌شان اقتضا میکرد و میخواستند برای قبول تقاضای نامشروعی ایران را در مضیقه و نگرانی بگذارند و دولت وقت را مستاصل کنند قونسول انگلیس در بغداد قلاده از گردن حضرت اقدس والا بر میداشت و رو بایران کیش‌کیش میکرد. باین ترتیب سالیان دراز مغرب ایران دستخوش تاخت و تاز و قتل و غارت سالارالدوله بود و تاریخ معاصر از عملیات ایران خراب کن ایشان پر است.

دولت بریتانیای کبیر بچنین عنصر شریفی گذرنامه انگلیسی داده و باو وعده تسلیم تاج و تخت ایران کرده بود. در ایامی که اسلامبول بودم روزی سالارالدوله به سفارت آمده تقاضای گذرنامه ایرانی کرد مطابق قانون تذکره گذرنامه سابقش را برای تجدید خواستم تذکره انگلیسی‌اش را در آورد گفتم با این گذرنامه نمیتوانیم تذکره ایرانی بشما بدهیم.

گفت: آیا من پسر مظفرالدین شاه نیستم؟

گفتم: چرا - در شاهزاده بودن شما حرفی نیست اما قانون اجازه نمیده که باین سادگی تذکره انگلیسی را با گذرنامه ایرانی عوض کنیم اگر اصرار دارید بتهران تلگراف کنم هرطور اجازه دادند رفتار شود با تغییر و تشدد از سفارت ایران بیرون رفت. چند روز بعد از طرف سفارت کبرای انگلیس در اسلامبول توسط فرستاده‌ی این تقاضا را تجدید کردند لیکن من از انجام آن معذور بودم.

خیال میکنید همین دو نفر در ایران تذکره انگلیسی داشتند؟

رازهای پنهانی

انگلیسها از تاریخ آمدن سر جان ملکم سفیر هندوستان به ایران (۱۲۱۲ هجری قمری) تا گرفتن امتیاز نفت ۱۳۱۸ قمری یعنی در مدت یکصد و اندی سال برای پیشرفت سیاست استعماری و تهیه جاسوس چندین روش مختلف داشته‌اند. در زمان فتحعلی شاه برای بر هم زدن اتحاد ایران و فرانسه

بشاه و وزراء ظروف طلا و نقره و جواهر و اسلحه و دوربین وساعت و شال کشمیری و ماهوت انگلیسی و زربفت هندی و زری کجرات و بنارس و شطرنج عاج و غیره رشوه میدادند.

سر دسته خدمت گزاران و جاسوسان آن ایام عبارت بود از میرزا ابوالحسن خان ایلچی همشیره زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله اللبیارخان آصف الدوله دولو و عبدالله خان امین الدوله اصفهانی که هر کدام خدمات شایسته بدولت بریتانیا کرده و در تاریخ حقیقی ایران ثبت شده است.

در ایامی که انگلیسها میخواستند ایران را بجنک روس بکشانند و قفقازیه را از ایران مجزا سازند از نجف و کربلا علمای دینی را بوسائل مختلف برانگیخته و بخدمت گرفتند.

در زمان سلطنت محمد شاه میرزا محمد علی خان شیرازی وزیر امور خارجه خواهر زاده میرزا ابوالحسن خان ایلچی - میرزا شفیع صاحب دیوان آشتیانی - صدرالممالک اردبیلی و حکیم نظر علی قزوینی از خدمت گزاران و جاسوسان حقیقی بریتانیای کبیر بودند و انشاءالله در این مبحث خدمات همه آنها را خواهیم نوشت.

در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه ریاست جاسوسان انگلیس در ایران بعهده میرزا آقاخان نوری (صدراعظم) محول بود، البته شنیده اید که در زمان سلطنت محمد شاه بحاجی میرزا آقاسی خبر دادند که شبها میرزا آقاخان نوری که در آنوقت لشکر نویس بود با لباس مبدل بسفارت انگلیس میزود حاجی میرزا آقاسی در اطراف سفارت مامورینی گماشت که میرزا آقاخان را پس از خروج از سفارت دستگیر کردند و بخانه حاجی میرزا آقاسی که در همین مکان کاخ دادگستری بود آوردند بامر جناب حاجی پانصد چوبش زدند و بکاشان تبعیدش کردند در آنجا بود تا محمد شاه فوت کرد. وقتیکه جهان خانم مهدعلیا تا آمدن ناصرالدین شاه از تبریز بطهران نایب السلطنه شد میرزا آقاخان که با سرکار خانم سروسری داشت و خانم وعده صدارت باو داده بود بیخبر به تهران آمد. میرزا تقی خان امیر کبیر که از تبریز با شاه به پایتخت وارد شد از میرزا آقاخان مؤاخذه کرد که چرا بدون اجازه از کاشان بتهران آمده است و امر کرد که بکاشان برگردد.

میرزا آقاخان که از ایام جاسوسی های سابق خود را در تحت

حمایت دولت بریتانیا در آورده بود. سفارت انگلیس در قلهک متحصن شد.

بعد از آنکه بتحریکات و دسته‌بندیهای او که سابقاً شرحش را نوشته‌ام میرزا تقی‌خان را بقتل رسانیدند و اربابانش او را برای جانشینی امیرکبیر معین کردند از قراریکه (لیدی شیل) زن وزیر مختار انگلیس در کتاب خاطرات خود مینویسد «میرزا آقاخان نوری عریضه‌ای بشوهرم نوشت که چون صدراعظم ایران میشوم استدعا دارم فعلاً مرا از تابعیت دولت انگلیس معاف بفرمائید» شوهرم در حاشیه عریضه‌اش مرقوم داشت «افتخار تابعیت دولت انگلیس بیشتر از تاج کیان است».

بعد از تشکیل فرقه بابیه که شکافی در میان مسلمانان ایجاد میکرد انگلیسها از این شکاف استفاده کرده ابتکار عملیات را در مراکز بابیها بدست گرفته آنها را بتأسیس يك سلطنت دینی در ایران با قوه قهریه نظیر اقدامات شاه اسمعیل صفوی تشویق و تحریص نمودند بابیها هم با همین پشت‌گرمی در سراسر ایران جنگهای خونین آغاز کردند و اگر میرزا تقی‌خان فراهانی برسرکار نیامده بود شاید بمقصود میرسیدند ولی امیرکبیر چنان آنها را منکوب و متواری ساخت که از تصرف ایران با قوه قهریه منصرف شدند در اینموقع انگلیسها میرزا تقی‌خان را بکشتن داده و میرزا آقاخان نوری که در مقاله قبل ملاحظه شد از خدمتگذاران و جاسوسان کهنه کارشان بود بصدارت ایران برگزیدند و بفکر افتادند که ناصرالدین شاه را از میان بردارند و همان نقشه‌ای را که بعد از مردن فتحعلی‌شاه برای تجزیه ایران کشیده بودند و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام برهم زد و دوباره بدست بابیها عملی سازند.

لذا در اوایل صدارت میرزا آقاخان (۱۲۶۸) که شاه از باغ سلطنت آباد سواره بیرون می‌آمد چند نفر بابی با طپانچه بشاه تیراندازی کردند. شاه خودش را روی گردن اسب خم کرد و يك تیر چهارپاره پشتش را خراشید و گاری نیفتاد.

میرزا جعفرخان خورموجی شیرازی در کتاب خلاصه‌الخبار ناصری که در همان زمان بچاپ رسیده صریحاً مینویسد که بابیها

بتحریرك انگلیسها در راه شمیران ناصرالدین شاه را هدف تیر طپانچه قرار دادند.

چون این تیر هم به هدف نرسید برای اینکه شکاف مابین مسلمانان و هم‌میهنان منحرف را بیشتر کنند و برای استفاده خودشان اقلیتی بر علیه اکثریت بوجود آورند بمیرزا آقاخان صدراعظم دستور دادند که بایبها را بفرجیح ترین وجهی بقتل رسانند با این رفتار وحشیانه شکاف مابین اقلیت و اکثریت عمیق تر شده بایبها را بطرف خود جلب نموده بجاسوسی بر علیه منافع ایران برگماشتند. انگلیسها در تمام مدت یکصدسال که از کشتار ناهنجار وحشیانه بایبها میگذرد این نقشه را همیشه تعقیب کرده‌اند و هر وقت که این طایفه از خدمت جاسوسی بنفع ایشان سربچی کرده و دل بوطن خود ایران بسته‌اند عمال انتله‌یزان سرویس در این زمینه تجدید مطلع نموده‌اند چنانکه در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه حاکم یزد جلال الدوله پسر ظل السلطان را برای بهائی کشی تشویق کردند او هم برای غارت اموال آن بدبختها جماعتی از اشرار شهر را برانگیخت و عده‌ای را مقتول ساختند آنوقت انگلیسها در نزد دولت وقت از بهائیها پشتیبانی کرده مجازات مرتکبین و جبران خسارت آنها را خواستار شدند در نتیجه بهائیها خود را در تحت حمایت انگلیسها قرار دادند و انتله‌یزان سرویس عده از این طایفه را بممالک مجاور ایران فرستاد.

لذا بعد از جنگ بین المللی اول که حکومت شوروی در روسیه برقرار شد در عشق آباد که مرکز اجتماع و عملیات بهائیتها بود بالشویکها درون مشرق الاذکار شبکه جاسوسی بنفع انگلیسها کشف کرده و قریب یکصد نفر از وجوه بهائیهای آنجا را معدوم ساختند.

همچنین جاسوسانیکه در جنگ بین المللی اول عربها را در سوریه و حجاز و نجد و شرق اردن برای جدا شدن از عثمانیها و بدست آوردن استقلال تبلیغ میکردند همه از بهائیها و بدستور انگلیسها این تبلیغات را انجام میدادند.

از جمله آنها یکی حسین روحی بود که بدرش اهل آذربایجان و گویا در عصر متولد شده بود و در سفارت انگلیس مقیم قاهره منشی بود و در جنگ بین الملل اول پول‌هائی که بایستی میان

عربها تقسیم شود او میبرد و میرساند و بعدهم مطابق آخرین اطلاعی که بمن رسید در فلسطین وزیر فرهنگ شده بود. و نیز برادران افغان که خود را از خویشاوندان میرزا علیمحمد بلب می دانستند در وقت تشکیل دولت عراق دست اندر کار کلیه امور عراق بودند.

باری انته لیژان سرویس پس از اطمینان از خدمتگذاری بهائیهها برای تحکیم این سیستم بیهودیها که همیشه در اقلیت و برعلیه اکثریت آلت دست اجنبی میشدند توصیه نمود که برای وصلت با ایرانیها و اختلاط و امتزاج با آنها و کسب اطلاع از درون خانوادهها بهائی شوند.

یهودیها هم برای استفاده از حمایت انگلیسها وارد این فرقه شدند و با کمک انته لیژان سرویس در تمام ادارات دولتی و ملی ایران پستهای حساس را اشغال کردند حتی در وزارت جنگ.

از زمان صفویه یکی از مراکز مهم دینی عالم تشییع اصفهان بود که مدارس بزرگ و موقوفات بسیار داشت همه علوم اسلامی و متداوله بین مسلمانان از قبیل فقه و اصول و منطق و کلام و اخبار و حکمت و نجوم و غیره در آنجا تدریس میشد و از همه ممالک اسلامی برای استفاده از محاضر دانشمندان و متفکرین بآنجا میآمدند و اگر کسی حوصله تحصیل داشت بدون داشتن سرمایه میتواندست سالها باسانی همه علوم را فرا گیرد.

تا زمان مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمدباقر شفتی این مرکز دینی و علمی در اصفهان برقرار بود بعد از وفات آن مرحوم که در اواخر سلطنت محمدشاه اتفاق افتاد یکباره بی سروصدا بخراب عراق منتقل گردید.

سبب این نقل و انتقال که توسط عمال انگلیس با هزاران دسیسه و اسباب چینی بصل آمد یکی این بود که مرکز دینی و علمی عالم تشییع را بیشتر و بهتر تحت نظر داشته باشند دیگر آنکه سیاست استعماری ایجاب مینمود که مراکز علمی ایران را از دانشمندان و متفکرین خالی سازند.

از هنگامیکه انگلیسها در هندوستان مستقر شدند همواره بخیال تصرف خلیج فارس و ممالک مجاور آن برآمدند علی الخصوص

بین‌النهرین که بمنزله پلی است مابین مصر و هندوستان بعلاوه بسبب وجود تربت مقدس مولای متقیان آن سرزمین مورد توجه عموم ایرانیان و مرکز مهم عالم تشییع است بنابراین لازم می‌آید که مرکز تربیت طلاب دینی را از نزدیک در تحت نظر داشته باشند و آنها را با دوستی و طرفداری از بریتانیای کبیر پرورش داده در جهان تشییع پراکنده سازند بدین منظور مؤسسه (اوقاف هندوستان) را ظاهراً برای کمک به طلاب علوم دینی در قنسولگری بغداد تأسیس کردند حالا ببینم داستان این اوقاف هند چگونه بود.

بطوریکه از طرف خود انگلیس‌ها شهرت داده میشد رقاصه زیبای عشوه‌گری که از هفتاد و دو مملت در طول زمان دلربائی کرده و تمول بسیار بچنگ آورده بود چون شیعه و بلاعقب در هندوستان از دنیا رفت دولت انگلیس را وصی قرار داد تا آنکه عایدات دارائیش را که بمنافع هنکفت سر میزد هر ساله در میان علما و طلاب شیعه تقسیم نماید.

صحت این واقعه بکلی مشکوک است اما هر ساله قونسولگری انگلیس در بغداد مبالغ کثیری باین اسم در بین علما و طلاب عتبات عالیات تقسیم مینمود و همیشه عده زیادی از طلاب علوم دینی در نزدیکی قونسولگری انگلیس برای دریافت حقوق منتظر بودند معلوم است با چنین وضعی چه نوع طبقه و پیشوای روحانی برای ایران تهیه میکردند اما روحانیون حقیقی و طلاب متدین هرگز وجوه اوقاف هند را قبول نمودند.

مرحوم حاجی محمد صالح کپه (بروزن قبه) وکیل و پیشکار مرحوم شیخ الطایفه حاج شیخ مرتضی انصاری که خود نیز از نیکان و اخبار بود برای پدرم حکایت کرده بود که روزی قونسول انگلیس در بغداد بمنزل شیخ انصاری در کاظمین آمد سلام ملکه و یکتوریا را رسانیده و خواهش کرد که از وجوه اوقاف هند قبول بفرمایند. عادت شیخ براین بود هر وقت که میخواست تقاضائی را نپذیرد بدرون آستین راست خویش نگاه می‌کرد و جواب میداد همینکه همینکه شیخ بدرون آستینش نگاه کرد ما متوجه شدیم پس از لحظه سر بر آورد و فرمود «تکلیفم نیست».

از مرحوم آقا حسین نجم‌آبادی شنیدم که گفت یکی از روحانیون عالمقام که در عتبات عالیات مجاور بود شب در خواب دید که

فاحشه‌ای از آسمان بر سرش تقوت ^{لغز} میکند فردا صبح از طرف قونسولگری انگلیس در بغداد از وجوه اوقاف هند مبلغی برایش آورده بودند او خندید و قبول نکرد.

اما آنانکه از این مرحله متنعم می‌شدند پس از اتمام تحصیلات با سیاست استعماری بایران می‌آمدند بعضی‌ها در بالای منبر خدمت خود را انجام میدادند برخی عمامه را مبدل بکلاه کرده در ادارات دولتی مستخدم شده انجام وظیفه میکردند و یا آنکه روزنامه‌نویسی را برای هدایت افکار عمومی پیشه خود می‌ساختند و یا بکمک سفارت انگلیس و شرکت سابق نفت بوکالت مجلس سنا برای انجام خدمات مرجوعه انتخاب میگردیدند.

* * *

تحریکاتی که انگلیسها در افغانستان علیه ایران میکردند در جنگهای محمد شاه و ناصرالدین‌شاه و ناصرشاه فرماندهی قلعه را بیک کاپیتان انگلیسی بنام (پوتین‌کر) عهده‌دار بود در تواریخ مسطور است در همانوقتی که بابی‌ها در همه ایران علیه دولت علم طغیان افراشته بودند انگلیسها نه تنها در افغانستان علیه مامشغول تحریکات بودند بلکه در نزد خوانین خیوه و اهالی مرو «شاهجهان» نیز برای طغیان علیه دولت ایران تحریکات می‌نمودند.

در سال ۱۲۷۰ بر حسب استدعای خلیفه مرو سه هنگ سرباز و پانصد سوار و پنج اراده توپ و خمپاره از طرف حسام‌السلطنه والی خراسان برای حفاظت آن حدود از دست‌اندازی اورگنجی‌ها بهرو شاهجان فرستادند و ترکمانان طرّنی و اتک‌نشین نیز تسلیم حسام‌السلطنه شدند.

نظر به تحریکاتی که جاسوسان انگلیسی در نزد محمد امین «خان‌خیوه» برای تصرف مرو می‌کردند در سال ۱۲۷۱ خان مزبور با چهل‌هزار نفر قشون که از اورگنجی و خیوتی و ترکمان جمع کرده بود برای تسخیر مرو آمد سپاه ایران پس از پیکارها در اطراف سرخس او را شکست داده و بمشارالیه دست یافته با سی و دونفر از محارم و بنی‌اعمام و خواص بقتل رسانید و نعش آنها رابتهران آوردند.

ناصرالدین شاه بیاس خدمات اجداد خان خیوه بسلاطین ایران امر کرد در میدان توپخانه در آن محلی که اکنون چوبه دار بریسا

میشود آنها را بخاک سپردند و گنبدی روی مقابر آنها بنا کردند. دوستان اورگنجی‌ها راحت نشستند اما در سال ۱۲۷۴ هجری قمری که حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا با وجود دفاع انگلیسها شهر هرات و جمیع ولایات و نقاط تابعه را قهراً مفتوح و مسخر ساخت انگلیسها میرزا یعقوب خان ارمنی پسر میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله را ملبس بعمامه و عبا کرده با اسم شیخ شمس‌الدین قونوی برای تشجیع و تحریص خوانین خیره جهت تسخیر مرو بدانسوی فرستادند.

میرزا یعقوب‌خان از ارامنه اصفهان بود که ظاهراً مسلمان شده در سفارت روس تهران منشی بود و برای انگلیسها جاسوسی میکرد (عکس معمم او را در نزد آقای صادق مستشارالدوله دیدم که مرحوم شیخ محسن‌خان مشیرالدوله زیرش نوشته بود (مدارا گر باین کافر نمیکردم چه میکردم).

باری پیغام میرزا یعقوب‌خان از طرف انگلیسها برای خان خیره این بود که شما در فلان تاریخ قصه تسخیر مرو کنید مطمئن باشید که شما را تنها و بی‌خبر نمیگذاریم.

خبر آمدن خان خیره بآن حدود که به تهران رسید دولت ایران هم قشون مجهزی مأمور حفاظت مرو نمود اما ایندفعه سرکردگان ایران از وعده و پول‌های اجنبی آبتن بودند و در اردوها مشغول عیش و شادی بودند و شبیخون خیوتی دوسال بعد از فتح هرات چنان قشون ایران را تار و مار کرد که دیگر بفکر تسخیر هرات نیفتند.

بامر ناصرالدین شاه سرکردگان غافل و آبتن را در تهران با چارقد قالبی سوار الاغ کرده درشهر تهران گردانیدند و از آنها جریمه نقدی هنگفتی گرفتند اما وطن ابومسلم خراسانی مرو شاهجان یعنی جان پادشاهان ایران برای همیشه از دست رفت.



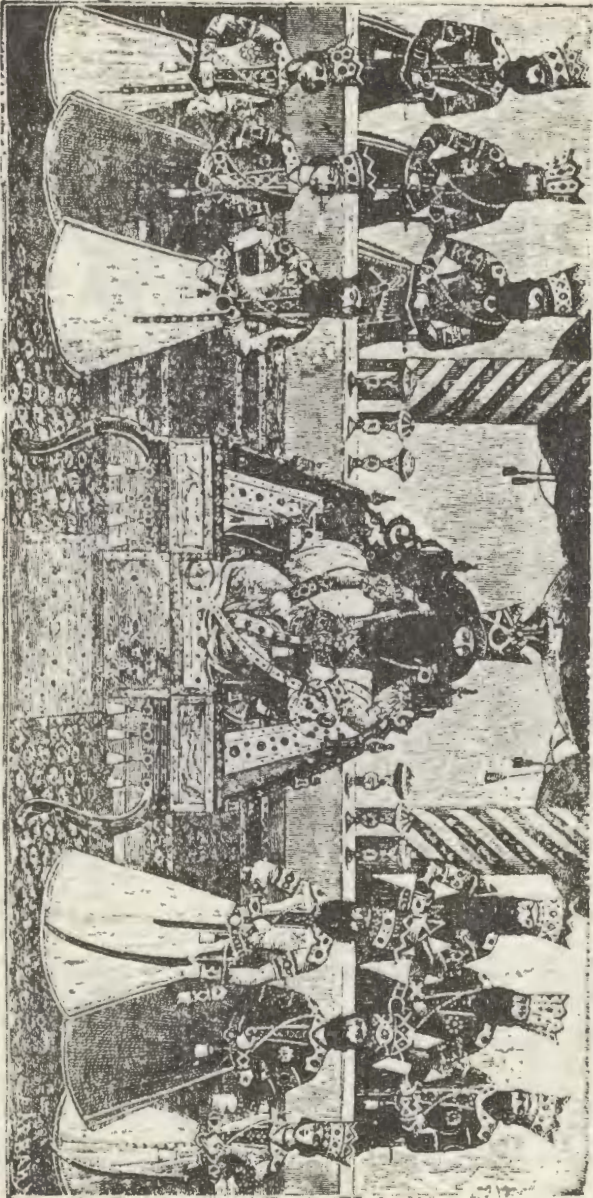
کرییادان

گری بایدوف وزیر مختار روس

عاجس میرزا - محمد قلی میرزا ملک آراء
حسینعلی میرزا فرانسوا

نعمانی شاه

محمدتقی میرزا - محمد ولی میرزا
مصطفی میرزا



علی شاه نادر السلطان - شیخ علی میرزا
صیdale میرزا

ابابوردی میرزا - علیقلی میرزا - حسینعلی میرزا
کلیسکیچیانوس - رکنالدوله شجاع السلطان



محمد شاه قاجار



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراہانی



میرزا مهدی ملک‌الکتاب فراهانی



آقاخان محلاتی



گنبد امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام
که مورد اصابت گلوله قرار گرفته است



ناصر الدين شاه



مستر لایارد انگلیسی با لباس بختیاری



مهديا مادر ناصر الدين شاه



میرزا تقی خان امیر کبیر

منتشر شده است:

سیاستگران دوره قاجار

(جلد اول و دوم)

تألیف: خان ملک ساسانی



انتشارات ہابک

بہا ۱۷۵ ریال